

# فهرست

جمله

مطابقت نهاد باشناسه (زبان فارسی ۲)

مطابقت نهاد با فعل (زبان فارسی ۳)

انواع حذف

جمله و اجزای آن

جمله های استثنایی

گروه فعلی و ویژگی های آن

معلوم و مجهول

ساختمان فعل

تغییر معنا در فعل

نظام آوایی زبان

واج

قواعد ترکیب

فرایندهای واجی

- تکواژ .
- واژه .
- گروه .
- جمله ی مستقل .
- دستور زبان .
- معناشناسی .
- گروه اسمی .
- ویژگی های اسم .
- نام آوا .
- وابسته های پیشین اسم .
- وابسته های پسین اسم .
- وابسته های وابسته .
- نقش های تبعی .
- گروه اسمی : ضمیر .
- شبه جمله .
- ساختمان واژه ۱ ( مرکب ) .
- ساختمان واژه ۲ ( مشتق ) .
- ساختمان واژه ۳ ( مشتق - مرکب ) .
- گروه های قیدی .
- نقش نما ( زبان فارسی ۱ ) .
- فهرست منابع .

# جمله

## اهداف کلی:

۱. آشنایی دانش آموز با جمله و ساختار کلی آن
۲. شناسایی نهاد و گزاره و تشخیص گونه های دوگانه ی نهاد
۳. درک چگونگی مطابقت نهاد جداویوسته در جمله ها

## اهداف جزئی:

۱. دانش آموز بتواند در یک متن ، حدود هر جمله را تعیین کند.
  ۲. بتواند نهاد و گزاره را در نمودار نشان دهد.
  ۳. بتواند در هر جمله نهاد جدا را از نهاد پیوسته مشخص نماید.
  ۴. استثناهای نهاد جدا با شناسه را در جمله تعیین کند.
  ۵. مطابقت نهاد جدا را با فعل آن رعایت کند.
  ۶. در ترکیب های مختوم به ”ای“ یای نکره را درست به کار ببرد.
  ۷. تمرین ها و خودآزمایی های درس را به درستی انجام دهد.
-

# تعریف نهاد

اسم یا گروه اسمی که در باره ی آن خبری می دهیم. (بخش صاحب خبر جمله)

نهاد جدا (اختیاری): اسم یا گروه اسمی که معمولاً در ابتدای جمله می آید و اغلب می توان آن را حذف کرد.

نهاد بردو گونه است

نهاد اجباری ( نهاد پیوسته / شناسه ): که شخص و شمار فعل را مشخص می کند و قابل حذف نیست.

## روش تشخیص نهاد در جمله:

چه کسی / چه چیزی (برای شناسه مفرد) + دیگر اجزای جمله + فعل به شکل سوم شخص مفرد

چه کسانی / چه چیزهایی (برای شناسه ی جمع) + دیگر اجزای جمله + فعل به شکل سوم شخص جمع

چه چیزی و چه چیزهایی برای غیرانسان ، چه کسی و چه کسانی برای انسان کاربرد دارد.

نهاد اجباری (شناسه)	نهاد اختیاری (نهاد)
اول شخص مفرد - م	اول شخص مفرد من
دوم شخص مفرد ی	دوم شخص مفرد تو
سوم شخص مفرد - د / Ø	سوم شخص مفرد او / وی
اول شخص جمع یم	اول شخص جمع ما
دوم شخص جمع ید	دوم شخص جمع شما
سوم شخص جمع - ند	سوم شخص جمع ایشان / آن ها

هرگاه شناسه تهی باشد از Ø که علامت تهی است استفاده می کنیم و هرگاه نهاد محذوف باشد علامت - را به کار می بریم. (در سوم شخص مفرد افعال ماضی بجز ماضی التزامی و فعل امر مفرد شناسه تهی Ø به کار می رود)

# تعریف گزاره:

قسمتی از جمله که خبری درباره ی نهاد می دهد و در حقیقت بخش اطلاع دهنده ی جمله است .  
در هر گزاره **فعل** مهم ترین جزء و هسته ی آن محسوب می شود. (تعداد جمله بستگی به  
تعداد فعل های موجود در جمله دارد البته باید افعال محذوف را هم در نظر گرفت)

**تعریف فعل:** فعل آن است که شناسه بگیرد.

**چند مثال:**

۱. نهاد به صورت یک اسم : خورشید در آسمان می درخشد. (می درخشد: هسته ی گزاره)

نهاد گزاره

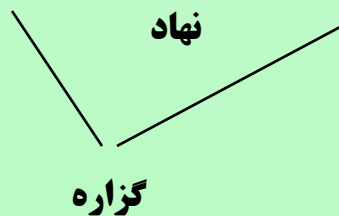
۲. نهاد به صورت یک گروه اسمی: دوران رنج و سختی به سر خواهد آمد.

نهاد گزاره (هسته)

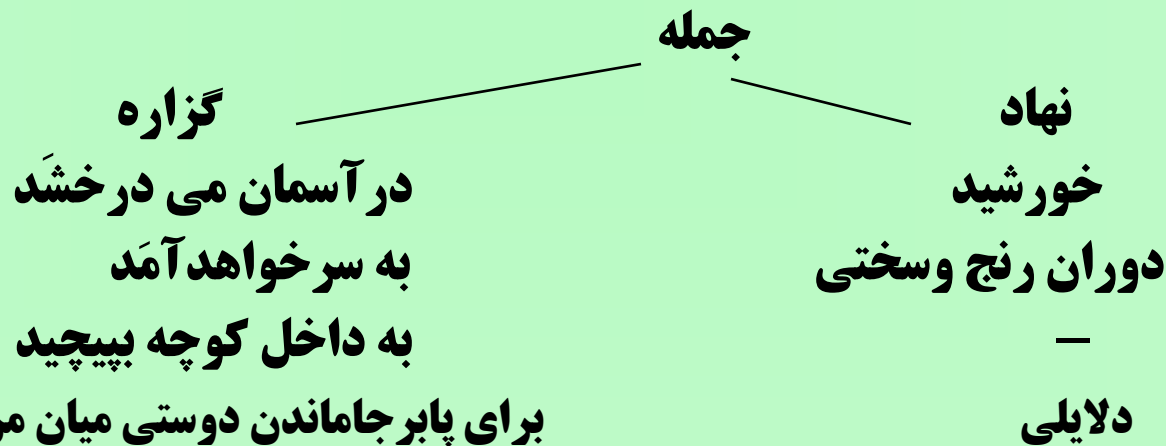
۳. نهاد محذوف: به داخل کوچه پیچید. (نهاد: -)  
(پیچید: هسته ی گزاره)

گزاره

۴. نهاد معمولاً در آغاز جمله می آید اما گاهی ممکن است جای آن تغییر یابد:  
برای پابر جاماندن دوستی میان ما و شما هنوز **دلایلی** وجود دارد.



۵. نهاد محذوف، شناسه تهی: در همین اتاق بخواب. (نهاد - (تو)، شناسه ∅ )  
 برای کشیدن نمودار درختی این جملات به صورت زیر عمل می کنیم:



برای پابر جاماندن دوستی میان من و شما هنوز وجود دارد

هسته ی هر گزاره ، **فعل** است و نشانه ی فعل ، **شناسه** و نشانه ی نهاد ، **مطابقت آن با شناسه** است.

# مطابقت نهاد با شناسه ( زبان فارسی ۲ )

اصل این است که نهاد جدا (نهاد) با شناسه (نهاد اجباری) در شخص و شمار مطابقت کند مگر در موارد زیر:

۱. برای احترام: نهاد مفرد - شناسه جمع

استاد **دهخدا**، موفق ترین پژوهشگر **بودند**.

۲. برای نهاد غیر جاندار: نهاد جمع - شناسه مفرد یا جمع

نهال های کوچک روزی میوه خواهد داد / خواهند داد.

۳. برای برخی اسم های مبهم مثل: هیچ کدام، هر کدام، هیچ یک، هریک و بعضی: شناسه ی جمع یا مفرد

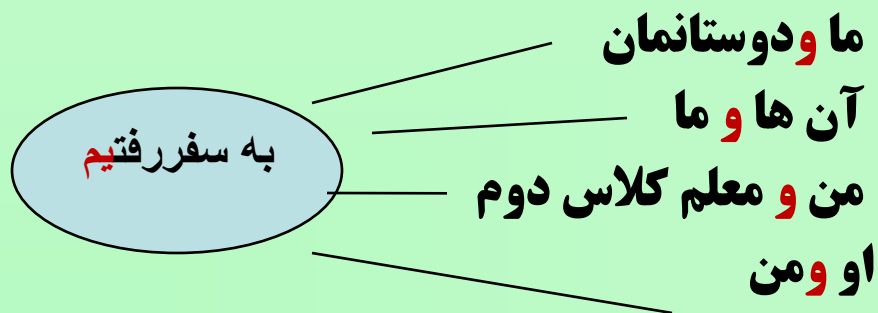
هیچ یک سخنی نگفت / نگفتند.

۴. واژه های گله، رمه، کاروان و قافله در صورتی که نهاد واقع شوند فعل مفرد می گیرند.

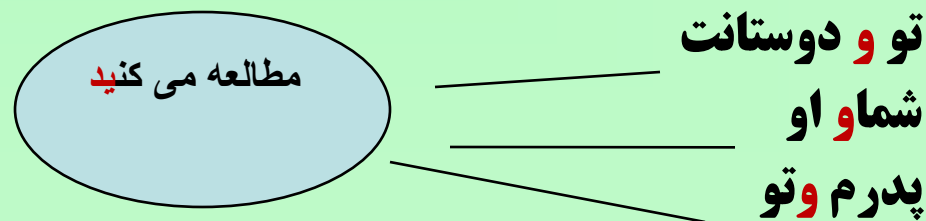
گله از کوه سرازیر شد. / قافله از دور به نظر مورچه ای می رسد.

# اگر نهاد جمله به یکی از شکل های زیر بیاید فعل آن اینگونه خواهد بود:

اگر "من" یا "ما" همراه شخص دیگری نهاد باشد فعل به صورت **اول شخص جمع** می آید:



اگر "تو" یا "شما" همراه شخص دیگری جز "من" و "ما" نهاد قرار گیرد فعل به صورت **دوم شخص جمع** می آید:



اگر به جای حرف “و” عطف به کاررفته در مثال های قبل حرف اضافه ی “با” بیاید فعل با کلمه ی پیش از “با” مطابقت می کند، زیرا آنچه پس از “با” می آید جزء نهادنیست و متمم است.

**حمید** با دوستانش جمعه ها به کوهنوردی می رود.

## بیاموزیم (زبان ۲)

هرگاه در ترکیب وصفی، صفت مختوم به ای = ی باشد بهتر است یای نکره را به آخر موصوف اضافه کنیم:

مرد جنگی + ای / ی ← **مردی** جنگی

حکیم نامی + ای / ی ← **حکیمی** نامی

جز این می توانیم صفت دیگری که مختوم به ای / ی نباشد بیاوریم و ی نکره را به آخر آن بیفزاییم.

دوست گرامی ← دوست گرامی و محترمی

عکس رنگی ← عکس رنگی و مناسبی

# مطابقت نهاد و فعل (زبان فارسی ۳)

یکی از قواعد نحوی زبان مطابقت میان نهاد جدا و پیوسته ( شناسه ) در شخص و شمار است. جمع بستن هیچ یک از گروه های اسمی ( مسند، مفعول، متمم و ... ) به جز نهاد در فعل تأثیر ندارد.

مثال:

۱. در زمان قدیم مرد تنگ دستی در سرزمینی دور با وضع پریشانی زندگی می کرد. ∅
۲. در زمان های قدیم مرد تنگدستی در سرزمین های دور دست با اوضاع پریشانی زندگی می کرد. ∅
۳. در زمان قدیم مردان تنگ دستی در سرزمینی دور دست با وضع پریشانی زندگی می کردند.

تنها در مثال سوم است که با جمع بستن نهاد شناسه نیز تغییر می کند. قاعده ی نحوی بالا استثناهایی دارد که در جدول بعد به آن می پردازیم:

فعل	نهاد		
مفرد / جمع	فرمود.	مفرد : پیامبر	جاندار
جمع	فرمودند.		
جمع	جمع: انسان ها ... می توانند...		اسم
مفرد	مفرد: سنگ افتاد.	بی جان	
مفرد / جمع	جمع: سنگ ها افتاد / افتادند.		
جمع	جمع: ( به هنگام جان بخشیدن به اشیا ) گل ها خندیدند.		
مفرد	قافله ، کاروان، لشکر، سپاه ، دسته (عزاداران)	جاندار	اسم جمع
جمع			
مفرد / جمع	مردم		
مفرد	ملت		
مفرد	مجلس ، شورا، هیئت، گروه، مجمع		
مفرد	دسته (اسکناس، سبزی، چوب و...)	بی جان	

مفرد	یکی، کسی، هر کسی	جاندار	اسم مبهم
مفرد / جمع	هر یک ، هر کدام، هیچ یک ، هیچ کدام		
جمع	اگر متمم پس از آن یک جاندار (انسان یا حیوان) باشد ( بعضی از دانش آموزان باهوشند )	بعضی	
مفرد / جمع	اگر متمم بعد از آن غیر جاندار باشد. ( بعضی از کتاب ها سودمند است / هستند. )		

# گونه‌ی مؤدبانه‌ی زبان:

زبان به عنوان رفتاری اجتماعی تحت تأثیر عوامل مختلف، گونه‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. در جدول زیر گونه‌ی مؤدبانه‌ی ضمائر شخصی جدا و پیوسته آمده است.

ضمیرهای شخصی در فارسی مؤدبانه				
ضمیرهای پیوسته		ضمیرهای جدا		شخص و شمار
جمع	مفرد	جمع	مفرد	
مان	م ← مان	ما	من	اول شخص
	ت ← تان	شما	تو ← شما	دوم شخص
	ش ← شان	ایشان	او ← ایشان	سوم شخص

اگر بخواهیم به مخاطب احترام بگذاریم به جای ضمیر "تو" ضمیر "شما" و به جای شناسه‌ی "ی" شناسه‌ی "ید" به کار می‌بریم.

ضمیر اول شخص مفرد نیز گاه به صورت "ما" در می‌آید که اغلب نویسندگان و سخنرانان آن را به کار می‌برند و خوانندگان و شنوندگان را با خود شریک می‌کنند. من معتقدم ← ما معتقدیم

فعل اول شخص مفرد نیز گاهی به صورت جمع به کار می رود. در این حالت، گوینده یا نویسنده، سخن و نوشته ی خود را حاصل فکر جمع می داند نه فرد. گزینش این گونه ی زبانی در انتخاب واژگان نیز تأثیر می گذارد و معمولاً معادل هایی برگزیده می شود که در جدول زیر می بینیم:

گونه ی معمولی		گونه ی موذبانه
	من	درباره ی خود
	تو	درباره ی مخاطب
	او	
	آمدن	بنده – این جانب
	رفتن	-----
	گفتن	-----
	خوردن	خدمت رسیدن / مشرف شدن
	دادن	مرخص شدن / رفع زحمت کردن
	بودن	عرض کردن / به عرض رساندن
	خواستن	صرف کردن / صرف شدن
		تقدیم کردن
		در خدمت بودن
		استدعا / خواهش / تمنا کردن
		شما / حضرت عالی / جناب عالی / سرکار ایشان
		تشریف آوردن / تشریف فرم شدن
		تشریف بردن
		فرمودن
		میل کردن / میل فرمودن، نوش جان کردن
		مرحمت کردن
		تشریف داشتن
		امر / اراده کردن / فرمودن

برای احترام در فعل امر، به جای هر فعلی از **“بفرمایید”** استفاده می شود:  
 بخورید، بخوانید و... فعل اصلی جمله (فعل بعد از بفرمایید) حذف می شود: **بفرمایید بنشینید.**

# انواع حذف:

نویسنده یا گوینده برای "جلوگیری از تکرار" آنچه را خواننده یا شنونده می تواند حدس بزند، حذف می نماید. به این ترتیب "هریک از اجزای کلام" در صورت وجود قرینه می تواند حذف شود. حذف موجب صرفه جویی در کلام و زیبایی آن می شود.

توجه: "حذف بیشتر در" فعل، نهاد جدا، متمم فعل، متمم صفت، متمم اسم " کاربرد دارد

"گروه های قیدی" در حوزه ی حذف قرار نمی گیرند، زیرا آوردن یا نیاوردن آن ها اختیاری است.

## انواع حذف:

۱. حذف به قرینه ی لفظی (ذکری)      ۲. حذف به قرینه ی معنوی (ذهنی)

**حذف به قرینه ی لفظی:** هرگاه حذف یک عنصر از جمله برای پرهیز از تکرار آن جزء در کلام باشد، قرینه ی حذف، لفظی است؛ به عبارت دیگر، جزئی (لفظی) از کلام حذف می شود؛ زیرا همان جزء (لفظ) قبلاً در کلام آمده است و یا بعداً می آید و نیازی به تکرار آن نیست:

مثال: یک روز که اصغر آمد به مدرسه [اصغر] یک دسته کلید داشت.

حذف به قرینه ی لفظی

دل هایتان لبریز از محبت [باد] و لحظه هایتان سرشار از شادی باد.

حذف به قرینه ی لفظی

## چند نکته درباره حذف به قرینه ی لفظی:

۱. برای حذف یک جزء از جمله، به قرینه ی وجود آن در جمله ای دیگر، نیازی نیست نقش دستوری این جزء در دو جمله یکسان باشد:

دیروز که پریسار ایدم، پریسا خیلی سر حال بود.

مفعول                      نهاد

۲. در جملاتی که فعل یکسان ندارند حذف فعل **نادرست** است.:

این طرح در مجلس مطرح و به تصویب رسید (حذف فعل "شد" نادرست است)

۳. گاهی حذف در بخش "صرفی" **فعل مرکب** یا **فعل های کمکی** صورت می گیرد این نوع حذف اشکال ندارد.

من او را دعوت [کردم] و با او صحبت کردم. (فعل مرکب)

حمید کتاب را خوانده [است] و مطالب آن را یاد گرفته است. (فعل کمکی)

۴. حذف در صورتی که فقط "شناسه ها" تغییر کرده باشد اشکالی ندارد و به قرینه ی لفظی است:

هم شما نوشتید هم آنان. [نوشتند] (زیرا بن فعل در هر دو فعل مشترک است و شناسه ها به دلیل مطابقت با نهاد باهم مغایرت دارند).

**۵. حذف نهاد پیوسته ( شناسه ) ممکن نیست اما نهاد جدا ( در اول شخص و دوم شخص ) را می توان حذف کرد:**

ما آمدیم ≠ ما آمد  
ورزش را فراموش نکن = [تو] ورزش را فراموش نکن  
ما آمدیم = آمدیم

**۶. نهاد جدای سوم شخص را به قرینه ی نهاد پیوسته نمی توان حذف کرد مثلاً؛ در جمله ی “به خانه ی خود می روند” حذف نهاد نادرست است چون از روی شناسه نمی توان حدس زد چه کسانی؟ تنها در صورتی درست است که قرینه ی آن در کلام موجود باشد:**

علی به خانه رفت و [علی] تکالیفش را نوشت.

**۷. در جمله های مرکب گاه “ تمام جمله “ به قرینه ی لفظی حذف می شود:**  
می خواهم با پدرم صمیمی شوم اما نمی توانم [که با پدرم صمیمی شوم].

**۸. هنگام پاسخ دادن به جمله های پرسشی ، معمولاً تنها، نقطه ی اطلاع را ذکر می کنیم و دیگر اجزای جمله ی پاسخ را به قرینه ی جمله ی پرسش حذف می نماییم:**  
چند سال است که سنتور می زنی؟ سه سال [ است که سنتور می زنی ].

**۹. نهاد جدای اول شخص و دوم شخص را همیشه می توان در جمله های “ همپایه و ناهمپایه ”\* به قرینه ی لفظی حذف کرد مگر در سه مورد:**

---

\* ( جمله ی هم پایه: تو به خانه رفتی و [تو] درست را خواندی )

( جمله ی ناهم پایه: من وقتی به خانه رسیدم که [من] توانایی راه رفتن نداشتم. )

**الف: همراهی نهاد جدا با وابسته:**  
من بیچاره چقدر درس بخوانم؟ ( نهاد به دلیل داشتن وابسته قابل حذف نیست )  
صفت

**ب: همراهی نهاد با بدل:**  
ما، دانش آموزان کلاس سوم، خواهان برگزاری مجدد امتحان هستیم. ( نهاد قابل حذف نیست )  
نهاد بدل

( بدل اسم یا گروه اسمی است که بدون هیچ نشانه ای و پس از درنگ در پی یک اسم یا گروه اسمی بیاید و توضیحی درباره ی آن بدهد و هر دو یک نقش دستوری داشته باشند و هر دو یک چیز باشند به طوری که بتوان دومی را جانشین اولی کرد:  
سعدی، سراینده ی بوستان در قرن هفتم می زیست. )

نهاد بدل

**ج: تأکید بر روی نهاد:**

من این سوال را پاسخ دادم ( نه کسی دیگر ).  
( در این مثال نهاد قابل حذف نیست چون تأکید می کند که خودش پاسخ داده نه کسی دیگر )

## ۲. حذف به قرینه ی معنوی:

هر گاه جزء حذف شده از جمله، در کلام نیامده باشد اما شنونده با توجه به سابقه ی ذهنی خود و مضمون کلی کلام به وجود آن پی برد، حذف به قرینه ی معنوی (ذهنی) روی داده است. مثال:

مادر به او گفت: راستی! از حسین چه خبر؟ [داری]

فعل "داری" در جمله ی دوم بدون هیچ نشانه و قرینه ای حذف شده است که ما تنها از طریق مفهوم جمله به حذف آن پی می بریم.

## موارد حذف به قرینه ی معنوی:

۱. حذف فعل به قرینه ی معنوی در جمله های پر کاربرد:  
به سلامت [برو]. بسیار خوب [است]. شکر خدا [می کنم].

۲. حذف فعل اسنادی در جمله های مرکب:  
هر چه ارزان تر [است] بهتر [است]. چه بهتر [است] که شما این کار را انجام دهید.

۳. در جمله های دعایی یا تعجیبی.

تولدت مبارک! [باد]

چه منظره ی زیبایی! [می بینم]

۴. در جمله های پرسشی:  
بادیدن دوست خود می گوئیم: کجا؟ [ می روی ]

۵. حذف یک جزء به دلیل بی اهمیت بودن آن:  
سعیددیروز یک دست کت و شلوار خرید. در این مثال از بازار یا ... برای گوینده بی اهمیت بوده است.

۶. حذف یکی از اجزا به عمد:  
درباره ی بهرام چیزی شنیدم. گوینده از ذکر متمم [ از دوستانم ] به عمد خودداری کرده است.

۷. حذف به دلایل سبکی، مثل حذف حرف های پیوند (ربط)، حرف های اضافه و فعل های  
پر کاربرد گذرا به مسند (مانند فعل است)

می خواهی سرت بالا باشد زبانت را غلاف کن = [ اگر ] می خواهی [ که ] ....  
بنشین کنار من . = بنشین [ در ] کنار من .  
هرچه ارزان تر [ است ] بهتر [ است ]

# جمله و اجزای آن

## اهداف کلی:

۱. آشنایی کلی با ساختمان جمله ها
۲. آشنایی با ساختمان گزاره و نقش های دستوری آن

## اهداف جزئی:

۱. اجزای جمله ( نهاد و گزاره ) را در جملات نشان دهد.
۲. دانش آموز بتواند گونه های سه گانه ی ساختمان گزاره را تشخیص دهد.
۳. بتواند بگوید که فعل های اسنادی چیست.
۴. نقش گروه های اسمی را در بخش گزاره مشخص و تعیین کند.
۵. نشانه ها و نقش نماهای اجزای گزاره را در جملات نشان دهد.
۶. جمله های استثنایی را بشناسد و نمودار آنها را رسم نماید.

در درس گذشته مطرح شد که جمله به دو بخش "نهاد" و "گزاره" تقسیم می شود و نهاد " صاحب خبر" و گزاره، خبری است که درباره ی نهاد داده می شود.  
 "فعل"، هسته ی گزاره است و سر نوشت هر جمله برپاشنه ی فعل می چرخد و گریختگی حیات می سخن با فعل رقم می خورد.

**تعداد اجزای جمله را فعل معین می کند؛** بنابراین گاهی مفهوم یک فعل با نهاد تمام می شود و گاهی فعل علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیز نیاز دارد؛ بنابراین با شناخت فعل می توان انواع جمله را شناخت.

جمله های دو جزئی = نهاد + فعل ناگذر

نهاد + مفعول + فعل گذرا به مفعول

نهاد + مسند + فعل اسنادی

نهاد + متمم فعلی + فعل گذرا به متمم

جمله های سه جزئی

انواع جمله

نهاد + مفعول + متمم فعلی + فعل

نهاد + مفعول + مسند + فعل

نهاد + متمم فعلی + مسند + فعل

نهاد + مفعول + مفعول + فعل

جمله های چهار جزئی

# جمله های دو جزئی:

فعل این جمله ها ناگذراست یعنی با نهاد مفهوم آن کامل می شود و به اجزای دیگری نیاز ندارد.

**توجه:** البته می توان به همه ی این جمله ها ، قید و متمم های قیدی افزود و این جمله ها را از نظر معنایی کامل تر کرد، اما از آنجایی که قیدها و متمم های قیدی اجزای اصلی جمله محسوب نمی شوند آن ها را در نمودار درختی نمی نویسیم.

## مثال جمله های دو جزئی:

۱. چشمانش می درخشد.

۲. آب دارد می جوشد.

۳. اگر خورشید نمی رفت ، ستاره ها به دنیا نمی آمدند. (دو جمله)

### جمله

#### گزاره

( گروه فعلی )

می درخشد

دارد می جوشد

نمی رفت

نمی آمدند

#### نهاد

( گروه اسمی )

چشمانش

آب

خورشید

ستاره ها

همچنانکه می بینید در جمله های مثال سوم قید و متمم قیدی در نمودار درختی نشان داده نشده است.

# جمله های سه جزئی:

فعل این نوع جمله ها گذر است و به همین دلیل در بخش گزاره ی این جمله ها علاوه بر فعل، اجزای اصلی دیگری هم می آید که مورد نیاز فعل است، بر این اساس به سه نوع تقسیم می شوند:

۱. سه جزئی با مفعول      ۲. سه جزئی با مسند      ۳. سه جزئی با متمم

## ۱. سه جزئی با مفعول:

**تعریف مفعول و راه شناخت آن در جمله :**

مفعول، اسم یا گروه اسمی است که پس از آن حرف نشانه ی **را** می آید یا می تواند بیاید.

برای یافتن مفعول از این الگو استفاده می کنیم:

چه چیزی را / چه کسی را + فعل گذرا به مفعول

مثال: او اشعار زیبایی را سروده است. چه چیزی را سروده است؟ اشعار زیبایی (مفعول)

**توجه:** البته گاهی مفعول به صورت ضمائر شخصی پیوسته (م،ت،ش...) یا یک کلمه یا یک یا چند جمله می آید:

می بینمشان ← (به شکل ضمیر) : چه کسی را می بینم؟ شان (آن ها) مفعول

مریم گفت **فردا مدرسه تعطیل است**. ← (به شکل جمله) : مریم چه چیزی را گفت؟...

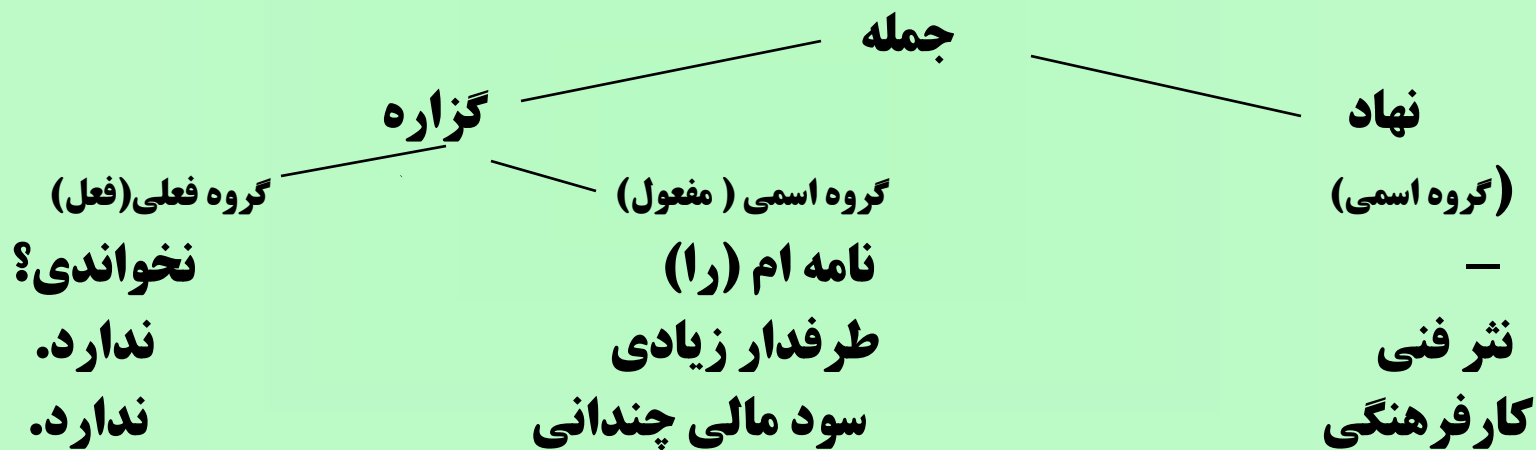
در جمله هایی که مفعول به شکل جمله است، جمله را زیر نمودار درختی و در جایگاه مفعول می نویسیم.

## نمودار درختی جمله های سه جزئی مفعولی:

۱. نامه ام را خواندی؟

۲. نترفنی طرفدار زیادی ندارد.

۳. در این کشور کار فرهنگی سود مالی چندانی ندارد.



نکته: می توان با افزودن تکواژ گذرا ساز "ان" به برخی از فعل های ناگذر آن هارا گذرا به مفعول کرد: اسب در مزرعه می چرد ← کشاورز اسب را در مزرعه می چراند.

# جمله های سه جزئی بامسند:

**تعریف مسند و راه تشخیص آن در جمله:**

مسند، اسم یا گروه اسمی است که فعل اسنادی برای تکمیل جمله به آن نیاز دارد و نزدیک ترین گروه به فعل است.

جمله های زیر را بخوانید:

۱. برادرم..... است. ۲. اجتماعات بشری ..... می شوند. ۳. طلا..... شد.

افعال جملات بالا نیازمند یک گروه اسمی مانند "خسته" "دگرگون" "گران" هستند تا معنایشان کامل شود. به این گروه اسمی "مسند" و به افعال آن ها گذرا به **مسند** می گوئیم

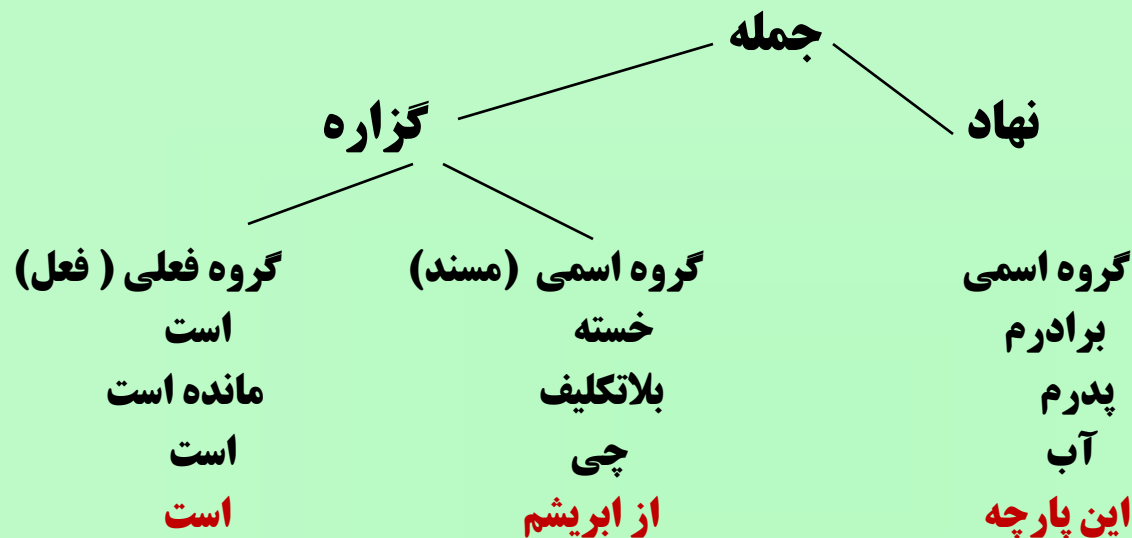
**طرز یافتن مسند در جمله:**

چه جور / کی / چی + فعل اسنادی ← مسند  
خسته = مسند

پدرم برای فروش خانه بلا تکلیف مانده است. چه جور است؟ بلا تکلیف = مسند

آب چیست؟ ( آب چه است؟) در این مثال ضمیر پرسشی "چه" در جایگاه مسند نشسته است. مثلاً اگر به جای "چه" کلمه ی "گوارا" قرار دهیم نقش مسند دارد پس "چه" هم به عنوان یک ضمیر به جای اسم نشسته است.

# نمودار درختی جمله های سه جزئی مسندی



**نکته:** در پاره ای از جمله های سه جزئی با فعل اسنادی گاهی مسند به شکل متمم (مجموعه ای از یک حرف اضافه و کلمه ی همراه آن) ظاهر می شود؛ مانند مثال اخیر. در این نوع جمله ها چون فعل جمله اسنادی است پس نوع جمله همچنان سه جزئی گذرا به مسند است هر چند که به جای مسند، متمم آمده است.

# فعل های اسنادی گذرا به مسند:

۱. بودن و جانشین های آن (باشم، باشی و ...، هستم = ام، هستی = ای و ...، است، نیست) قوی باش . ما همسایه ایم (هستیم) . خوبی؟ (هستی) . خدایار ماست.
- اگر فعل بودن و جانشینان آن در معانی اصلی خود (مانند مثال های بالا) باشند اسنادی است و نیاز به مسند دارند در غیر این صورت اسنادی نیستند مانند مثال های زیر:
- خدا هست ( وجود دارد ) = غیر اسنادی      یادت در قلب ماست ( قرار دارد ) = غیر اسنادی  
آرش در خانه است؟ ( حضور دارد ) = غیر اسنادی
۲. شدن ، گشت و گردیدن ( هر گاه به معنی شدن باشد یا بتوان آن ها را با افعال اسنادی بود و است عوض کرد.)
- حالم خوب شد ( است ، بود ) = اسنادی است      هوا بهاری گشته است. ( شده است، بوده است) = اسنادی

هر گاه فعل شدن در معانی زیر باشد اسنادی نیست:

فرارسیدن: شب شد. عید شد

شدن — امکان داشتن: می شود این مساله راحل کرد. نمی شود از رودخانه گذشت.

— اتفاق افتادن، به عمل آمدن: جنگ شد. از تدریس من انتقاد می شود.

**نکته:** گاهی افعال << شد، بود، است و باشد >> در ساختمان افعال “ ماضی نقلی، ماضی

بعید، ماضی التزامی و فعل های مجهول و نیز فعل مرکب به عنوان یک فعل کمکی به کار می روند، که نباید آن هارا افعال اسنادی دانست.

مثلاً در نمونه های زیر فعل های “ بود، باشد و است “ فعل کمکی هستند چون عمل اصلی بر عهده ی صفت مفعولی است.

او به سفر رفته بود. شاید برگشته باشد. پرنده مرده است.

و در نمونه های زیر:

نامه نوشته شد. = نوشته شد فعل مجهول است و “ شد “ فعل کمکی.

سخنرانی انجام شد / جلسه آغاز شد. = افعال مشخص شده افعال مرکبند.

**گشتن: اگر فعل گشتن در معانی زیر باشد اسنادی نیست:**

**وارسی کردن ، جستجو کردن: این افاق را خوب بگرد.**  
**چرخیدن: فرمان ماشین نمی گردد.**

**( اگر فعلی از خانواده ی اسنادی باشد باید بتوانیم آن را با فعل “ بود یا است “ عوض کنیم به شرطی این دو فعل در معنایی غیر از فعل اسنادی نباشند .)**

**مثال: پدرم بلا تکلیف مانده است. = پدرم بلا تکلیف است / بود. (فعل اسنادی)**

**سخنرانی آغاز شد ≠ سخنرانی آغاز است. (فعل غیر اسنادی)**

# جمله های سه جزئی با متمم

متمم، اسم یا گروه اسمی است که پس از حرف اضافه بیاید.

ساده: از، به، با، در، تا، مانند، چون، بدون، برای، بی و ...

حروف اضافه

مرکب: به همراه، به دنبال، به علت، به منظور، به عنوان، به محض و ...

فعلی یا اجباری

قیدی

اسمی

انواع متمم

## ۱. متمم فعلی یا اجباری و تفاوت آن با متمم قیدی:

متمم فعلی مخصوص فعل هایی است که حرف اضافه ی اختصاصی دارند و در جمله یکی بیشتر نیست و فعل به آن نیاز دارد چنانکه حذف آن به ساختار جمله آسیب می رساند. به

افعالی که به متمم اجباری نیازمندند افعال " دوسویه " یا " تقابلی " گفته می شود.

## مثال:

پنج کشتی ..... می گذرد. می گوییم **از** چی؟  
در آمیز. می گوییم **با** کی؟  
بنابراین نیاز به متمم در این جمله ها محسوس است.

به همین ترتیب افعال زیر با حرف اضافه ی اختصاصی خود نشان داده شده اند.

ترسیدن <b>از</b>	خوگرفتن <b>به</b>
جنگیدن <b>با</b>	نازیدن <b>به</b>
گریختن <b>از</b>	ماندن (شبه بودن) <b>به</b>
پی بردن <b>به</b>	پا گذاشتن <b>بر</b>
گنجیدن <b>در</b>	فرورفتن <b>در</b>
کنار آمدن <b>با</b>	پرداختن <b>به</b>

بعضی افعال بیش از یک حرف اضافه اختصاصی دارند مثل آموختن "**از، به**" نگریستن "**در، به**"  
که با هر کدام از این حروف معنی فعل تغییر می یابد.

آموختن <b>از</b> = یاد گرفتن	آموختن <b>به</b> = یاد دادن
نگریستن <b>در</b> = تأمل کردن	نگریستن <b>به</b> = نگاه کردن

متمم های فعلی (اجباری) را در نمودار درختی نشان می دهیم.

## ۲. متمم قیدی:

برخی افعال حرف اضافه ی اختصاصی ندارند و با هر حرف اضافه ای به کار می روند بنابراین به متمم هم نیازی ندارند مثلاً افعال “ رفتن، آمدن “ باحروف اضافه ی “ از، با، به، ” به کار می روند بنابراین متمم این نوع افعال در حکم قیداست و از جمله قابل حذف می باشد.

متمم های قیدی در هر جای جمله به کار می روند . مثلاً در جمله های زیر فعل نیازی به متمم ندارد چون می تواند هر حرف اضافه ای بگیرد و در نمودار درختی آن را نشان نمی دهیم.

گنجشک **با** بال هایش / **از** دیوار / **بر** شاخه ی بلندی پرید . در این مثال می توان متمم های قیدی را حذف کرد . ← گنجشک پرید .

تفاوت دو نوع متمم را در نمونه های زیر با حذف متمم می بینید:

مابه یاری شما به این نتیجه ی عالی رسیدیم.

متمم قیدی      متمم اجباری

( قابل حذف )      ( غیر قابل حذف )

**نکته:** در جمله ی “ علی با دشمن با اسلحه جنگید ” دو متمم بکار رفته است اما از آن جا که فعل “جنگیدن” فقط یک حرف اضافه ی اختصاصی دارد و نیز فعل تقابلی است و حرف اضافه ی “با” طرف مقابل جنگ را مشخص می کند ، پس “ دشمن ” طرف مقابل جنگ است نه “اسلحه ” ؛ بنابراین “دشمن” متمم اجباری و “اسلحه” متمم قیدی است.

**نتیجه این که :** برای پیدا کردن متمم فعلی کافی است ابتدا حرف اضافه ی ویژه ی فعل را مشخص کنیم بعد ببینیم کدام گروه اسمی همراه آن حرف اضافه آمده است.

گاهی حرف اضافه ی اختصاصی از کلام حذف می شود، این حذف هیچ تأثیری در گذر فعل ندارد و فعل همچنان گذرا به متمم است.  
مثلاً: داخل کوچه بیچ = به داخل کوچه بیچ.

**فعل گذرا به متمم**

کتاب کنار کیف قرار دارد = کتاب در کنار کیف قرار دارد.

**فعل گذرا به متمم**

### ۳. متمم اسمی:

نه تنها بعضی از فعل ها متمم می گیرند بلکه بسیاری از اسم ها ، صفت ها ، قیدها و... نیز نیاز به متمم دارند. این کلمات نیز مثل فعل، حرف اضافه ی اختصاصی دارند و متمم آن ها با همان حرف اضافه ی ویژه در جمله ظاهر می شود.

مثال:

آشنایی با	تسلط بر
اشاره به	بهرتر از
اعتقاد به	ابراز علاقه به
جنگ با	امان از
کمک به	درخشش در
تفکر در	ازدواج با

این نوع متمم ها قابل حذف نبوده و در حکم وابسته برای گروه خود به شمار می روند به همین دلیل در شمارش اجزای اصلی جمله به عنوان یک جزء جداگانه به حساب نمی آیند.

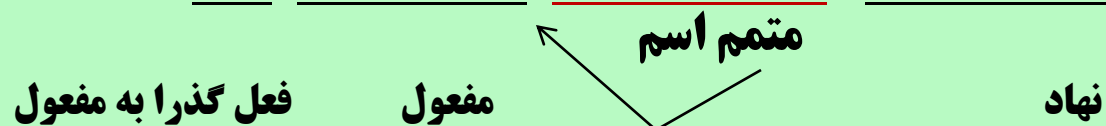
مثال

مهارت شما در تدریس ستودنی است = جمله سه جزئی گذرا به مسند

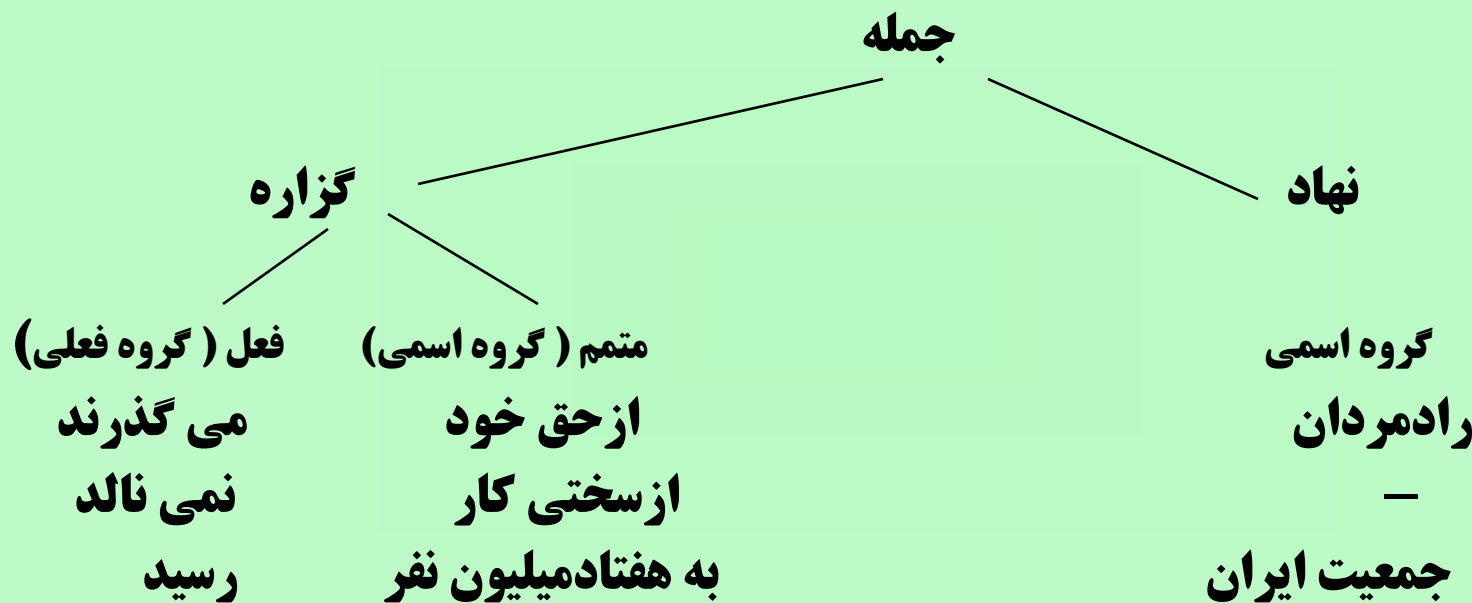
نهاد (گروه اسمی) متمم اسم مسند فعل اسنادی

**مثال دیگر:**

**بازی کنان ما با شیوه ی حریف آشنایی کامل دارند.**

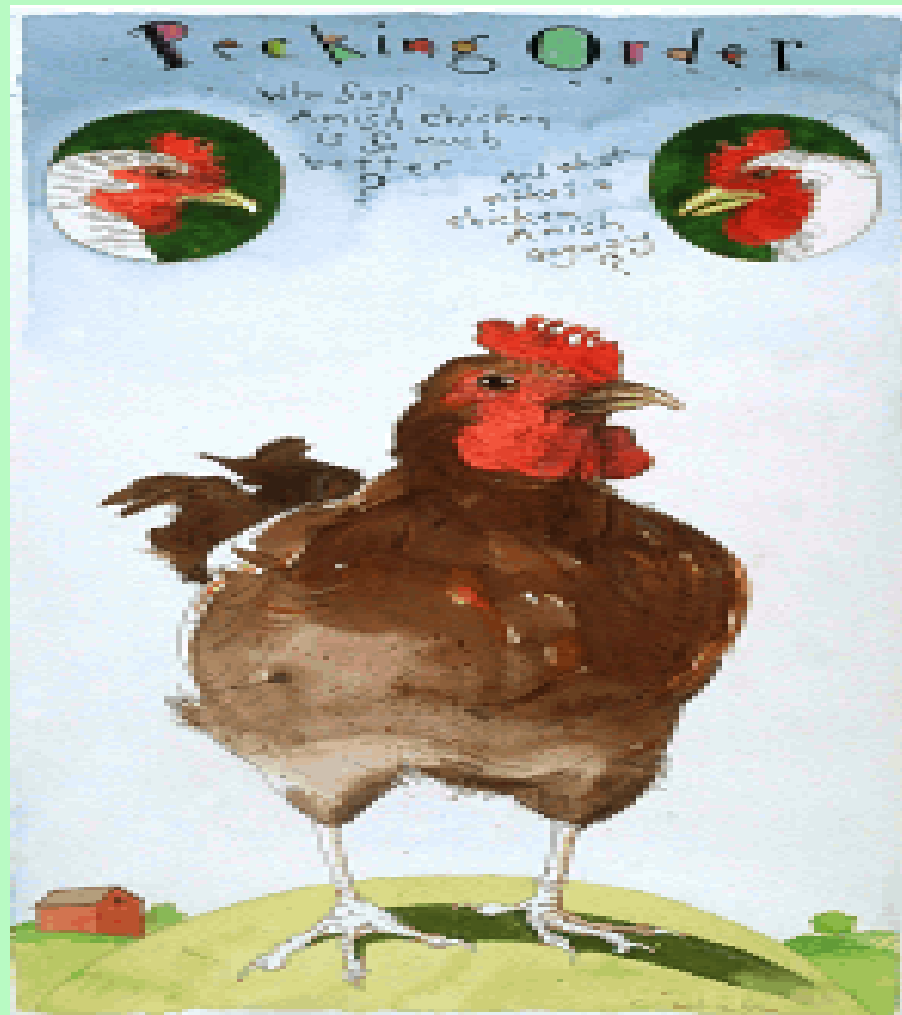


## نمودار درختی جمله های سه جزئی با متمم:

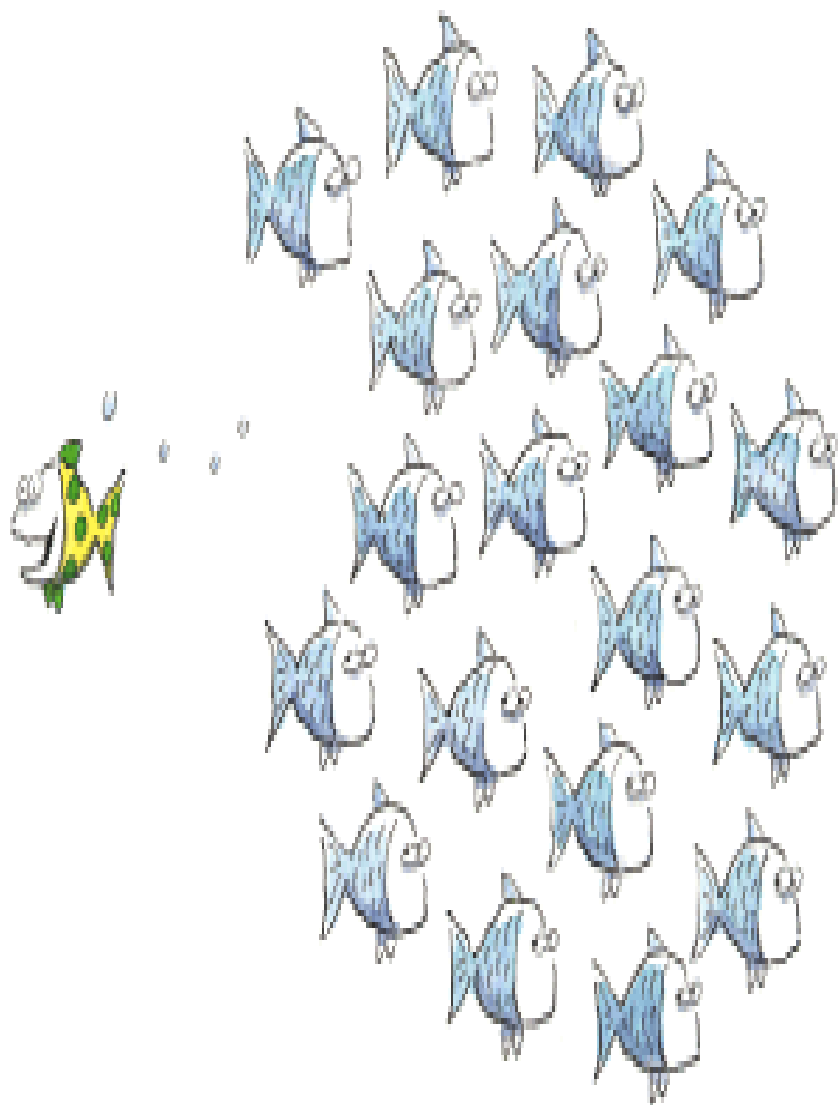


# نمونه هایی از افعال واسم ها با حرف اضافه ی خاص

اندیشیدن به وحشت از



## گریختن از



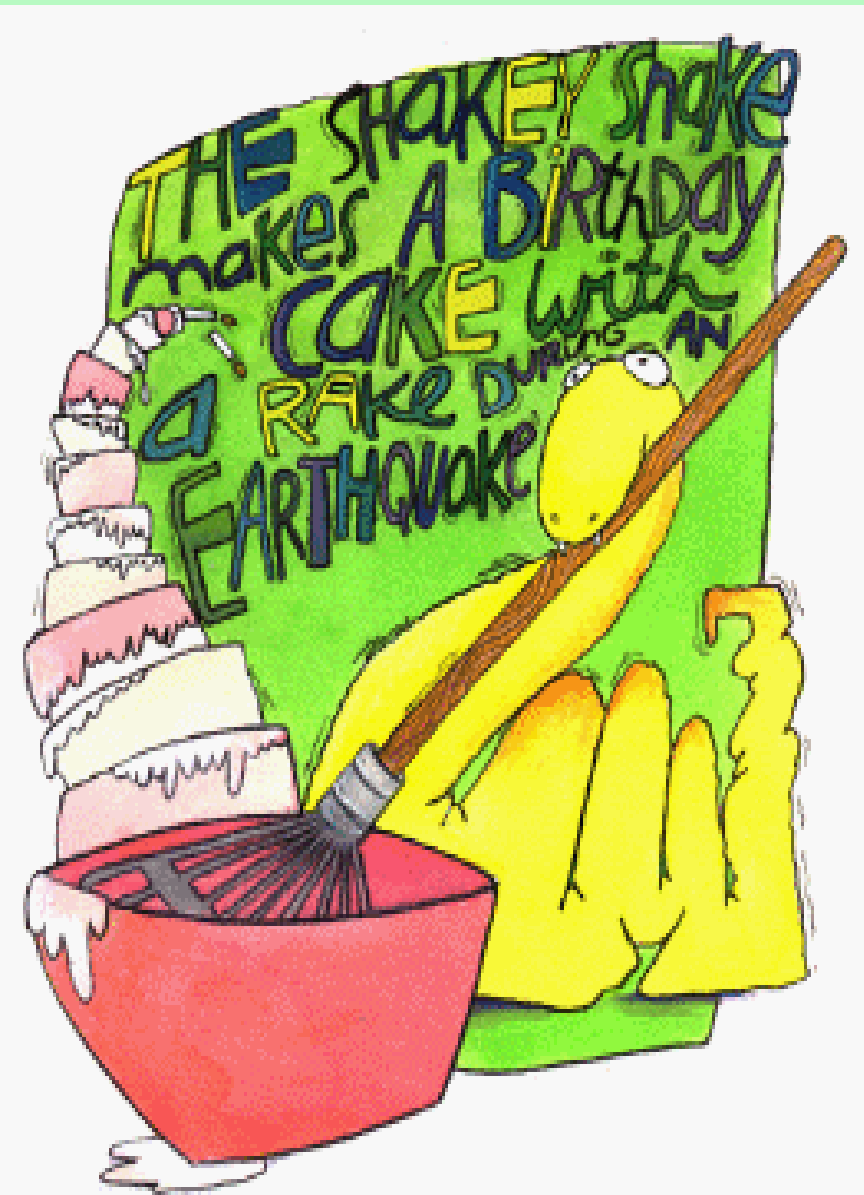
۲۱

## ازدواج با

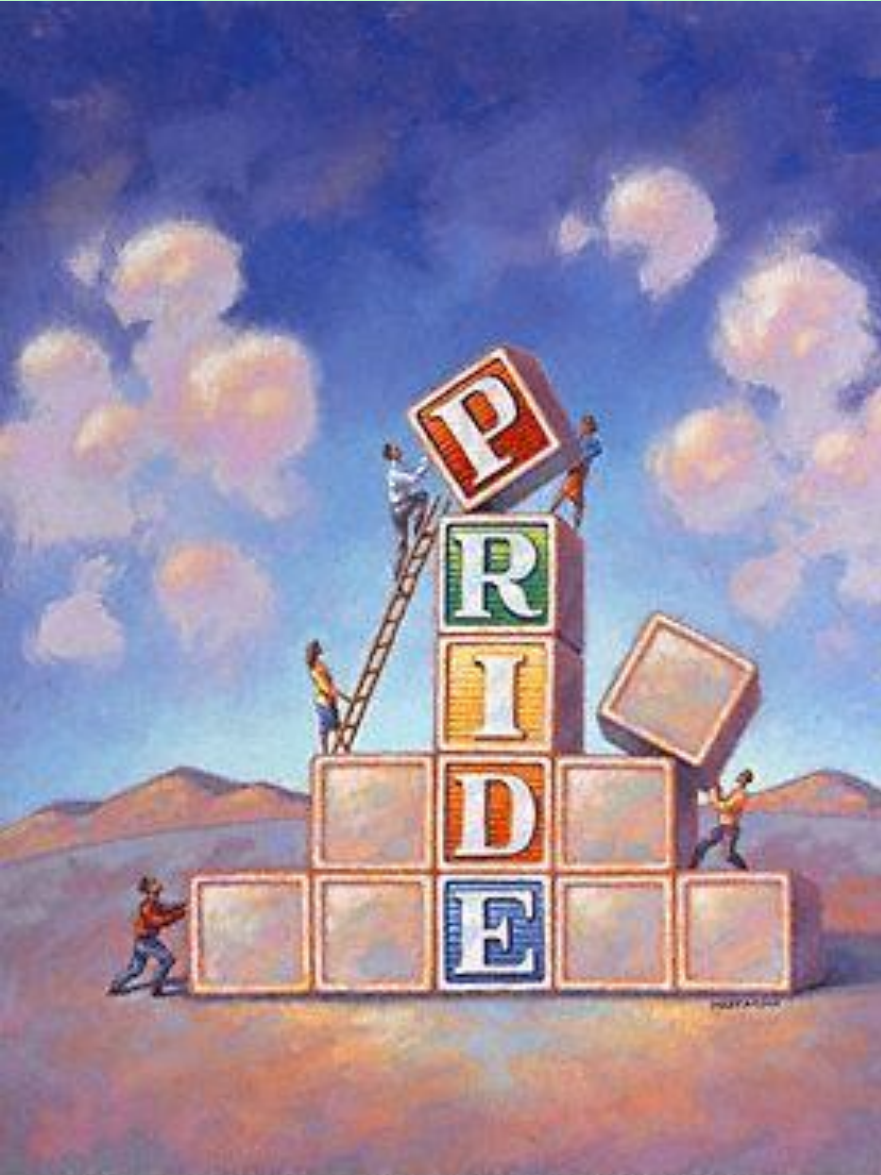


آمیختن با

گذشتن از

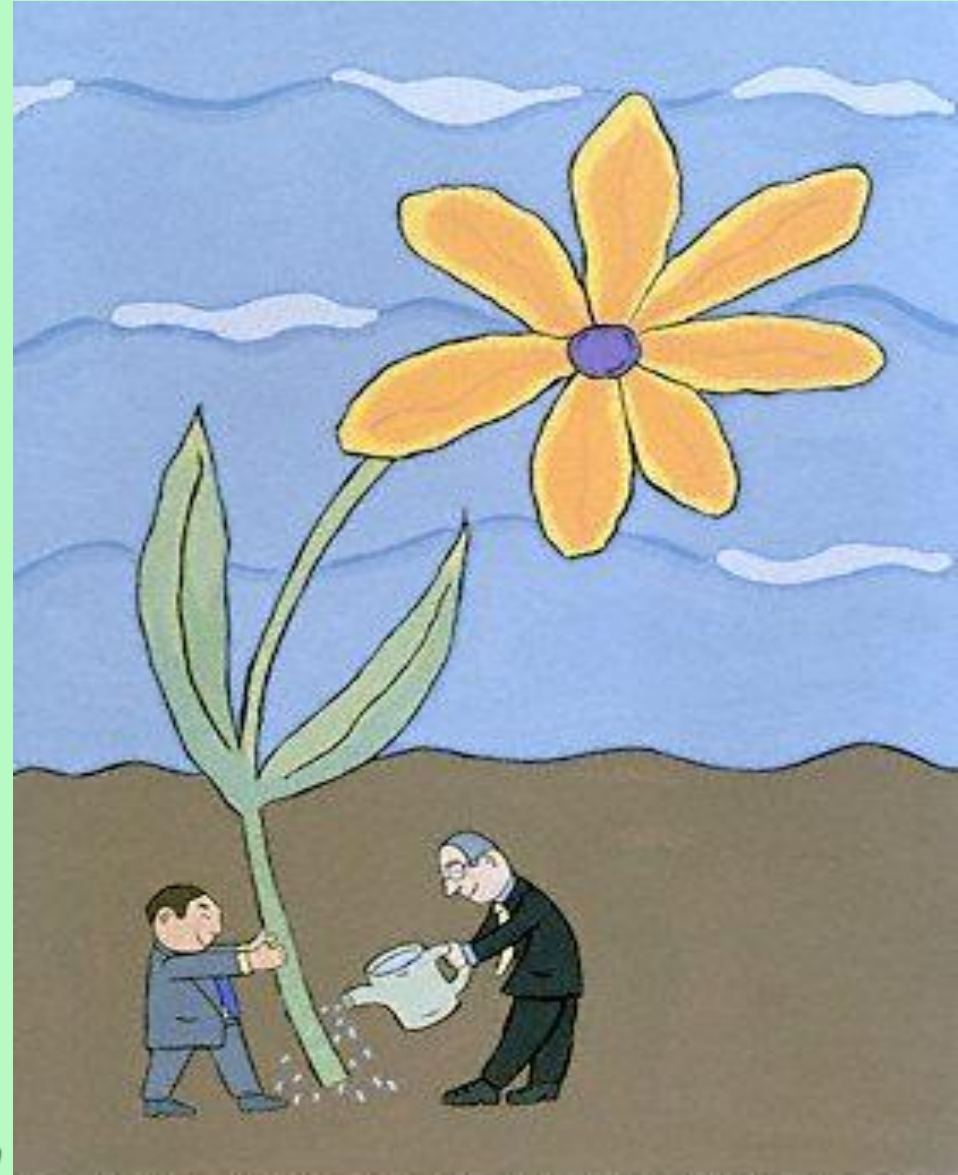


## بالا رفتن از (صعود کردن)



Stockworks Stock Illustration 310-390-9744  
© Eric C. Westbrook/Stockworks SWSI-429-SD7

## کمک به



Stockworks Stock Illustration 310-390-9744  
© Farah Aria/Stockworks SWSI-474-SD7

## تمرین ۱

اجزای اصلی جملات زیر را بنویسید.

۱. سراب از شدت تشنگی دیگر نمی درخشید.
۲. نمره های احمد عالی شده است.
۳. شکم گرسنه دین و ایمان نمی شناسد.
۴. دوباره امنیت و آرامش در منطقه برقرار می گردد.
۵. پس از جنگ جهانی اول استفاده از اتومبیل در ایران رواج یافت.
۶. عاقبت هر کسی روزی خواهد مرد.
۷. سه روز تمام بدون آب و غذا در آن جا ماندم.
۸. عابر شب گردی غرق تماشای ستاره ی اقبالش شده بود.
۹. تردیدی نیست که زنان و مردان برده پس از اسلام به حقوقی دست یافتند که در دوره های پیش از کسب آن باز مانده بودند.
۱۰. یک سخنران ، خوب می داند کی صحبت هایش برای شنونده جالب است.

## تمرین ۲

نوع متمم‌ها را در جملات زیر مشخص کنید.

۱. سکوت لبریز از گام‌های برداشته است.

۲. دعوت به ارزش‌ها و پرهیز از خشونت‌ها و رفتارهای نادرست، مهم‌ترین عناصر فرهنگی هستند.

۳. تأمل و درنگی کوتاه در تحمیدیه‌ها و مناجات‌ها، تأثیر آیات و روایات و مناجات اولیای دین را آشکار می‌سازد.

۴. ادبیات غنایی با زبانی نرم و لطیف، با استفاده از معانی عمیق و باریک به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد.

۵. بر ساحل دریا قطره‌های باران از همسفر شدن با رودخانه محرومند.

# جمله های چهار جزئی:

۱. جمله های چهار جزئی با مفعول و متمم:

فعل این نوع جمله ها علاوه بر مفعول به متمم هم نیاز دارد به عبارت دیگر حرف اضافه ی اختصاصی نیز دارد.

**مثال:**

توضیحات مشاور مدرسه همه ی ما را از سردرگمی نجات داد.

نهاد                      مفعول                      متمم فعلی                      فعل (گذرا به مفعول و متمم)

**نکته:**

بعضی از فعل های سه جزئی **گذرا به مفعول** یا **گذرا به متمم** را می توان با افزودن تکواژ "ان" گذرا به مفعول و متمم کرد.

**مثال:**

بهرام مفهوم این بیت را فهمید.

فعل گذرا به مفعول

بهر روز از رانندگی می ترسد.

فعل گذرا به متمم

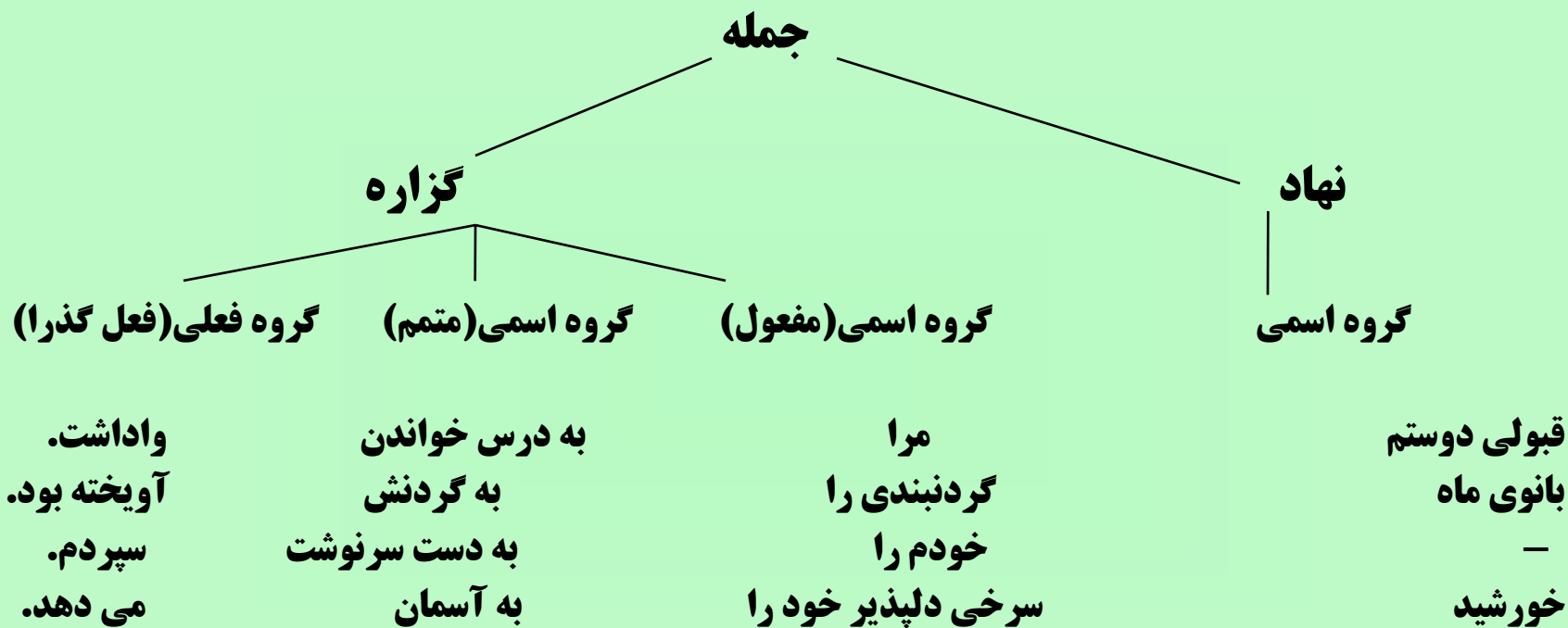
معلم مفهوم این بیت را به بهرام فهماند.

فعل گذرا به مفعول و متمم

تصادف سال گذشته بهروز را از رانندگی می ترساند.

فعل گذرا به مفعول و متمم

## نمودار درختی جمله های چهار جزئی مفعولی و متممی



## ۲. جمله های چهار جزئی با مفعول و مسند:

در ساختار اینگونه جمله ها علاوه بر مفعول ، گروه اسمی “ مسند ” نیز قبل از فعل می آید. مفعول در این نوع جملات همیشه با نشانه ی “را” می آید بنابراین تشخیص آن آسان است.

### عمده فعل هایی که در ساختمان این جملات به کار می روند عبارتند از:

ساختن ، نمودن ، گردانیدن و کردن ( هر گاه معادل ” گرداندن ” به کار روند )

نامیدن ( و فعل های هم معنی آن مثل: خواندن ، گفتن ، صدا زدن )

شمردن ( و فعل های هم معنی آن مثل: به شمار آوردن ، به حساب آوردن )

پنداشتن ( و فعل های هم معنی آن مثل: دیدن ، یافتن ، دانستن )

برای تشخیص **مسند** در جملاتی که دارای چنین افعالی هستند باید مفعول را به جای نهاد قرار دهیم و به جای فعل جمله از مصدر ” بودن ” فعلی متناسب با نهاد بسازیم اگر یک جمله ی اسنادی درست شد پس گروه اسمی همراه فعل مسند است:

هوای تهران پاکیزه است / بود / می شود

نهاد      مسند      فعل

وزش باد هوای تهران را پاکیزه کرد .

نهاد      مفعول      مسند      فعل

مردم او را قهرمان آزادی می شناسند ← او قهرمان آزادی خواهد بود / است / می باشد

### چند نکته ی مهم:

فعل “ ساختن “ اگر در معنای “ بنا کردن یا درست کردن “ باشد جمله ی سه جزئی مفعولی می سازد و اگر در معنای “ مدارا کردن “ باشد جمله ی سه جزئی متممی می سازد:

پروندگان لانه می سازند.                      او با حداقل امکانات می سازد.

در صورتی که بتوان آن را با افعال “ گردانیدن، نمودن، کردن، تعویض کرد جمله ی چهار جزئی مفعول مسندی می سازد:

تلاش بسیار او را قهرمان ساخت. / گرداند / نمود / کرد. = او قهرمان است

فعل “ **کرد** “ گاهی جمله ی سه جزئی گذرا به مفعول می سازد ( اگر در معنای انجام دادن باشد)، گاهی جمله ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند می سازد ( اگر با فعل های گردانیدن، ساختن و نمودن تعویض شود) و نیز گاهی در ساختمان جملات مرکب به کار می رود.

## مثال:

مردم از رییس جمهور **استقبال** کردند. ( فعل را می توان گسترش داد: استقبال باشکوهی را انجام دادند)  
نهاد مفعول متهم اسم مفعول فعل گذرا به مفعول

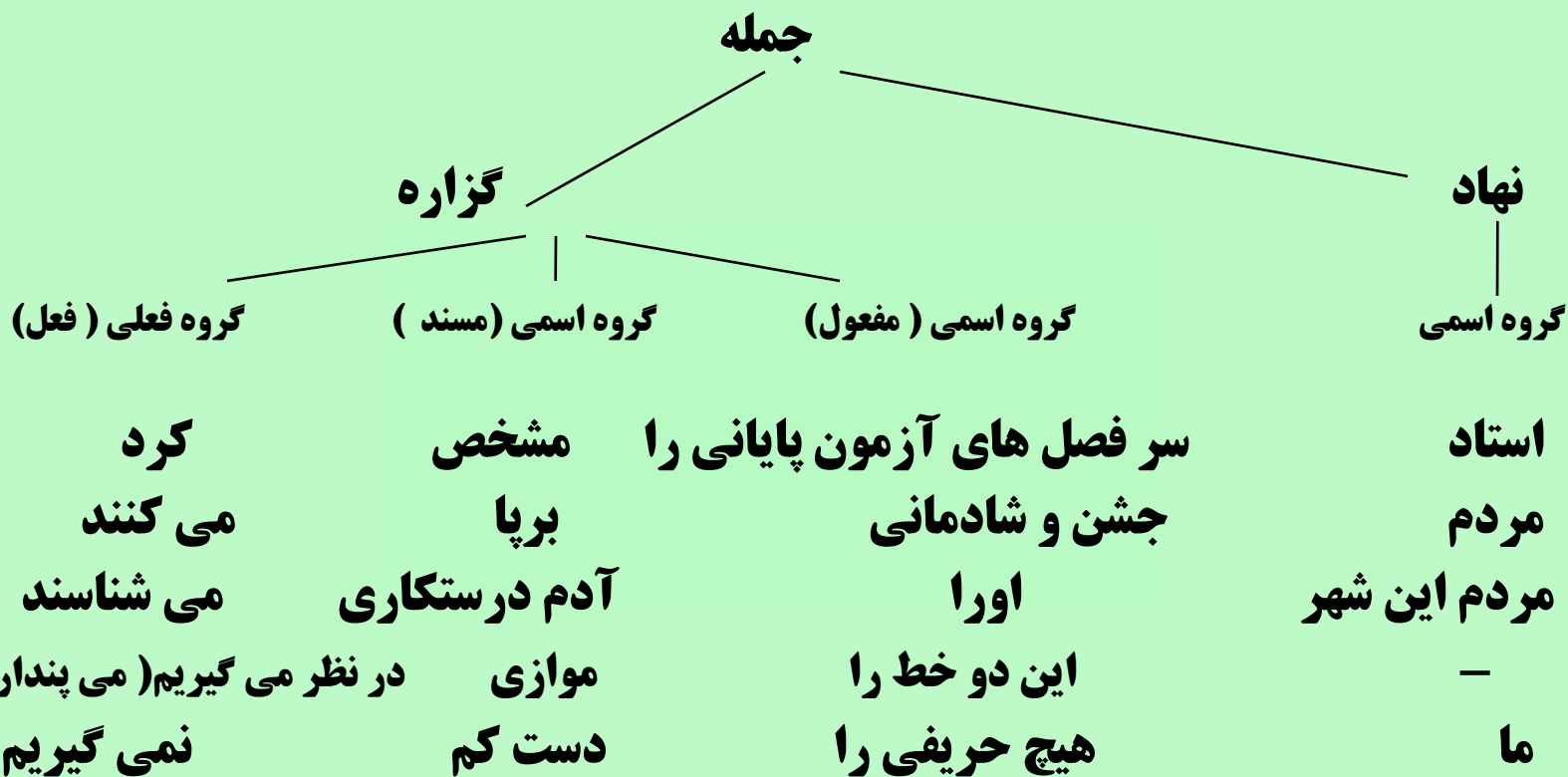
تمام چراغ های خانه را روشن کردم. / گردانیدم / نمودم / ساخت ( فعل گذرا به مفعول و مسند) = تمام چراغ های خانه روشن است.

مرتضی در حین رانندگی **غش کرده است** = ( فعل مشخص شده مرکب است زیرا نه می توان از این جمله ، جمله ی سه جزئی اسنادی ساخت و نه می توان آن را گسترش داد)

افکار عمومی در سیاست گذاری دولت مردان نقش مهمی **ایفا می کند**. (فعل مرکب)

با قهرمان کشتی مصاحبه کرده بودند. ( فعل در معنای انجام دادن و قابل گسترش است. مصاحبه ی جالبی را انجام داده بودند)

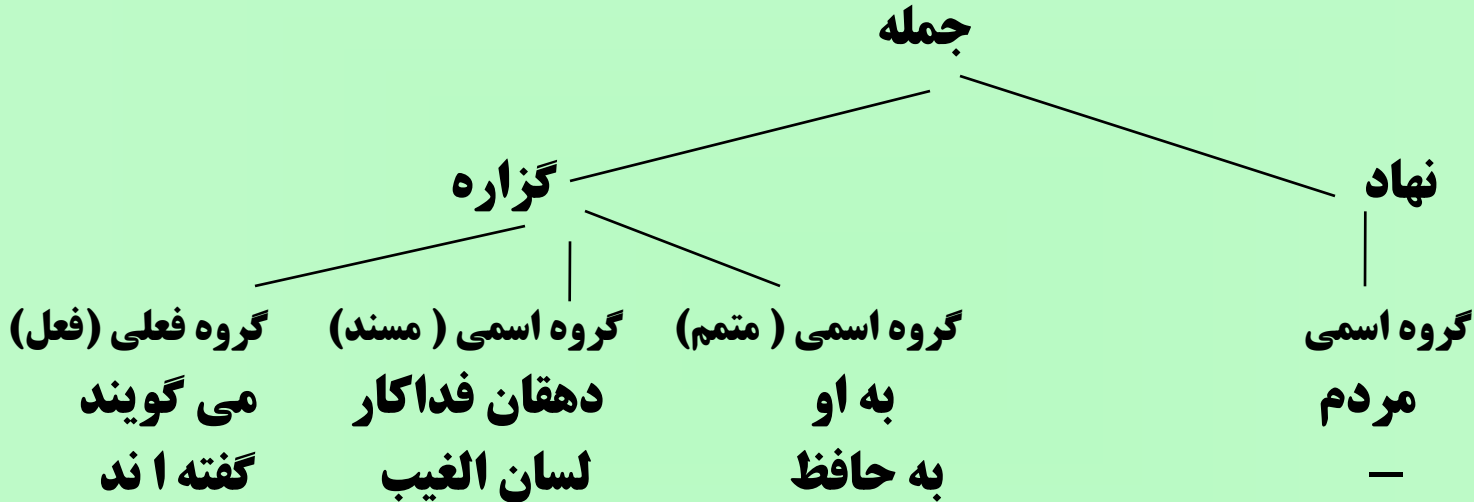
## نمودار جمله های چهار جزئی با مفعول و مسند:



### ۳. جمله های چهار جزئی با متمم و مسند:

کاربرد این جمله ها در فارسی اندک است و تنها از مصدر "گفتن" ساخته می شود. این جملات از نظر معنایی کاملاً به جملات چهار جزئی با مفعول و مسند شبیه هستند با این تفاوت که به جای مفعول "متمم" به کار می رود. این جمله ها رانیز می توان به جمله های سه جزئی مسندی تبدیل کرد.

مردم به او دهقان فداکار می گویند. = او دهقان فداکار است.  
به حافظ لسان الغیب گفته اند. = حافظ لسان الغیب است.



در حقیقت جملات چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند و نیز چهار جزئی گذرا به متمم و مسند همان جملات سه جزئی گذر به مسندند که بار دیگر گذرا شدند و مفعول یا متمم اجباری پذیرفته اند.

## جمله های چهار جزئی با دو مفعول:

در جمله های چهار جزئی با دو مفعول، همیشه یک مفعول همراه نشانه ی “را” می آید و مفعول دیگر بدون “را” در کنار فعل می آید. به جمله ی زیر دقت کنید:

### دیوار افاق را رنگ بزن.

در این جمله نهاد محذوف (-) است، افاق نقش مفعول دارد و چون می توانیم فعل را گسترش دهیم مثلاً بگوییم: رنگ سفید بزن، پس فعل مرکب نیست، از طرفی دیگر می توان **برخی** از این جمله ها را تغییر شکل یافته ی جمله های چهار جزئی با مفعول و متمم دانست:

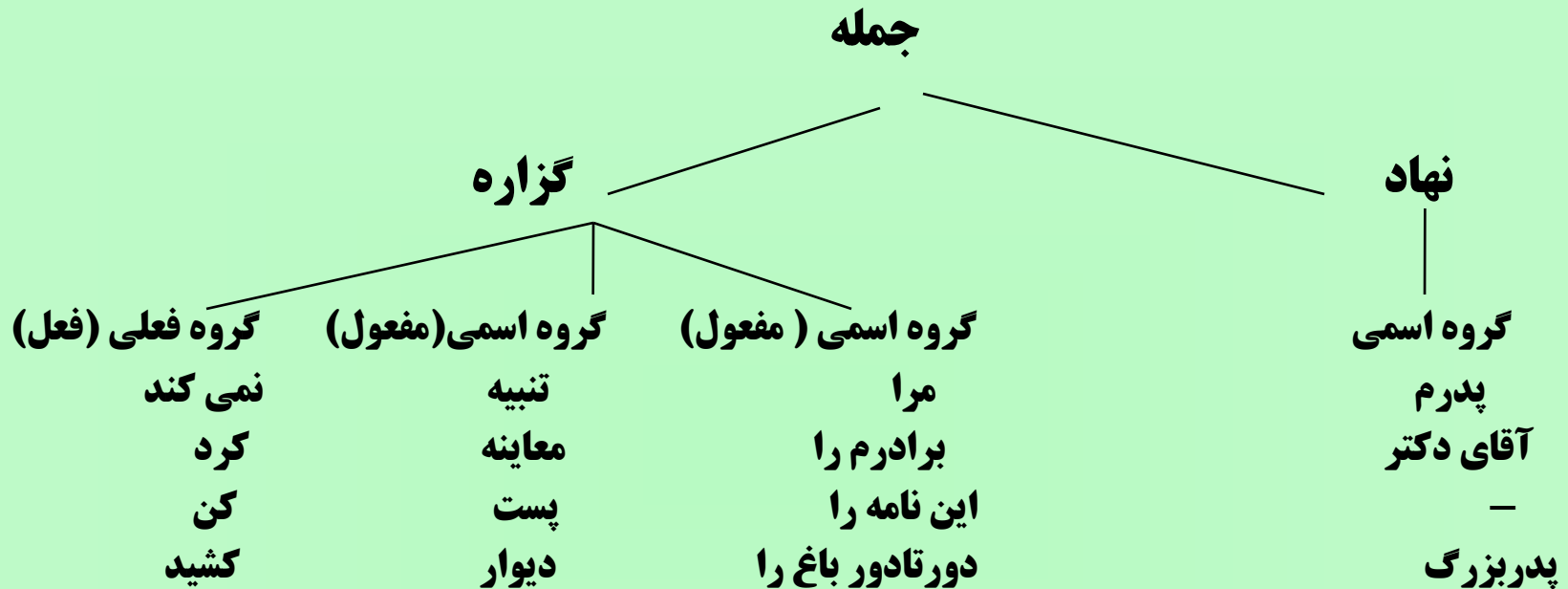
به دیوار افاق رنگ سفید بزن.

نهاد (-)      متمم      مفعول      فعل

فردوسی زبان فارسی را عظمت بخشید. ← فردوسی به زبان فارسی عظمت بخشید.

تحولات منطقه روند افزایش قیمت نفت را سرعت بخشید ← تحولات منطقه به روند افزایش قیمت نفت سرعت (چشمگیری) بخشید.

## نمودار جمله های چهار جزئی با دو مفعول:



### چند نکته:

۱. هیچ فعلی را خارج از جمله نمی توان گذرا به دو مفعول به شمار آورد، بلکه برخی از فعل های گذرا به مفعول یا گذرا به مفعول و متمم در مواردی خاص جمله های چهار جزئی با دو مفعول می سازند.

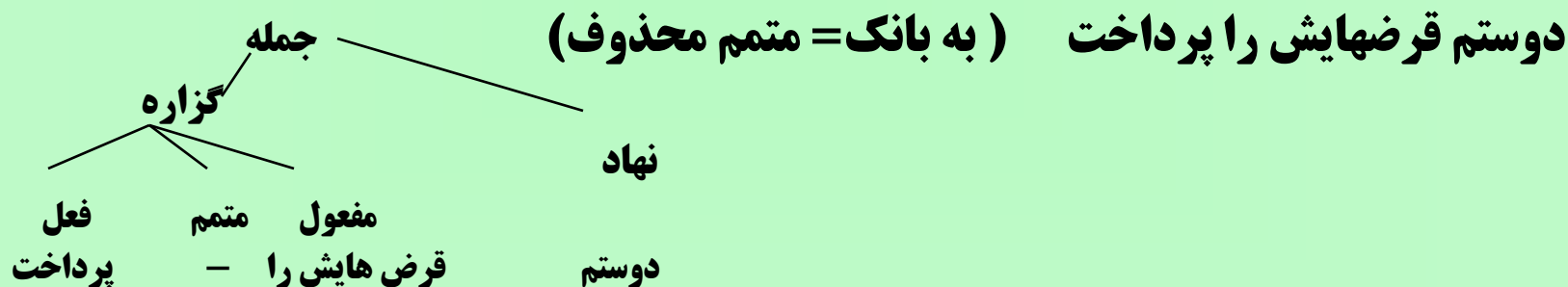
پرکاربردترین این افعال عبارتند از: دادن، زدن، کردن

۲. تعداد اجزای جمله به فعل بستگی دارد و گاه یک فعل می تواند با تغییر معنا اجزای متفاوتی داشته باشد:

علی بر صندلی نشسته است. ( جمله ی دو جزئی ) مهر او بر دلم نشسته است. ( جمله سه جزئی با متمم )  
 او توپ را محکم زد = ( شوت کرد ) ( سه جزئی مفعولی ) او توپ را محکم به دروازه زد = ( کوبید ) ( چهار جزئی )

۳. در صورت وجود قرینه یا روشن بودن بیش از حد یا عدم اهمیت، می توان برخی از اجزای اصلی جمله مثل نهاد، متمم و مفعول را حذف کرد؛ البته باید توجه داشت که جزء حذف شده را باید در شمارش اجزاء به حساب آورد.

مثال:



گوش های پیر مرد خوب نمی شنود. ( صداها = مفعول محذوف )

اجزای اصلی جملات زیر را با استفاده از نمودار درختی نشان دهید.

۱. استاد، سر فصل های آزمون پایانی را مشخص کرد.
۲. ترک آن ها و جدایی از ایشان مرا به سختی ناراحت و متأثر کرد.
۳. در این هفته پزشکان حدوداً دویست بیمار را در این مرکز درمان کردند.
۴. اهل کلیسا در قرون وسطی شعر را غذای شیطان می دانستند.
۵. به ستاره ی زهره ناهید هم می گویند.
۶. ما دشمنان خود را شکست خواهیم داد.
۷. عوامل فرسایش به ناهمواری های پدید آمده بر سطح زمین شکل می دهد.
۸. این لباس سن شمارا کمتر جلوه می دهد.
۹. پس از آزمایش های بسیار، مریم را مبتلا به کم خونی تشخیص دادند.
۱۰. ورود به حریم دانشگاه و به گلوله بستن دانشجویان را از بدترین جنایات رژیم شاه می دانستند.

# جمله های استثنایی (زبان فارسی ۳)

جمله هایی که تا اینجا بررسی کردیم، جمله های عادی زبان فارسی بودند که ویژگی های زیر در همه ی آن ها مشترک است:

۱. همه ی آن ها را می توان به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم کرد.

۲. فعل مهم ترین بخش گزاره ی آن هاست و اجزای اصلی گزاره را تعیین می کند.

۳. نهاد جدا و شناسه ی فعل از نظر شخص و ( معمولاً شمار) تطابق دارند.

اما گاهی با جمله هایی روبرو می شویم که یک، دو یا هیچ کدام از این سه ویژگی در آن ها یافت نمی شود؛ به چنین جمله هایی “استثنایی” می گوییم.

جمله های استثنایی را می توان به دو دسته ی اصلی تقسیم کرد:

۱. استثنایی بی نهاد                      ۲. استثنایی بی فعل

جمله های استثنایی بی نهاد همان هایی هستند که با فعل های غیر شخصی ساخته می شوند:

مانند: نباید واقعیت ها را نادیده گرفت **یا** نمی توان از همه ی خواسته های خود چشم پوشید.

جمله های استثنایی بی فعل را می توان در گروه های زیر دسته بندی کرد:

صوت ها یا شبه جمله ها

مناداها

۱. جمله های استثنایی بی فعل یک جزئی

۲. جمله های استثنایی بی فعل دو جزئی

۳. جمله های استثنایی بی فعل سه جزئی

• دسته اول ( **صوت ها و شبه جمله ها** ) واژه هایی هستند که از نظر معنایی و کارکردی معادل یک جمله اندولی دارای دو جزء نهاد و گزاره هم نیستند؛ از طرف دیگر نه فعل هستند و نه می توان فعلی را با آن ها همراه کرد؛ نمونه:

هیس ، به به ، آخ، آه، وای، آهای ، هی، هان، وه، آه، اوه، عجب، دریغ، واویلا، کیش، پیشت ، چخ ، سلام،

**مناداها** اسمی است که آن را صدا می زنیم گاهی با نقش نماهای منادا ( ای ، یا و "ا" پس از اسم) و گاهی بدون آن:

**جوان مرد** به حرف من گوش کن **یا** **مادر!** تورا چگونه بستایم؟

**ای مردم ایران!** **یا حسین مظلوم!** **خدایا!** **سعدیا!** **والا حضرت!**

• دسته ی دوم ( جمله های استثنایی بی فعل دو جزئی ) روزگاری همراه فعل به کار می رفتند؛ اما به دلیل کاربرد فراوان فعل خود را از دست داده اند:  
مثال:

توقف ممنوع، استعمال دخانیات ممنوع، صبح بخیر، شب خوش، عیدتان مبارک، زیارت قبول، خانه ات آباد، چشمت بی بلا، علی یارت، دمت گرم، خدا حافظ

نمودار جمله های استثنایی دو جزئی:

جمله های استثنایی بی فعل دو جزئی



توجه: هرگاه این جمله ها به همراه فعل به کار روند، به جمله های عادی (سه جزئی با مسند) تبدیل می شوند. **توقف ممنوع است.** **خانه ات آباد باد.** **خدا حافظ شما باد.**

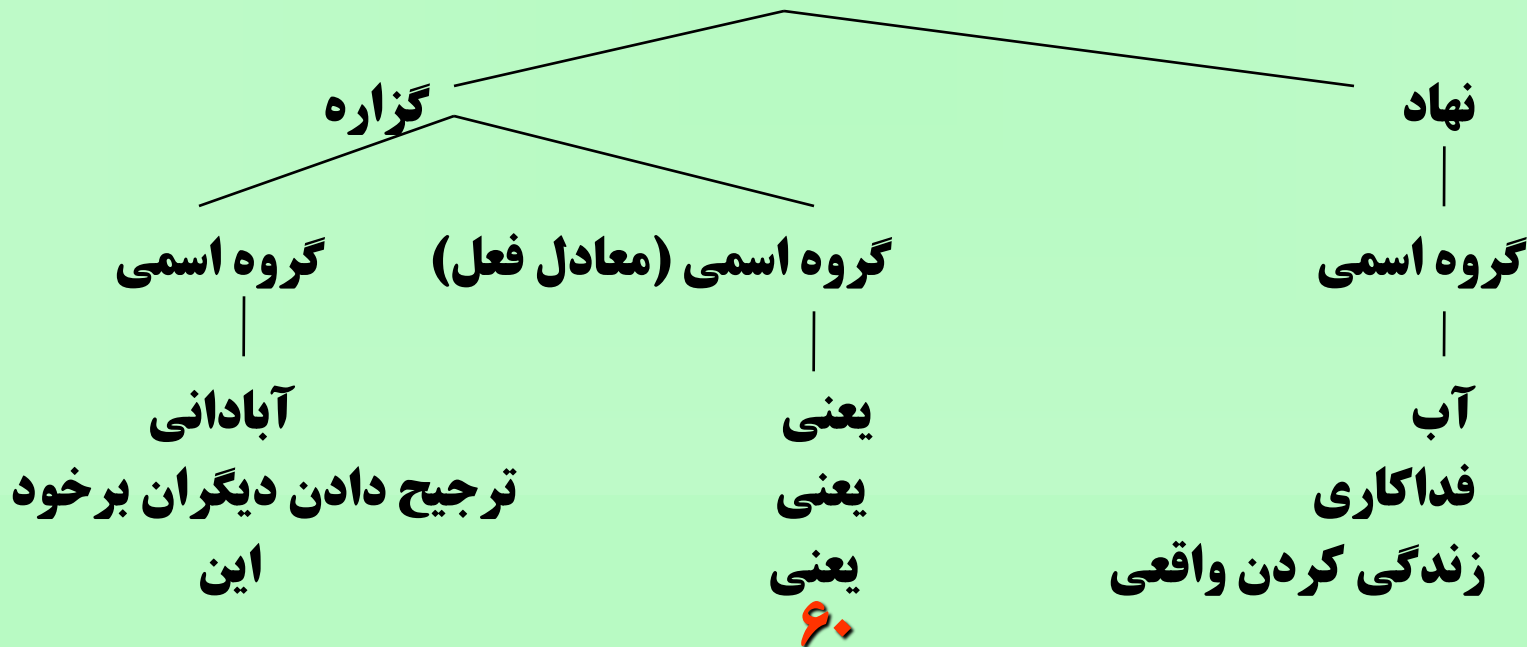
۵۰ دسته ی سوم ( جمله های استثنایی بی فعل سه جزئی ) :  
این نوع جمله ها با " یعنی " ساخته می شوند و " یعنی " مانند فعل گذرا به مسند " است " عمل  
می کند و جزئی از گزاره محسوب می شود:

آب یعنی آبادانی = ( آب آبادانی است )

فداکاری یعنی ترجیح دادن دیگران بر خود = ( فداکاری ترجیح دادن دیگران بر خود است )  
زندگی کردن واقعی یعنی این = ( زندگی کردن واقعی این است )

نمودار:

### جمله های استثنایی بی فعل سه جزئی



# گروه فعلی و ویژگی آن

## اهداف کلی:

۱. آشنایی بیشتر با گروه فعلی و ویژگی های آن.
۲. شناخت فعل از نظر شخص، زمان، گذرو وجه آن، معلوم و مجهول.

## اهداف جزئی:

۱. یادآوری ویژگی های فعل (شخص، زمان و گذر).
۲. توانایی تشخیص شش شخص فعل.
۳. توانایی تشخیص زمان افعال (ماضی، مضارع و آینده).
۴. تشخیص اینکه در زبان فارسی علاوه بر انواع پنج گانه ی ماضی و انواع دو گانه ی مضارع، ماضی مستمر و مضارع مستمر نیز کاربرد دارد.
۵. توانایی تشخیص کاربردهای زمان های فعل.
۶. توانایی تشخیص ناگذر، گذرا و دووجهی و توانایی گذرا کردن افعال.
۷. توانایی تعیین وجه افعال (وجه اخباری، التزامی و امری).
۸. توانایی ساختن انواع فعل از مصدر های اصلی.
۹. توانایی مجهول کردن افعال معلوم.

## گروه فعلی و ویژگی های آن:

مهم ترین عضو گزاره گروه فعلی است که معمولاً با شناسه همراه است.

فعل پنج ویژگی دارد:

۱. شخص
  ۲. زمان
  ۳. گذروناگذر
  ۴. وجه فعل
  ۵. معلوم و مجهول
- (ابتدا چهار ویژگی اول و در درس بعد ویژگی پنجم بررسی می شود)

## ۱. شخص فعل:

هر فعل شش شخص دارد که در حقیقت همان "شناسه ی فعل" است و همیشه همراه آن می آید.

مفرد	جمع
اول شخص مفرد (گوینده) -م	اول شخص جمع (گویندگان) -یم
دوم شخص مفرد (شنونده) ی	دوم شخص جمع (شنوندگان) -ید
سوم شخص مفرد (دیگری) -د/Ø	سوم شخص جمع (دیگران) -ند

## ۲. زمان:

فعل سه زمان اصلی دارد:

۱. ماضی      ۲. مضارع      ۳. آینده  
برای ساختن افعال ماضی، از بن ماضی (مصدر بدون ن) استفاده می شود.

### ۱. ماضی ساده: بن ماضی + شناسه های ماضی

( رفتیم، رفتی، رفت  $\emptyset$  رفتیم، رفتید، رفتند)

### ۲. ماضی استمراری: می + ماضی ساده

( می رفتیم، می رفتی، می رفت  $\emptyset$  می رفتید، می رفتند)

### ۳. ماضی بعید: صفت مفعولی + بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند

( رفتم بودم، رفتم بودی، رفتم بود  $\emptyset$  رفتم بودید، رفتم بودند)

### ۴. ماضی التزامی: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند

( رفتم باشم، رفتم باشی، رفتم باشد  $\emptyset$  رفتم باشیم، رفتم باشند)

### ۵. ماضی نقلی: صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند

( رفتم ام، رفتم ای، رفتم است  $\emptyset$  رفتم ایم، رفتم اید، رفتم اند)

### ۶. ماضی مستمر: داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند + ماضی استمراری

( داشتم می رفتم، داشتی می رفتی، داشت  $\emptyset$  می رفت  $\emptyset$  داشتیم می رفتیم، داشتید

می رفتید، داشتند می رفتند)

نکته: در شکل سوم شخص مفرد افعال ماضی بجز **ماضی التزامی** شناسه تهی است. در فعل **ماضی مستمر** در هر شخص **دو شناسه** وجود دارد و در سوم شخص مفرد نیز دو شناسه ی تهی دیده می شود.

الف: ماضی

## ب: مضارع :

برای ساختن افعال مضارع از بن مضارع ( امر مفرد فعل بدون " ب " آغازین) استفاده می شود:  
برو ← رو      بساز ← ساز

۱. مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه های مضارع

( می روم ، می روی ، می رود ، می رویم ، می روید ، می روند )

۲. مضارع التزامی: ب + بن مضارع + شناسه های مضارع

( بروم ، بروی ، برود ، برویم ، بروید ، بروند )

۳. مضارع مستمر: دارم ، داری ، دارد ، داریم ، دارید ، دارند + مضارع اخباری

( دارم می روم ، داری می روی ، دارد می رود ، داریم می رویم ، دارید می روید ، دارند می روند )

ب: مضارع

در سوم شخص مفرد تمام افعال مضارع برخلاف افعال ماضی (به جز ماضی التزامی) شناسه ی - د دیده می شود ، در فعل **مضارع مستمر** برای هر شخص **دو شناسه** وجود دارد.

نکته: در دو فعل ماضی مستمر و مضارع مستمر امکان دارد که سایر اجزای جمله میان فعل کمکی و فعل اصلی قرار گیرند:

دارد از ته دل می خندد.  
فعل کمکی      فعل اصلی

داشتم با دوستانم غذامی خوردم.  
فعل اصلی      فعل کمکی

مضارع مستمر

ماضی مستمر

## پ: فعل آینده:

خواهم ، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند+ بن ماضی ( مصدر مَرخَم )  
( خواهم رفت ، خواهی رفت، خواهد رفت ، خواهیم رفت ، خواهید رفت ، خواهند رفت )

در فعل آینده “ سوم شخص مفرد شناسه ی - د دیده می شود.

**نکته:** در ساختن فعل امر از بن مضارع استفاده می شود.

فعل امر دو ساخت دارد:

امر دوم شخص مفرد ←	ب + بن مضارع + Ø	بنویس ، برو
امر دوم شخص جمع ←	ب + بن مضارع + ید	بنویسید، بروید

## نکته: فعل معین یا کمکی

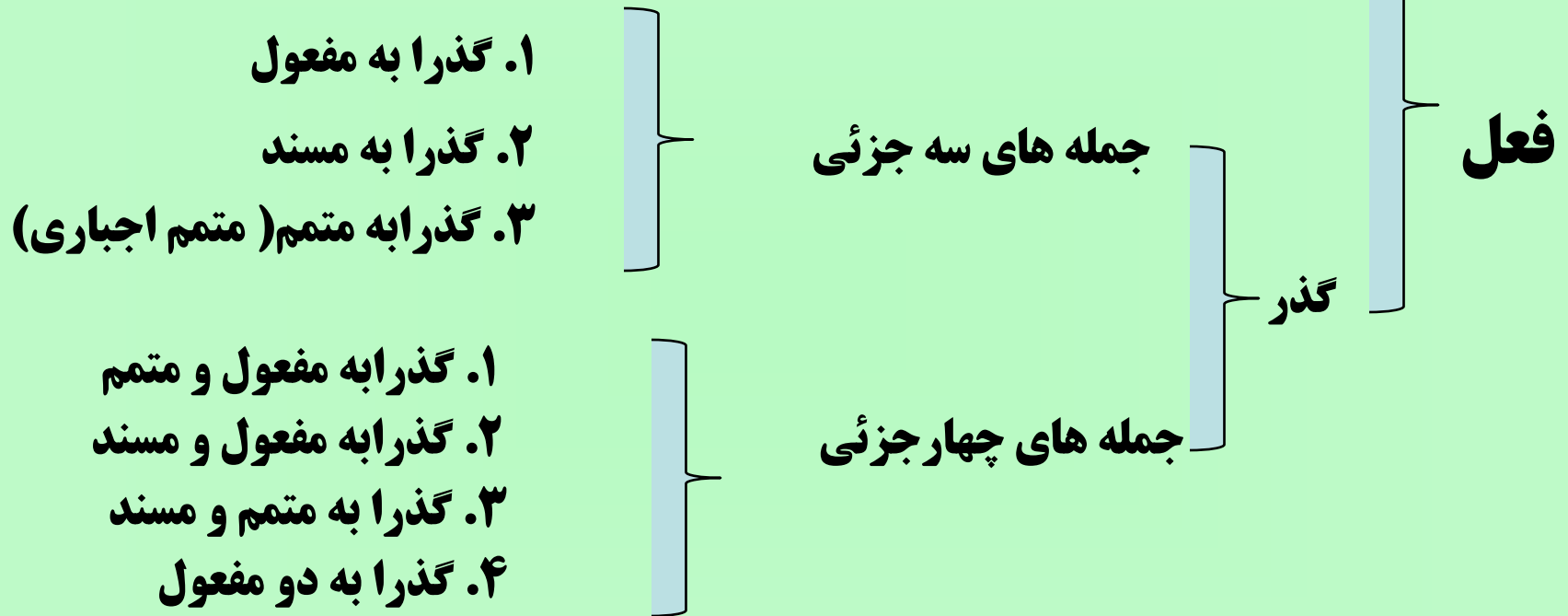
در ساختمان فعل ماضی نقلی فعل (ام، ای ... ) در ماضی بعید ( بودم، بودی... ) در ماضی التزامی ( باشم، باشی... ) در ماضی مستمر ( داشتم، داشتی... ) در مضارع مستمر ( دارم، داری... ) در فعل آینده ( خواهم، خواهی... ) و نیز در فعل مجهول ( مصدر شدن و خانواده ی آن) فعل معین یا کمکی نامیده می شوند .

**نکته:** مصدرهایی که به “ یدن ” ختم می شوند ( خریدن ، پسندیدن و... ) شکل سوم شخص مفرد ماضی استمراری و دوم شخص جمع مضارع اخباری آنها شبیه هم است که باید در جمله قرار گیرند تا تشخیص داده شوند.

## ۳. گذرو ناگذر

فعل ممکن است گذر یا ناگذر باشد:

ناگذر : تمام افعالی که جمله های دو جزئی می سازند



## نکته:

برخی افعال ناگذر را می توان گذرا کرد :  
برای این کار کافی است تکواژ گذرای "ان" را به قبل از شناسه ی فعل بیفزاییم.  
اسب در چمنزار می چرد. ← علی اسب را در چمنزار می چراند

**برخی** افعال سه جزئی گذرا به متمم و گذرا به مفعول را می توان بار دیگر گذرا کرد در این صورت افعال گذرا به مفعول تبدیل به **گذرا به مفعول و متمم** و افعال گذرا به متمم تبدیل به **گذرا به متمم و مفعول** می شوند:

کودک غذا را خورد ( گذرا به مفعول) ← پرستار غذا را به کودک خوراند ( گذرا به مفعول و متمم)  
حسین از تاریکی می ترسد (گذرا به متمم) ← علی حسین را از تاریکی می ترساند (گذرا به مفعول و متمم)

## نکته:

برخی از افعال به شکلی دیگر گذرا می شوند:  
مثلاً شکل گذرا شده ی جمله های **سه جزئی مسندی** به صورت جمله های **چهار جزئی مفعولی مسندی** یا **چهار جزئی متممی مسندی** است:

هوا سرد است ( گذرا به مسند) ← باران هوا را سرد کرد / گردانید / نمود / ساخت ( گذرا به مفعول و مسند)

علی مهندس است ( گذرا به مسند) ← به علی مهندس می گویند ( گذرا به متمم و مسند) یا تلاش بسیار علی را مهندس کرد / نمود / گرداند / ساخت.

شکل گذرای افعال “ آمدن، رفتن، افتادن و ماندن ” به ترتیب “ آوردن، بردن، انداختن و گذاشتن ” است.

آن ها آمدند. ← آن ها را آوردند      کودک رفت ← کودک را برد  
سیب افتاد ← باد سیب را انداخت      او اینجا می ماند ← او را اینجا می گذارند.

برای گذرا کردن دو فعل “ نشستن و شکستن ” تکواژ گذراساز “ ان ” را به “ نش و شک ” می افزاییم:      نش + ان = نشان ( بن مضارع )      شک + ان = شکان ( بن مضارع )

### افعال دو وجهی:

گاهی از مصدرهای “ شکستن، ریختن، پختن، بریدن، گذاشتن، گسستن و... ” فعل هایی ساخته می شود که هم گذرو هم ناگذر هستند بدون اینکه **در ساخت و معنای** آن ها تغییری ایجاد شود:

غذا پخت. ( ناگذر ) ← مادر غذا را پخت. ( گذر به مفعول )  
طناب گسست . ← گرمای هوا طناب را گسست .

## ۴. وجه

منظور از وجه این است که وقوع فعل به صورت قطعی و مُسَلِّم ( اخباری ) یا همراه با شک ، احتمال ، اجبار و آرزو ( التزامی ) و یا به صورت امری باشد ( امری ) .

التزامی : دو ساخت مضارع التزامی و ماضی التزامی  
وجه  
امری : ساخت فعل امر به دو شکل مفرد و جمع  
اخباری : تمام افعال غیر از ماضی و مضارع التزامی و فعل امر

نکته : شکل دوم شخص جمع مضارع التزامی و امر جمع شبیه به یکدیگر است راه تشخیص این است اگر فعل جمله همراه با شک و احتمال و آرزو باشد ، یا با فعل های ی مثل “ خواستن ” و “ توانستن ” بیاید مضارع التزامی است و اگر به حالت دستوری و امری باشد امر است :

ای کاش / اگر / باید / می توانید بیاید ( مضارع التزامی )  
شما بیایید . ( امر )

## ۵. معلوم و مجهول:

**تعریف فعل معلوم:** فعلی که به نهاد نسبت داده می شود:  
ما این نامه ها را می خوانیم . پدرم این فنون را به من آموخته است.

**تعریف فعل مجهول:** فعلی که به نهادی که قبلاً مفعول بوده است نسبت داده می شود:  
این نامه ها خوانده می شود / خوانده می شوند.  
این فنون به من آموخته شده است.

### چه فعل هایی قابلیت مجهول شدن را دارند؟

با توجه به تعریف فعل مجهول ، فعل هایی که گذرا به مفعول باشند این قابلیت را دارند ؛ زیرا در جمله ی مجهول ، مفعول جمله ی معلوم نهاد می شود ؛ بنابراین از افعال ناگذر “ آمد یا پرید ” هیچ گاه صورت های “ آمده شد و ” پریده شد ” ساخته نمی شود.

**نکته:** برخی از فعل های گذرا به مفعول را نمی توان مجهول کرد ؛ مثلاً فعل های “ دانستن ” ، “ داشتن ” . فعل “ کردن ” به معنای انجام دادن چه به عنوان فعل ساده و چه هنگامی که فعل مرکب بسازد به این شیوه مجهول نمی شود.

# روش مجهول کردن جمله ی معلوم:

مثال:

جمله با فعل معلوم: **ما این نامه ها را می خوانیم.**

۱. حذف نهاد

۲. مفعول جمله را در جایگاه نهاد قرار می دهیم. (حذف نشانه ی “را”)

۳. فعل معلوم را به صفت مفعولی تبدیل می کنیم.

۴. از مصدر “شدن” فعلی می سازیم که از نظر **زمان** مطابق با **فعل معلوم** و از نظر **شخص و شمار** متناسب با **نهاد جدید** باشد.

نهاد	مفعول	فعل
ما	این نامه ها را	می خوانیم
(۱) □	این نامه ها را	می خوانیم
(۲) این نامه ها	—	می خوانیم
(۳) این نامه ها	—	خوانده
(۴) این نامه ها	—	خوانده می شود / خوانده می شوند

# روش معلوم کردن جمله ی مجهول:

مثال:

جمله با فعل مجهول: بسیاری از جوانان کشته شده اند. (اعتیاد)

۱. کلمه ی داده شده را در جایگاه نهاد قرار می دهیم.

۲. نهاد جمله ی مجهول را در جایگاه مفعول قرار می دهیم. (افزودن نشانه ی “ را ”)

۳. از فعل اصلی جمله، فعلی می سازیم که از نظر **زمان** متناسب با **فعل مجهول** و از نظر **شخص و شمار** با **نهاد جدید** متناسب باشد.

نهاد	مفعول	فعل
بسیاری از جوانان	—	کشته شده اند
(۱) اعتیاد	□	کشته شده اند
(۲) اعتیاد	بسیاری از جوانان را	کشته شده اند
(۳) اعتیاد	بسیاری از جوانان را	کشته است

## نکته:

در جمله ای که نهاد وجود دارد نباید از فعل مجهول استفاده کنیم بنابراین جمله ی زیر نادرست است:

**کتاب گلستان به وسیله ی سعدی شیرازی نوشته شده است.**

جمله ی بالا را به این شکل می توان ویرایش کرد:

**سعدی شیرازی کتاب گلستان را نوشته است.**

## نکته:

گفتیم که افعال ناگذر را نمی توان مجهول کرد، برای مجهول کردن آن ها ابتدا باید آن ها را به شیوه ای که قبلاً گفته شد گذرا به مفعول کرد سپس آنها را مجهول نمود:

اسب می دود ← کودک اسب را می دواند ← **اسب دوانده می شود**

## نکته:

برخی از فعل های گذرا به مفعول، خودشان معادل صورت مجهولشان به کار نمی روند؛ اما فعل های دیگری وجود دارند که از نظر معنایی معادل صورت مجهول آن ها هستند.

رایج ترین این افعال عبارتند از:

**۱. دادن ← خوردن**

ما آن ها را شکست دادیم ← آن ها شکست خوردند. (به جای "داده شدند")

آن ها ما را فریب دادند ← ما فریب خوردیم. (به جای "داده شدیم")

## ۲. دادن ← یافتن

آن ها ما را نجات دادند ←

تحولات اخیر قیمت نفت را افزایش داد ←

ما نجات یافتیم ( به جای " داده شدیم")  
قیمت نفت افزایش یافت ( با جای " داده شد")

## ۳. زدن ← خوردن

بچه ها او را کتک زدند ←

آن ها مرا گول زدند ←

او کتک خورد ( به جای " زده شد")  
من گول خوردم ( به جای " زده شدم")

## ۴. کردن ← شدن

همه ی تماشاچیان آن ها را تشویق می کردند ← آن ها تشویق می شدند ( به جای " کرده می شدند")

او نامه ها را ارسال کرد ←

فرد خطا کار را تنبیه خواهند کرد ←  
کرده خواهد شد")

نامه ها ارسال شد ( به جای " کرده شد")  
فرد خطا کار تنبیه خواهد شد ( به جای "

## تمرین:

افعال جمله های زیر را مجهول کنید.

۱. از دقایقی پیش بازیکنان بازی را آغاز کرده اند.
۲. او نامه ها را با پست سفارشی ارسال کرده بود.
۳. آن ها اجناس زیادی را از این مغازه ربوده اند.
۴. فرد خطاکار را تنبیه خواهیم کرد.
۵. دوستانم مرا به قلبی وامی دارند.
۶. پلیس دیروز مرا در همین خیابان جریمه کرد.
۷. شاید استاد جلسه را یک ساعت دیگر ادامه داده باشد.
۸. کوه نوردان ایرانی داشتند پرچم ایران را برفراز قله های هیمالیا برمی افراشتند.

# ساختمان فعل

## اهداف کلی:

۱. آشنایی بیشتر با گروه فعلی و ویژگی های آن.
۲. شناخت فعل از نظر اجزای تشکیل دهنده.
۳. شناخت فعل مرکب و فعل های کمکی.

## اهداف جزئی:

۱. توانایی تشخیص این نکته که فعل جمله ها از نظر ساختمان سه نوع است: ساده، پیشوندی و مرکب
۲. توانایی تشخیص این نکته که فعل ساده آن است که بن مضارع آن ها، یک جزء ( تکواژ) باشد.
۳. طرز ساختن فعل پیشوندی را بیان کند.
۴. توانایی تشخیص فعل مرکب از افعال ساده و پیشوندی.
۵. توانایی تشخیص افعال کمکی.
۶. توانای منفی کردن افعال.

**تعریف فعل ساده :** فعلی که بن مضارع آن یک جزء مستقل (تکواژ آزاد) باشد.  
دیده ام ← بین    داشتم می رفتم ← رو    گفته باشد ← گو

به عبارت دیگر، بعضی از فعل ها تنها از یک ماده ساخته شده است، یعنی دارای اجزای جداگانه نیست که بتوان بعضی از آن ها را به جای دیگر برد؛ مثلاً اگر بن مضارع فعل های “ آمدن، بستن و افروختن ” را بسازیم ، تنها یک جزء معنا دار “ آ ، بند و افروز ” به دست می آید . این گونه افعال اگر با افعال کمکی همراه شوند و انواع فعل های ماضی و مضارع را بسازند، باز بن مضارع آن ها همان یک جزء است.

مثال:

احمد کتابی **خریده بود** و **داشت** آن را **می خواند** که من **رسیدم**.  
بن مضارع فعل های مشخص شده به ترتیب عبارتند از: **خر** ، **خوان** و **رس**.

**تعریف فعل پیشوندی:** اگر به اول فعل های ساده "پیشوند" (تکواژی که معنا و کاربرد مستقل ندارد مثل **بر، باز، در، فرو، وا، ور، پس** و... که در ساختمان برخی اسم ها و فعل های پیشوندی به کار می روند) افزوده شود فعل پیشوندی به دست می آید.

مثلاً از فعل "آمدن" که ساده است با پیشوند های گوناگون فعل های ذیل ساخته می شود:  
**بر آمدن، فرو آمدن و در آمدن** که بن مضارع آن ها به ترتیب عبارتند از: **بر آ، فرو آ و در آ**.  
بنابراین می بینیم که بن مضارع آن از "یک پیشوند + یک جزء (تکواژ) ساخته شده است.  
"لاک پشت سرش را در آب **فرو برده بود**." (بن مضارع = فرو بر، فعل پیشوندی)

**نکته:** برخی پیشوندها وقتی با یک فعل ساده همراه می شوند معنای فعل را تغییر می دهند.  
**مثال:** یا فتن (پیدا کردن)      **باز** یافتن (دوباره به دست آوردن)  
آمدن (وارد شدن، رسیدن)      **بر** آمدن (طلوع کردن، بالا آمدن)  
گذشتن (عبور یا صرف نظر کردن)      **در** گذشتن (مردن یا عفو کردن)

گاهی ممکن است با افزودن پیشوند معنای فعل تغییر نکند:  
آسودن (استراحت کردن)      **بر** آسودن (استراحت کردن)  
گماشتن (منسوب کردن)      **بر** گماشتن (منسوب کردن)

**تعریف فعل مرکب :** اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند جزء (تکواژ آزاد) بیاید، به طوری که نتوان برای آن جزء نقش دستوری در نظر گرفت و جزئی از فعل محسوب شود فعل مرکب ساخته می شود:

مثلاً اگر "روی" را به قبل از فعل "دادن" بیفزاییم، فعل مرکب "روی دادن" به دست می آید که مجموعاً یک معنا را می رساند و جزء "غیر صرفی" (روی) نمی تواند نقش نحوی بگیرد؛ اما اگر جزء غیر صرفی، نقش نحوی داشته باشد و از مجموع جزء غیر صرفی و جزء صرفی (فعل ساده) دو معنی حاصل شود، مجموع آن دو را نمی توان فعل مرکب نامید؛ مانند "او خانه ساخت" که خانه مفعول است و مجموع آن دو فعل مرکب نیست.

**نکته :**

**خارج از جمله نمی توان هیچ فعلی را مرکب یا ساده دانست ، بنابراین برای تشخیص ساختمان فعل باید آن را در جمله به کار برد.**

افعال مرکب معمولاً به یکی از اشکال زیر ساخته می شوند:

۱. (یک یا چند) اسم + فعل ساده: نگاه داشتن، یخ زدن، سر کردن، رخ دادن، انجام یافتن
۲. حرف اضافه + اسم + فعل ساده ( **عبارت های کنایه ای** ) : به راه افتادن، به دست آوردن، به سر بردن، به دل گرفتن، از پافتادن، به خاک و خون کشیدن، در نظر گرفتن
۳. قید یا صفت + فعل ساده : کنار آمدن، زیر گرفتن، دیر کردن، دراز کشیدن، کور خواندن، ترش کردن ، گرم گرفتن

# راه های تشخیص فعل مرکب:

۱. **گسترش ناپذیری:** هر گاه قبل از جزء نحوی (فعل ساده) یک اسم، صفت یا قید بیاید و بتوان وابسته هایی همچون صفت های پیشین، صفت های پسین، مضاف الیه، متمم اسم، نشانه های جمع، ی نکره، پسوند "تر" و "ترین" متمم صفت، متمم قید و... را با آن همراه کرد - **بدون اینکه معنای آن فعل تغییر کند** - آن اسم، صفت یا قید همچنان استقلال دستوری خود را حفظ کرده است و جزئی از ساختار گروه فعلی به شمار نمی آید. هیچ کدام از نمونه های زیر فعل مرکب نیستند:

- حرف زد ← این حرف را زد. هر حرفی زد. حرف خوبی زد. حرف های تازه ای زد.
- جرئت دارد ← جرئت این کار را دارد. جرئت بسیار دارد. چه جرئتی دارد!
- نیاز دارد ← نیاز به پول دارد. نیاز مبرم دارد. نیاز زیادی ندارد.
- سود کرد ← سودها کرد. سود بسیار کرد. چه سودی کرد!
- مزه می دهد ← مزه ی خوبی می دهد. مزه ی توت فرنگی می دهد.
- سبقت گرفت ← سبقت خطرناکی گرفت. سبقت غیر مجاز گرفت. چه سبقتی گرفت!
- امیدوار کرد ← امیدوارتر کرد. امیدوار به آینده کرد.
- هوا خوردم ← هوای تازه ای خوردم کمی هوای آزاد بخور.
- گرم خوردن ← گرم سختی / گرم خورد. عجب گرمی خورد!
- نگاه کرد ← نگاه گذرایی کرد / نگاهی کرد.

## افعال زیر مر کبند:

- اینجار ا دوست داشتم ( به معنی علاقه مند بودن )
- بالاخره کوتاه آمدم ( به معنی کنار آمدن )
- درخت در باغچه پا گرفت ( رشد کرد )
- مرا به سمت جاده سوق داد.
- حق او را به جا آورد .
- دوستی من و تو به سر رسید.
- رازی الکل را کشف کرد.

او دشمن را **از پا در آورد**. ( عبارت کنایه ای )

زندگی اش را دوباره **از سر گرفت**. ( عبارت کنایه ای )

از انجام وظایفش **سرباز می زند**. ( عبارت کنایه ای )

این پژوهش موضوعات گوناگونی را **در بر می گیرد**. ( عبارت کنایه ای )

( عبارت های فعلی یا کنایه ای به آن دسته از کلمات اطلاق می شود که که از مجموع آن ها معنی واحدی حاصل می شود و بیش از دو کلمه هستند که معمولاً یکی از کلمات حرف اضافه است و مجموع عبارات معمولاً معنی مجازی دارند. )

## ۲. نقش ناپذیری:

اگر تکواژ آزادی که قبل از فعل ساده آمده است، یکی از نقش‌های نحوی جمله ( نهاد، مسند، متمم، مفعول، قید و ... ) را بر عهده داشته باشد، مسلماً دیگر جزئی از گروه فعلی به شمار نمی‌آید و نمی‌توان فعل جمله را مرکب دانست.

مثال:

آنها غبار کدورت را از آینه‌ی قلبشان پاک کردند. ( = گرداندن، نمودن، ساختن)

مسند

راننده برای ما بوق زد. ( بوق بلندی زد)

مفعول

آب سد خیلی پایین آمده است. ( پایین تر از حد معمول)

قید

پروین از درد می‌نالید.

متمم

به او صاعقه زد. ( اصابت کرد)      یا      میان آن‌ها دعوا شد.

نهاد

نهاد

## نکته :

یکی از فعل های های پر کاربرد که برای تشخیص ساده یا مرکب بودن آن باید دقت کرد فعل “ کرد ” است که اگر در معنای “ انجام دادن ” باشد و جزء نحوی نقش مفعول بگیرد مرکب نیست :

او در جلسه سخنرانی کرد. ( سخنرانی باشکوهی را انجام داد)

### مفعول

گاهی فعل “کرد” و جانشینان آن ( نمودن / ساختن / گردانیدن) در ساختمان جمله های چهار جزیی با مفعول و مسند به کار می رود در این صورت اگر بتوانیم مفعول را در نقش نهاد و جزء پیش از فعل را در نقش مسند قرار دهیم و جمله ای با فعل “بود” بسازیم به طوری که از نظر دستوری و معنایی درست باشد ، این فعل ساده محسوب می شود. هیچ چیز به اندازه ی این بازی مرا شاد نمی کند. = من شاد بودم / هستم

### مسند

او ما را از جزئیات خبر آگاه نمود. = ما آگاه هستیم / بودیم

### مسند

چنگیز افراد بسیاری را اعدام کرد. ≠ افراد زیادی اعدام هستند / بودند ( نادرست)  
این فعل **مرکب** است.

۱. ایران صادرات آب شیرین را به کشورهای حاشیه ی خلیج فارس متوقف نمود.
۲. باید در زندگی با برخی مشکلات و کاستی های آن کنار آمد.
۳. آب دریا خیلی پایین آمده است.
۴. با وجود این چند روز بیماری از هم کلاسی هایم عقب نیفتادم.
۵. شعله های آتش بخاری ظرف چند لحظه فضای کلبه را گرم کرد.
۶. همه ی تجهیزاتمان کافی است؛ اما با خودمان غذا کم آوردیم.
۷. در حرف زدن هیچ وقت کم نمی آورد.
۸. او دست مرا گرفت و مرا بالا کشید.
۹. دوستم حاصل چند سال کار و تلاش مرا بالا کشید.
۱۰. ماجرای عجیبی برای بهرام پیش آمده است.
۱۱. مریم در اولین برخورد با من خیلی گرم گرفت.

# فعل های کمکی:

از میان اجزای گروه فعلی ، دو جزء مربوط به زمان فعل می شوند؛ یکی وندهای صرفی “می” و “ب” و دیگری فعل های کمکی که زمان فعل را تغییر می دهند اما هیچ تأثیری در معنا و ساختمان فعل ندارند.

فعل های کمکی مربوط به زمان عبارتند از: ۱. بودن ۲. داشتن ۳. خواستن  
**۱. بودن:**

از صورت های مختلف “بودن” در زمان های **ماضی نقلی**، **ماضی بعید** و **ماضی التزامی** به عنوان فعل کمکی استفاده می کنیم:

“ام، ای، اس، ایم، اید، اند” در ماضی نقلی؛ گفته ام، دیده است و ...

“بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند” در ماضی بعید؛ گفته بودم ، دیده بود و ...

“باشم ، باشی، باشد ، باشیم، باشید، باشند” در ماضی التزامی؛ گفته باشم ، دیده باشد و ...

**۲. داشتن:**

از ساخت های ماضی و مضارع “داشتن” در زمان های “**ماضی مستمر**” و “**مضارع مستمر**” به عنوان فعل کمکی استفاده می کنیم:

“داشتم ، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند” در ماضی مستمر؛ داشتم می گفتم و ...

“دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند” در مضارع مستمر؛ دارم می گویم و ...

### ۳. خواستن:

تنها در ساختار فعل آینده (مستقبل) به عنوان فعل کمکی به کار می رود:  
“خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند” در فعل آینده؛ **خواهم گفت**، خواهد دید و..  
دقت داشته باشید که در فعل آینده، فعل اصلی به شکل مصدر مُرْخَم (بدون ن) می آید.

### ۴. شدن:

به کمک فعل “شدن” فعل های گذرا به مفعول را مجهول می کنیم:

خواهید دید ← دیده خواهید شد.

فرا خوانده ایم ← فرا خوانده شده ایم.

می برند ← برده می شوند.

### ۵. فعل های کمکی مربوط به افعال غیر شخصی: بایستن، شدن و توانستن.

چنانچه در جمله های استثنایی گفته شد این افعال بدون شخص و شمار به کار می روند:

۱. بایستن: باید به آن ها آرامش داد.

۲. توانستن: شاید نتوان او را دید.

۳. شدن: می شود با آن ها همراه شد.

(فعل های غیر شخصی تنها در سه زمان به کار می روند: ۱. مضارع اخباری “۲. مضارع التزامی ۳. ماضی استمراری)

# منفی کردن افعال:

جایگاه پیش وند صرفی "ن" در گروه فعلی (در ساختمان ها و زمان های گوناگون)

آینده	ماضی نقلی	ماضی التزامی	ماضی بعید	ماضی مستمر	ماضی استمراری	ماضی ساده	فعل
خواهد رفت	رفته است	رفته باشد	رفته بود	داشت می رفت	می رفت	رفت	مثبت
نخواهد رفت	نرفته است	نرفته باشد	نرفته بود	*نمی رفت	نمی رفت	نرفت	منفی

فعل مرکب	فعل پیشوندی	مجهول	امر	مضارع مستمر	مضارع التزامی	مضارع اخباری	فعل
روی داد	دررفت	گفته شد	برو	دارد می رود	برود	می رود	مثبت
*روی نداد	*درنرفت	*گفته نشد	*نرو	*نمی رود	*نرود	نمی رود	منفی

\* همان طور که در جدول می بینید در مضارع التزامی و امر ، تکواژ “ب” همنشینی ندارد ؛ یعنی با ورود تکواژ نفی “ن” به گروه فعلی، تکواژ “ب” حذف می شود.

\* فعل های ماضی و مضارع مستمر صورت منفی ندارند برای منفی کردن آن ها از معادل

غیر مستمر استفاده می شود . دارم می روم ← نمی روم

داشتم می رفتم ← نمی رفتم

\* تکواژ “ن” در فعل های پیشوندی پس از پیشوند و در فعل های مرکب پیش از جزء صرفی و در فعل های مجهول و آینده پیش از فعل معین قرار می گیرد.

تلفظ این تکواژ “ن” است ؛ اما اگر پیش از “می” بیاید ، “ن” تلفظ می شود.

## بن فعل در فعل های ساده ، مرکب و پیشوندی:

بن ماضی = مصدر بدون ن پایانی      بن مضارع = امر مفرد فعل بدون ب آغازین  
**نکته: برای شناخت ساختمان فعل باید به بن فعل توجه کنیم.**

### فعل ساده:

۱. صدای مهیبی از اتاق شنیده می شد.      بن ماضی = شنید
  ۲. قیمت نفت افزایش یافت (گسترش پذیر)      بن ماضی = یافت
- بن مضارع = شنو      بن مضارع = یاب

### فعل پیشوندی:

۱. مدیر مرا به اتاق خود فراخواند.      بن ماضی = فراخواند
  ۲. رستم از سخنان اشکبوس بر آشفت.      بن ماضی = بر آشفت
- بن مضارع = فراخوان      بن مضارع = بر آشوب

### فعل مرکب:

۱. عاقبت از حرف های او سردر آوردم.      بن ماضی = سردر آورد
  ۲. او بر احساسات خود پا گذاشت.      بن ماضی = پا گذاشت
- بن مضارع = سردر آور      بن مضارع = پاگذار

می بینیم که هنگام ساختن بن فعل از فعل های پیشوندی ، پیشوند به همراه فعل اصلی می آید و در فعل مرکب نیز اجزای دیگر فعل از آن جدا نمی شود.

## تغییر معنادر فعل ها

هر فعل معمولاً یک معنای اصلی و مستقیم دارد اما گاهی همان فعل درون جمله و در ارتباط با اجزای دیگری که با آن همنشین شده اند یا می توانند جانشین آن بشوند معانی دیگری می یابد.

مثال:

- |                  |                                      |
|------------------|--------------------------------------|
| ( سستی و کاهلی ) | دست روی دست گذاشته است.              |
| ( توان – امکان ) | فقط همین از دستش بر می آید.          |
| ( همه کاره )     | فلانی دست راست رئیس است.             |
| ( اقدام )        | به هیچ کاری دست نزد.                 |
| ( تأخیر )        | برای انجام کار دست دست نکن.          |
| ( شرکت )         | بهتر است در امور خیریه دستی برسانید. |

# نظام آوایی زبان:

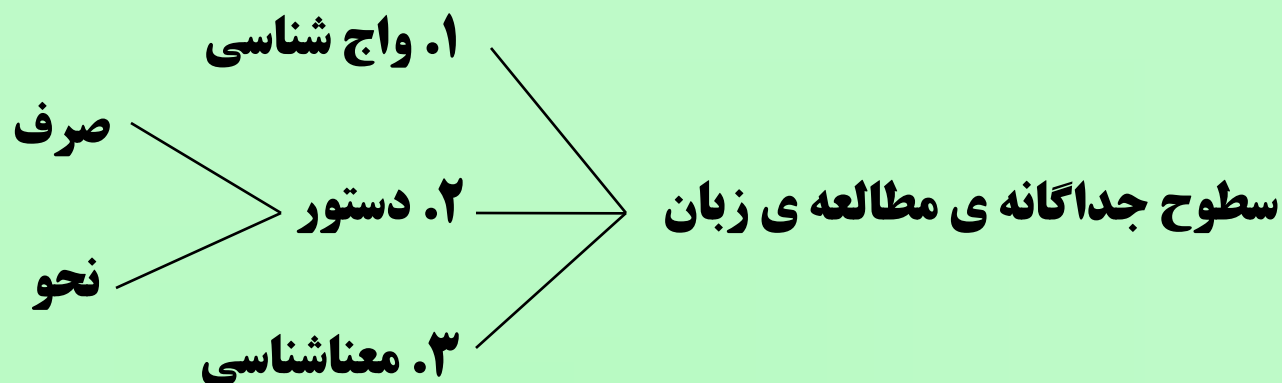
## ۱. اهداف کلی:

۱. آشنایی دانش آموز با واحدهای زبان از کوچک به بزرگ.

## ۲. اهداف جزئی:

۱. توانایی تشخیص واج های زبان (صامت و مصوت)، هجا و نشان دادن حروف و واج باعلائم خاص.
  ۲. شناخت تفاوت واج و حرف.
  ۳. توانایی تشخیص تکواژ و انواع آن.
  ۴. توانایی تشخیص واژه ها و ساختمان آن ها.
  ۵. توانایی تشخیص گروه ها در جمله و تشخیص هسته ی هر گروه.
  ۶. توانایی تشخیص جمله های مستقل ساده و مرکب.
  ۷. آشنایی با قواعد پنج گانه ی ترکیب .
  ۸. آشنایی با فرایندهای چهارگانه ی واجی
-

یکی از مشکلات مطالعه ی زبان، **گسترده گی بیش از حد آن** است. زبان شناسان برای حل این مشکل، زبان را در سطوح جداگانه مورد مطالعه قرار می دهند.



به دلیل گسترده گی و حجم زیاد مطالب ابتدا واحدهای زبان از کوچک (واج) تا بزرگ (جمله ی مستقل) را معرفی می کنیم و در پایان به بررسی سطوح دوم و سوم می پردازیم.

# ۱. واج

**واج شناسی:** مطالعه ی واج ها (آواهای) زبان و قواعد ترکیب آن ها برای ایجاد ساخت های آوایی.

**تعریف واج:** کوچک ترین واحد زبان است که خود معنایی ندارد اما می تواند - در جفت های کمینه - تمایز معنایی ایجاد کند.

**جفت های کمینه:** وقتی دو واژه ی “پَر و بَر” همه ی واج هایشان جز یکی در جایگاه مشابهی قرار بگیرند و همسان باشند، آن دو واژه را “جفت کمینه” می نامند. آنچه موجب می شود دو واژه ی “پَر و بَر” تفاوت معنایی داشته باشند، تمایز دو واج /پ/ و /ب/ است، پس /پ/ و /ب/ در زبان فارسی دو واج محسوب می شوند.

بنابراین آسان ترین راه اثبات وجود یک واج در یک زبان، پیدا کردن جفت واژه هایی (جفت کمینه) با معنای متفاوت است که تنها در همان واج و در جایگاهی یکسان با یکدیگر تفاوت داشته باشند؛ مثلاً: جفت واژه های “سار - بار / شاد - باد / شیر - شیب / خون - خوب

**نکته:** مقایسه ی دو واژه ی “فارسی” و “پارسی” برای اثبات وجود واج /پ/ یا /ف/ در زبان فارسی سودمند نیست، چون جایگزین شدن /پ/ و /ف/ در این دو واژه باعث تفاوت معنایی نشده است.

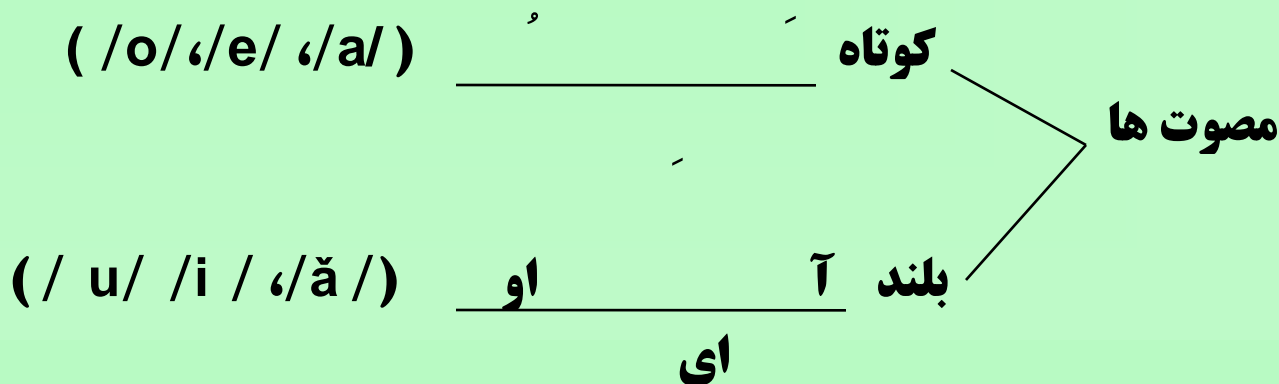
## واج ها در زبان فارسی به دو دسته تقسیم می شوند: ۱. صامت ۲. مصوت

۱. صامت (همخوان، Consonant): آواهایی که هنگام تولید آن ها، جریان بازدم با نوعی انسداد کامل یا نسبی روبرو می شود. صامت های زبان فارسی ۲۳ تا هستند و عبارتند از:

ء/، ب/، پ/، ت/، س/، ج/، چ/، ه/، خ/، د/، ز/، ر/، ژ/، ش/، غ/،  
ف/، ک/، گ/، ل/، م/، ن/، و/، ی/

(مشخص است که از تکرار واج هایی که با چند حرف نمایش داده می شوند، خودداری شده است).

۲. مصوت (واکه، Vowel): آواهایی هستند که هنگام تولید آنها در هیچ نقطه ای از اندام های گفتاری، ممانعتی در مسیر خروج جریان بازدمی به وجود نمی آید. مصوت های زبان فارسی ۶ تا هستند.



**نکته:** برخی از زبان شناسان معتقدند که در زبان فارسی دو مصوت دیگر نیز وجود دارد:

۱. مصوت هفتم: مرکب از مصوت /o/ و صامت /w/ در کلمات: فردوسی، مؤز، دُولت

۲. مصوت هشتم: مرکب از مصوت /e/ و صامت /y/ در کلمات: می، پی، کی

### تفاوت واج و حرف:

واج ها “ آواهای زبان ” هستند حال آن که حروف الفبا “ نشانه های نوشتاری ” اند. واج ها را در این نشانه / / قرار می دهیم تا از حروف معمولی باز شناخته شوند و حرف ها را در این علامت << >> قرار می دهیم .

باد ← / ب / ، / ا / ، / د / = سه واج  
<< ب >> ، << ا >> ، << د >> = سه حرف

کتاب ← / ک / ، / - / ، / ت / ، / ا / ، / ب / = پنج واج

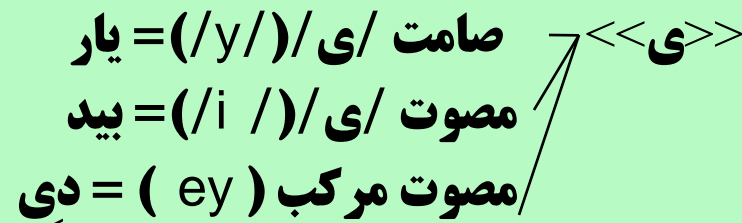
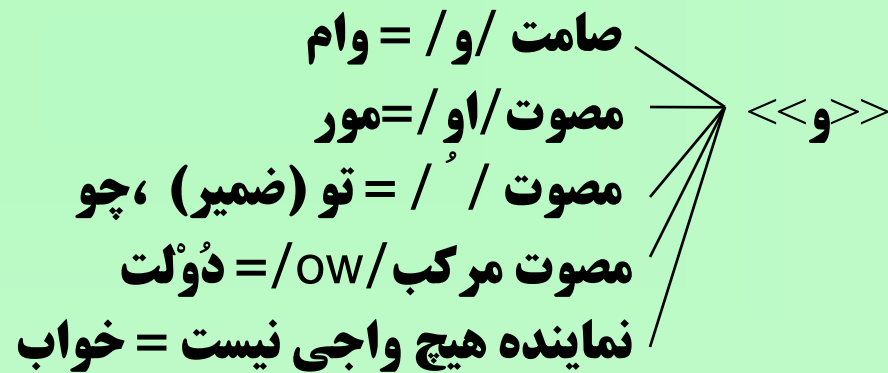
<< ک >> ، << ت >> ، << ا >> ، << ب >> = چهار حرف



از سوی دیگر در زبان فارسی به **حروفی** برمی خوریم که **نشانهگر بیش از یک واج هستند؛** مثلاً حرف **“و”** در واژه هایی مثل **“وام”**، **“ناو”** و ...، **نشانهگر صامت /و/ ( /v/ )** است، همین حرف در واژه های **“مور”**، **“دستور”** و ... **نشانهگر مصوت /و/ ( /u/ )** و در واژه هایی نظیر **“خوش”**، **“تو”** (ضمیر دوم شخص مفرد) و **“دو”** **نشانه ی مصوت /ُ/ ( /o/ )** و در واژه های

**“موز”**، **“دولت”**، **“خسرو”** **نشانه ی مصوت مرکب /ow/** است و گاهی این حرف در واژه هایی نظیر **“خواب”** و **“خویش”** **نماینده ی هیچ واجی نیست؛** فقط نشانه ی یک سنت املائی است:

بنابراین:



صامت (/h/)/ه/ = ماه

مصوت (/e/)/-/ = خانه

مصوت (/a/)/-/ = نه

}} <<ه>>

وگاهی می بینیم که در یک زبان برای واج معینی هیچ حرف مشخصی در نوشتار وجود ندارد  
مثلاً در کلمه ی “کِشت”

/ک/، /-/، /ش/، /ت/ (چهارواج) <<ک>>، <<ش>>، <<ت>> سه حرف

برای واج دوم /-/ هیچ حرفی در الفبای فارسی نداریم.

## هجاء (Syllable) چیست:

کوچک ترین واحد آوایی مرکب که از ترکیب دو یا چند واج حاصل می شود و در سال اول دبستان به آن **بخش** می گویند. به عبارت دیگر بخشی از یک کلمه است که معمولاً در یک نفس تلفظ می شود و می توان پس از آن مکث کرد. مثلاً واژه ی “ دیوار ” را در دو نفس به صورت “ دی ” ، “ وار ” تلفظ می کنیم پس دو هجا دارد.

## الگوی هجایی:

صامت ها و مصوت ها باید بر اساس الگوی خاصی کنار هم بنشینند و ساختارهای زبانی گوناگونی را پدید آورند. بنابراین تمام هجاهای فارسی دارای یکی از سه الگوی زیرند:

۱. صامت + مصوت = تو، تا، سی، چه  
CV
۲. صامت + مصوت + صامت = تر، تار، ماه، سیب  
CVC
۳. صامت + مصوت + صامت + صامت = ترد، تاخت، خواست  
CVCC

**نکاتی که از الگوی هجایی دریافت می شود، چنین است:**

**۱. همه ی هجاهای فارسی با صامت آغاز می شوند.**

بنابراین واژه هایی مانند "آب، ابر، این، اتاق" که به نظر می رسد با مصوت آغاز شده اند در ابتدای خود یک واج /ء/ دارند که هنگام نوشتن به آن توجهی نمی شود. مثلاً

آب = /ء/، /ا/، /ب/ سه واج دارد.

برای درک بهتر این موضوع فرض کنید که واژه ی "آب" را به صورت "عاب" می نوشتیم بدون اینکه تفاوتی در تلفظ آن ها پیش آید.

مساله ← مسعله      ارائه ← عراعه

**۲. هر هجا فقط یک مصوت دارد و آن الزاماً واج دوم هجاست.** بنابراین تعداد هجاهای یک واژه برابر با تعداد مصوت های آن است؛ مثلاً:

واژه ی **برادر** از سه هجا ساخته شده (ب+را+در) و سه مصوت دارد (-، ا، -).

**۳. در هر هجا، بعد از مصوت حداکثر دو صامت می تواند در پی هم بیاید.** بنابراین هیچ گاه دو مصوت "دریک هجا" در کنار هم نمی آید. این قاعده را می توان در این فرمول خلاصه کرد: ص م (ص(ص)) که کمانک (پرانتر) نشانه ی اختیاری بودن عنصر درون آن است.

**۴. هر هجای فارسی حداقل دو واج و حداکثر چهارواج دارد.** یعنی هجای بیش از چهارواجی فارسی نیست، پس اگر واژه ای بخواهد از زبان بیگانه وارد زبان فارسی شود باید از الگوی هجای فارسی تبعیت کند.

مثلاً واژه های فرانسوی “لوسْتَر” و “تَمْبَر” که از یک هجای پنج واجی تشکیل شده اند و سه صامت پشت سر هم آمده است، باید از صافی الگوی هجایی عبور کند بنابراین به دو هجای سه واجی تقسیم می شوند. لوس + تر      تم + بر (یا واج “ب” حذف می شود “تَمْر”)

**نکته :**

**بهتر است برای نشان دادن واج های یک واژه، ابتدا آن واژه را هجابندی کنیم:**

واژه	هجا	واج
اَبَر	اَبَر	/ء،/ - /ء،/ب،/ر/
اِمَام	اِ+مَام	/ء،/ - /ء،/م،/ا،/م/
اُصُول	اُ+صُول	/ء،/ - /ء،/ص،/و،/ل/

<b>Cvc,cvc</b> <b>Cv,cv,cvc</b>	/ء،/ا،/س،/م،/ن،/ا /ء،/ا،/س،/م،/ن،/ا	<b>آس+مان</b> <b>آ+سِ+مان</b>	<b>آسمان</b>
<b>cvc</b>	/ء،/ا،/ی،/ن،/ا	<b>این</b>	<b>این</b>
<b>cvc</b>	/ء،/ا،/و،/ر،/ا	<b>أور</b>	<b>أور</b>
<b>Cvc,cv</b>	/ب،/ا،/ـ،/ن،/ان،/ا	<b>بَن+نا</b>	<b>بَنَّا</b>
<b>Cvc,cvc</b>	/اق،/ا،/ـ،/ر،/ء،/ا،/ن،/ا	<b>قر+آن</b>	<b>قرآن</b>
<b>Cv,cvc</b>	/خ،/ا،/ا،/ه،/ا،/ـ،/ر،/ا	<b>خا+هر</b>	<b>خواهر</b>
<b>Cv,cvc</b>	/د،/ا،/ا،/و،/ا،/و،/د،/ا	<b>دا+وود</b>	<b>داوود</b>
<b>Cv,cvc</b>	/ف،/ا،/ا،/ق،/ا،/ی،/ه،/ا	<b>فَ+قیه</b>	<b>فقیه</b>



## قواعد ترکیب:

در هر مرحله از تشکیل واحدهای زبانی، قواعد بسیار منظم و دقیقی وجود دارد که تعیین می کند کدام واج ها، تکواژها یا واژه ها می توانند در کنار هم قرار بگیرند که به آن "قواعد ترکیب" می گویند.

این قواعد را کسی از پیش تعیین نکرده است بلکه آشنایی ذاتی همراه زبانی با زبان خودش، پیشاپیش او را از وجود چنین قاعده ای آگاه می کند.

- 
- ۱. قواعد واجی
  - ۲. قواعد هم نشینی
  - ۳. قواعد نحوی
  - ۴. قواعد معنایی
  - ۵. قواعد کاربردی
- قواعد ترکیب
- 

د

## ۱. قواعد واجی:

به قواعدی که مانع از اجتماع برخی واج ها در کنار هم می شوند "قواعد واجی" می گویند. این قواعد و محدودیت ها که برای تشکیل "تکواژ" و "واژه" بر ترکیب واج ها حاکم است، عبارتند از:

### الف: پیروی از الگوی هجایی:

برای ساختن تکواژ، واج ها باید براساس الگوی هجایی ( CV(C(C) ساخته شوند در غیر این صورت تولید آن ها غیر ممکن است.

مثلاً: پُر ( CC )      خُجْد ( CCC )

### ب: رعایت فاصله بین واج هایی که واجگاه مشترک دارند:

واجگاه یک صامت، محلی از اندام های گفتار است که در آن، هنگام تولید آن صامت ممانعتی کامل یا نسبی در خروج جریان بازدمی پیش می آید؛ برای نمونه منطقه ی ممانعت (انسداد کامل) هنگام تلفظ صامت های /ب/، /پ/، /م/ میان **لب ها** است، به همین دلیل این سه صامت "هم واجگاه" به شمار می آیند.

## حروفی که واجگاه مشترک دارند عبارتند از:

لب و دندانی: /ف/، /و/ /  
صفیری: /س/، /ز/ /  
مرکب: /چ/، /ج/ /  
نرمکامی: /خ/، /غ/، /ق/ /

لبی: /پ/، /ب/، /م/ /  
دندانی: /ت/، /د/ /  
تفشی: /ش/، /ژ/ /  
کامی: /ک/، /گ/ /

در هجاهای چهار واجی که دو صامت کنار هم قرار می گیرند، صامت هایی که واجگاه مشترک یا نزدیک به هم داشته باشند، معمولاً نمی تواند بی فاصله در کنار یکدیگر قرار بگیرند. مثلاً تکواژهایی مانند “ پَچَش ” یا “ وَتَد ” هر چند مطابق الگوی هجایی شماره ی سه (CVCC) ساخته شده است اما چون واج /چ/ و /ش/ و نیز /ت/ و /د/ واجگاه مشترک دارند تلفظ آن ها ممکن نیست و خلاف قواعد واجی است.

## ۲. قواعد هم نشینی:

مرحله ی دوم ترکیب و ساخته شدن واحدهای زبانی، ساختن "گروه" ( گروه های اسمی، فعلی و قیدی) از ترکیب تکواژها و واژه هاست.

درست است که از ترکیب تکواژها "واژه" و از ترکیب واژه ها "گروه" به دست می آید اما نمی توان آن هارا هرطور خواستیم کنار هم قرار دهیم؛ مثلاً از ترکیب سه تکواژ "دان"، "ش" و "مند" امکان ساخت واژه ی " دانشمند" وجود دارد و صورت های فرضی دیگر مثل " مندشدان" یا " شدانمند" غیر ممکن است.

این قاعده اجازه ی تولید گروه هایی نظیر " این جغرافیای نقشه" یا " آباد زمین این" را نمی دهد چون چینش تکواژها باید بر اساس محور هم نشینی باشد.

علاوه بر گروه های اسمی، گروه های "قیدی" و "فعلی" هم شامل این قاعده می شوند:

بر می گشته اند داشتند ≠ داشتند بر می گشتند

پیش سال دو (نادرست) دو سال پیش (درست)

**نکته:** یکی از مهم ترین موارد رعایت قواعد هم نشینی به کارگیری صحیح وابسته های پیشین و پسین در جایگاه مناسب خوداست.

زرنگ دو دانش آموز (نادرست) این دو دانش آموز زرنگ (درست)

### ۳. قواعد نحوی:

مرحله ی سوم “ ساختن جمله ” از ترکیب گروه هایی است که در مرحله ی قبل ساخته شده اند. منظور از قواعد نحوی رعایت نکات دستوری و قواعد جمله سازی است که نمونه هایی از این قواعد عبارتند از:

**الف:** مطابقت نهاد و شناسه در شخص و شمار. مثلاً جمله ی “دانش آموزان آمد” با قواعد نحوی مطابقت ندارد.

**ب:** به کارگیری دو ضمیر یکسان هم مرجع با دو نقش متفاوت نادرست است.

تو تو را در آینه دیدی (نادرست)      تو خود را در آینه دیدی. (درست)

**ج:** قواعد حاکم بر جمله و اجزای آن : مثلاً در جمله های سه جزیی گذر به مسند آوردن فعل اسنادی ضروری است یا اینکه افعالی که نیازمند حرف اضافه ی اختصاصی اند ، حرف اضافه ی دیگری نمی پذیرند.

حسین کلاس سوم است. (صحیح)      حسین به کلاس سوم است (نادرست)

کودک از تاریکی می ترسد (صحیح)      کودک تاریکی با می ترسد (نادرست)

## ۴. قواعد معنایی:

به این معنی که گروه‌های تشکیل‌دهنده‌ی یک جمله (اسمی، فعلی و قیدی) باید از نظر معنایی با هم مطابقت و هماهنگی داشته باشند. مثلاً فعل "می‌تراشد" می‌طلبد که نهاد آن انسان باشد تا از نظر معنا با هم مطابقت داشته باشند.

کیفم با دلخوری مدادش را تراشید (غلط)      دوستم با دلخوری مدادش را تراشید (صحیح)

البته گاهی ممکن است در یک جمله بیش از یک قاعده رعایت نشده باشد.

مثلاً: چوپانان آسمان آبی را رسید.

خلاف قواعد نحوی (عدم مطابقت نهاد و شناسه) = رسانیدند

خلاف قواعد معنایی = چوپانان گوسفندان را رسانیدند.

**نکته:** این قاعده اگر چه بردستور زبان حاکم است؛ اما ادبیات از این قانون گاهی عدول می‌کند و جملاتی را می‌سازد که هر چند خلاف قواعد معنایی است اما به لحاظ ادبی پذیرفتنی است:

آب تب کرد یا      غنچه دکمه‌ی پیراهنش را گشود.

## ۵. قواعد کاربردی:

این قاعده به ما کمک می کند که هر جمله را در جایگاه خود به کاربریم به عبارتی "عالم هر دو گوینده" یکسان باشد.

مثلاً اگر کسی از ما بپرسد "ساعت چند است؟" در جواب او بگوییم "چه هوای گرمی!" پاسخ ما هیچ ربطی به سوال او ندارد و این خلاف قواعد کاربردی است هر چند از نظر نحوی و معنایی هر کدام از این دو جمله درست باشد.

نمره ی شما چند است ؟ پرنده مردنی است.  
من از مدرسه آمدم و تورم در اروپا افزایش یافت.

# فرایندهای واجی:

هر نوع دگرگونی را که روی نوع، محل و تعداد واج‌ها یا ساختمان هجا تأثیر بگذارد “فرایندهای واجی” می‌دانیم. به عبارتی واحدهای زبان هر گاه در زنجیره‌ی کلام قرار گیرند از هم تأثیر می‌پذیرند. این فرایندها در همه‌ی زبان‌های بشری دیده می‌شوند. “ معمولاً خط و نوشتار نسبت به فرایندهای واجی مقاومت نشان می‌دهند و تغییرت ناشی از آن را به رسمیت نمی‌شناسد. همچنان که ما می‌نویسیم “شنبه” اما می‌خوانیم “شمه”.

فرایندهای واجی به قرار زیرند:

۱. کاهش
۲. افزایش
۳. ابدال
۴. ادغام

## ۱. کاهش:

مواردی که شامل این نوع فرایند است عبارتند از:

**الف: در واژه های مشتق، مرکب و مشتق مرکب، هر گاه هجای اول چهار واجی باشد، واج چهارم تلفظ نمی شود.**

دست بند ← دس بند	قند شکن ← قن شکن
پُست چی ← پس چی	خواستگاری ← خواستگاری
عفو کردن ← عف کردن	

**ب: در پایان هیچ واژه ی اصیل فارسی، واج همزه به کار نمی رود بنابراین تلفظ واج /ء/ در پایان یک واژه برای فارسی زبانان خوشایند نیست، به همین دلیل حرف <<ء>> اغلب در پایان واژه های وام گرفته از زبان عربی، خوانده و (نوشته) نمی شود.**

استثناء ← استثنا	املاء ← املا
ابتداء ← ابتدا	اجراء ← اجرا

این قاعده در مورد حرف <<ع>> در پایان واژه های وام گرفته از زبان عربی نیز دیده می شود، زیرا <<ع>> و <<ء>> هر دو نماینده ی واج /ء/ هستند.

شجاع ← شجا	شمع ← شم
------------	----------

**پ: حذف همزه ی آغازین بسیاری از واژه ها ، هنگام ترکیب شدن با واژه ی دیگر یا یک پیشوند:**

سَر + اَنجام = سَرَنجام  
(/س-رَء- ن ج ا م / ۹ واج)  
(/س-ر- ن ج ا م / ۸ واج)

دَل + اَفروز = دَلَفروز  
(/د-ل-ء- ف ر و ز / ۹ واج)  
(/د-ل- ف ر و ز / ۸ واج)

این فرایندها تنها هنگام ترکیب واژه ها دیده نمی شود، بلکه در زنجیره ی گفتار میان واژه های مستقل نیز عمل می کند.

خوب است ← خوب است

چرا دیر آمدی ← چرا دیر آمدی

## ۲: افزایش:

**الف:** هر گاه تکواژی که به مصوت ختم می شود در کنار تکواژی قرار گیرد که با مصوت آغاز می شود، یک صامت که به آن صامت میانجی می گویند، میان این دو مصوت قرار می گیرد.

پا + - + من    پای من    بو + - + غذا    بوی غذا

این فرایند در مورد واژه هایی که به مصوت /ی/ ختم می شوند هنگام پیوستن به تکواژ << - >> اتفاق می افتد ولی نمود نوشتاری ندارد.

آبی + - + روشن = می خوانیم : آبی ی روشن، اما می نویسیم : آبی روشن

**نکته:** هنگام پیوستن تکواژ "ان" به پایان واژه هایی که به مصوت /- / ختم می شوند واج / گ / به عنوان صامت میانجی عمل می کند :

ستاره (ستار) + ان = ستارگان      بسته (بست) + ان = بستگان

هنگام پیوستن "ان" به واژه های **دوهجایی** همچون "**بانو، زانو، بازو، ابرو، آهو**" دو فرایند روی می دهد، یکی افزایش صامت میانجی /و/ و دیگری تبدیل مصوت بلند /و/ به مصوت کوتاه /- / (ابدال).

بانو ← بانوان

( البته فرایند ابدال در مورد واژه های تک هجایی "رو، مو، بو" صورت نمی گیرد)  
در زیر نمونه هایی از فرایند افزایش را می بینید:

پله + ان ← پلکان

آزاده + ی (اسم ساز) ← آزادگی

آزاده + ی (نکره) ← آزاده ای

**ب:** واژه های دو تلفظی که هجای چهار واجی دارند گاهی با افزودن یک مصوت، هجای چهار واجی آن را به دو هجا تبدیل می کنند.

مهربان ← مهربان  
روزگار ← روزگار

### ۳. ابدال:

گاهی هم نشینی دو واج باعث می شود که یکی از آنها تحت تأثیر دومی به واج دیگری تبدیل شود که به آن ابدال می گویند.

**الف:** تبدیل واج /ن/ به واج /م/ هر گاه پیش از واج /ب/ بیاید:

شبه ← شمه      گنبد ← گمبد

**ب:** تبدیل واج /ج/ به واج /ش/ هر گاه پیش از واج /ت/ بیاید:

اجتناب ← اشتناپ      پنج تا ← پنش تا

**پ:** تبدیل واج /ـ/ در تکواژ "ب" به واج /ـ/ هر گاه در هجای بعدی مصوت /ـ/ به کاررفته باشد

ب + رو ← بُرو      ب + خور ← بُخور

**ت:** تبدیل واج /ـ/ در تکواژ "ب" به مصوت /ی/ هر گاه پس از آن صامت میانجی /ی/ بیاید:

ب + ا ← بیا (بی یا)      ب + اندازم ← بیاندازم (بی یندازم)

**ث:** تبدیل واج /ـ/ در تکواژ "ن" به واج /ـ/ هنگام هم نشینی با تکواژ "می":

ن + می + رفت ← نمی رفت      ن + می + رود ← نمی رود

## ۴. ادغام:

ادغام حالت خاصی از فرایند ابدال یا کاهش است که بر اثر هم نشینی دو واج که واجگاه آن ها به هم نزدیک است ، یکی از آن ها به دیگری تبدیل می شود (ابدال) یا حذف می شود (کاهش) .

### الف: نمونه هایی از ادغام بر پایه ی فرایند ابدال:

بد + تر ← بتر (بت تر)  
شب + پا ← شپا (شپ پا)  
باز + سازی ← باسازی (باس سازی)  
از + سر ← اسر (اس سر)

### ب: نمونه هایی از ادغام بر پایه ی فرایند کاهش:

یک + گانه : یک گانه ← یگانه  
جنگ + کردن : جنگ کردن ← جن کردن  
بد + تر : بدتر ← بتر (بدون تشدید)  
کبود + ده : کبودده ← کبوده

## ۲. تکواژ:

**تعریف تکواژ:** کوچک ترین واحد **معنایی** یا **دستوری** زبان است که به واحدهای معنایی کوچکتر قابل تجزیه نباشد (به واحدهای آوایی کوچکتر (واج) قابل تجزیه است). منظور از معنا دار بودن این نیست که حتماً بتوان برای آن مترادفی پیدا کرد. مثلاً: واژه ی باغبان از دو تکواژ “باغ” و “بان” ساخته شده است، “باغ” تکواژی معنایی و “بان” تکواژ دستوری (معنابخش) است.

تکواژها به دو دسته تقسیم می شوند: ۱. تکواژهای آزاد ۲. تکواژهای وابسته

**تعریف تکواژ آزاد:** تکواژی که **معنا و کاربرد مستقل** دارد یا از نظر **دستوری** به عنوان نشانه ای مستقل به کار می رود. تکواژ آزاد به دو دسته تقسیم می شود:

۱. آزاد قاموسی ۲. آزاد دستوری

**تعریف تکواژ آزاد قاموسی:** هم کار کرد دستوری و هم کار کرد معنایی و هم زایایی دارد و در فرهنگ لغت معنی شده است. مستقلاً به عنوان یک واژه در جمله کاربرد دارد. مانند:  
درخت، انسان، خور (بن فعل)

**تعریف تکواژ آزاد دستوری:** برعکس تکواژ آزاد قاموسی، محدودند و زایایی ندارند، نقش پذیر نیستند، نقش دهنده هستند و کار کرد دستوری دارند (این تکواژها مثل تکواژ آزاد قاموسی یک واژه محسوب می شوند).  
مانند: ضمیرها، حروف اضافه، نقش نماها و ...

**تعریف تکواژ وابسته:** هیچ گاه به عنوان یک واژه مستقل کاربرد ندارند و همیشه با پیوستن به تکواژهای دیگر کاربرد می یابند.

تکواژهای وابسته به دو دسته تقسیم می شوند:

۱. تکواژهای وابسته ی اشتقاقی      ۲. تکواژهای وابسته ی تصریفی

**تعریف تکواژ وابسته ی اشتقاقی:** این تکواژها هنگام پیوستن به یک تکواژ آزاد، واژه ی جدیدی می سازند. مثلاً تکواژ "ک" در واژه ی "عروسک"

**تعریف تکواژ وابسته ی تصریفی:** این تکواژها تنها توضیحی بر معنای واژه می افزایند و واژه ی جدیدی نمی سازند. مانند "علامت جمع" یا "ی" نکره.

# نمودار تکواژ:

قاموسی: کتاب ، آسمان ، دان، باغ ( تمام واژه هایی که از نظر ساختمان ساده اند)



## چند نکته ی کلیدی درباره ی تکواژ:

۱. "نقش نمای اضافه" یک تکواژ محسوب می شود، در برخی از ترکیب های اضافی یا وصفی نقش نمای اضافه با صامت میانجی "ی" همراه است، در این گونه موارد کسره ی اضافه و صامت میانجی "ی" باهم یک تکواژ محسوب می شوند. (چون "ی" فقط نقش آوایی دارد نه معنایی یا دستوری)

خدای من = خدا + ی + من (۳ تکواژ)

۲. برخی از حروف اضافه مثل "برای"، مانند، بهر، مثل و... همیشه با کسره ی اضافه ای ظاهر می شوند، این کسره یک تکواژ مستقل به حساب نمی آید، چون جزئی از خود کلمه است و نباید آن را با نقش نمای اضافه اشتباه گرفت.

برای من = برای + من (۲ تکواژ)

۳. صامت های میانجی که میان دو مصوت قرار می گیرند، تکواژ محسوب نمی شوند.

همایش = هم + آ + ش (۳ تکواژ) (ی صامت میانجی است)

خانگی = خانه + ی (۲ تکواژ) (گ صامت میانجی)

۴. ضمائر پیوسته (م، ت، ش، مان، تان، شان) در شمارش یک تکواژ مستقل محسوب می شوند و هنگام مضاف الیه شدن، کسره ی اضافه نمی گیرند.  
 می بینمشان = می + بین + م + شان (۴ تکواژ)  
 کتابش = کتاب + ش (۲ تکواژ)

۵. “ی” تکواژ گسسته در شمارش یک تکواژ مستقل محسوب نمی شود، بلکه باید آن را جزئی از صفت پیشین دانست که از آن جدا شده است.  
 ( تکواژ گسسته : کلمات “چنین، چنان، عجب، هر، چه، هیچ” هرگاه به عنوان صفت پیشین قبل از هسته قرار می گیرند، گاهی موجب افزودن “ی” به هسته می شوند این “ی” را تکواژ گسسته می نامند.)  
 هیچ فردی = هیچ (ی) + فرد (۲ تکواژ)  
 عجب منظره ای = عجب (ی) + منظره (۲ تکواژ)

۶. تکواژ “ه” در پایان اسم های مؤنث مثل “حمیده، سعیده” چون بر مفهوم تأیید دلالت می کند و واژه ای جدید می سازد، یک تکواژ محسوب می شود (وابسته ی اشتقاقی)  
 حمیده = حمید + ه (۲ تکواژ)

۷. نشانه ی اختصاری “ص” و “ع” تکواژ و واژه محسوب نمی شوند.

۸. گونه های آزاد یک واژه ، از نظر تعداد تکواژ یکسانند و تفاوتی باهم ندارند.  
(تعریف گونه ی آزاد: دو واژه که از نظر کاربردی ، دستوری و معنایی یکسان باشند و تنها از نظر آوایی کمی باهم تفاوت داشته باشند؛ مانند:  
“جاودان و جاودانه” “آشیان و آشیانه” “روزن و روزنه” “رخسار و رخساره”

۹. ترکیب های عربی مانند “علیه السلام ، امیرالمؤمنین، سریع السیر و...” در فارسی یک کلمه ی “شبه ساده” محسوب می شوند و یک تک واژه به شمار می آیند.

۱۰. صفت های شمارشی “اولین، آخرین، نخستین” و نیز صفاتی که با پسوند “-م” یا “-مین” به اعداد اصلی ساخته می شوند، در شمارش دو تکواژ محسوب می شوند  
واژهایی مثل “یازده ، دوازده و سیزده” چون اجزای آن ها باهم ادغام شده اند و تفکیک ناپذیرند، یک تکواژ محسوب می شوند، اما “واژه ی “چهارده از دو تکواژ تشکیل شده است. بیست و یک = بیست + و + یک ( ۳ تکواژ)

## در جمله ی زیر تکواژها و نوع آن هارا مشخص کنید.

اوستا، شاعرِ درد آشنا، شعرِ خود را در خدمتِ اعتقادِ خویش قرار داده است. ( ۲۰ تکواژ)

اوستا : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
شاعر : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
- : ۱ تکواژ آزاد دستوری  
درد : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
آشنا : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
شعر : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
- : ۱ تکواژ آزاد دستوری  
خود : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
را : ۱ تکواژ آزاد دستوری  
در : ۱ تکواژ آزاد دستوری

خدمت : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
- : ۱ تکواژ آزاد دستوری  
اعتقاد : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
- : ۱ تکواژ آزاد دستوری  
خویش : ۱ تکواژ آزاد دستوری  
قرار : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
داد : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
ه : ۱ تکواژ وابسته ی اشتقاقی  
است : ۱ تکواژ آزاد قاموسی  
∅ : ۱ تکواژ وابسته ی تصریفی

# ۳. واژه

واژه یکی از واحدهای زبان است که از یک یا چند تکواژ ساخته می شود و در ساختمان واحدبزرگتر به کار می رود.

واژه می تواند:

۱. مفهومی مستقل داشته باشد: کلاس، می آیند، گو، احسان، باغبان
۲. مفهومی غیر مستقل داشته باشد: را، ای، که، برای
۳. در ساختار جمله مفهوم پیدا کند (واژه بست): نقش نمای اضافه (-)، "و" عطف، "ی" اسنادی در "تویی".

هریک از موارد هشت گانه ی زیر واژه به حساب می آیند:

**ساده:** باغ، دان، میز

**مشتق:** خورش، موشک، پست چی

**مشتق مرکب:** دانش آموز، آموزش و پرورش، نی لبک

**مرکب:** سفید رود، آبدوغ خیار، مسافرخانه

۱. اسم

**ساده:** زشت، خوب، شاد، باریک  
**مشتق:** دانا، شکسته، آبی، خوردنی  
**مرکب:** ریش سفید، پابرهنه، دل تنگ  
**مشتق مرکب:** ناجوان مرد، هیچ کاره، دو ساله

۲. صفت

**کلمات تنوین دار:** اصلاً، حقیقتاً  
**پیشوند + اسم:** به شدت، به آرامی

۳. قید

**بی نشانه:** هنوز، هرگز، شاید

**اضافه:** از، بی، با، برای  
**نشانه ی مفعول:** را  
**ربط (پیوند):** تا، ولی، اما، که، اگر، همین که  
**ندا:** ای، یا، ایا، ا

۵. حروف

۵. نقش نمای اضافه : -

**ساده :** پوشیده اند ، رفته بود ، دارم می نویسم  
**مرکب :** رخ داد ، فراموش کرد ، سرباز زد  
**پیشوندی :** بر می گشت ، فرا رسید ، ور رفت

۶. فعل

۷. شبه جمله : آه ، اخ ، به به ، کیش ، افسوس ، یالا

**ضمیر و صفت مبهم :** همه ، چند ، هیچ  
**ضمیر شخصی جدا :** من ، تو ، او ...  
**ضمیر شخصی پیوسته :** م ، ت ، ش ، مان ...  
**ضمیر مشترک :** خود ، خویش ، خویشتن  
**ضمیر و صفت اشاره :** این ، آن ، همین ....  
**صفت تعجبی :** چه ، عجب  
**ضمیر و صفت پرسشی :** چه ، کدام ، چند ...  
**صفت شمارشی :** یک ، دو ، اولین ، پنجم  
**صفت عالی :** بهترین ، خوب ترین

۸. ضمائر و صفات پیشین

## چند نکته ی کلیدی درباره ی واژه:

۱. تمام تکواژهای آزاد قاموسی و دستوری، واژه هم محسوب می شوند.

۲. تکواژ های تصریفی واژه ی مستقل به شمار نمی روند بنابراین با اسم یا صفت همراه خود یک واژه محسوب می شوند:

داستان ها = ( ۱ واژه و ۲ تکواژ)

نمی روند = ( ۱ واژه و ۴ تکواژ)

۳. نقش نمای اضافه با صامت میانجی "ی" یک واژه محسوب می شود.

خانه ی پدر = ( ۳ واژه + خانه + ی + پدر)

۴. افعال کمکی یک واژه ی مستقل محسوب نمی شوند بلکه با بن فعل و شناسه و دیگر اجزای فعل یک واژه به شمار می روند. فعل های ساده، مرکب و پیشوندی نیز هر کدام یک واژه محسوب می شوند.

فراخوانده است. ( ۱ واژه)

داشتم می رفتم = ( ۱ واژه)

فراموش کردم = ( ۱ واژه)

**۵. منادا به تنهایی** یک واژه محسوب می شود، اگر با نقش نماهای (ای، یا، آی، ا) همراه باشد دو واژه به شمار می آید، اگر منادا وابسته هایی همچون مضاف الیه و صفت هم داشته باشد، هر کدام از آن وابسته ها نیز یک واژه محسوب می شوند .  
 برادر! ( ۱ واژه )      یا حسین! ( ۲ واژه )      یا حسینِ مظلوم! ( ۴ واژه )

**۶. "م" و "ی"** که جایگزین افعال اسنادی هستند و به دنبال کلمات ظاهر می شوند، یک واژه مستقل محسوب می شوند.  
 معلم = معلم هستم ( ۲ واژه )      خوشحالی؟ = خوشحال هستی ( ۲ واژه )

**۷. پیشوندهای قیدساز** (به، با، بی) که قبل از اسم می آیند و قید می سازند، واژه ی مستقل محسوب نمی شوند، بلکه با اسم همراه خود یک واژه اند، این پیشوندها با حروف اضافه که پیش از متمم می آیند فرق دارند زیرا حروف اضافه یک واژه ی مستقل ( تکواژ آزاد دستوری) به شمار می روند.

من	به سرعت	از خانه	به مدرسه	آمدم.
۱ واژه	۲ واژه	۲ واژه	۲ واژه	
(قید)	(متمم)	(متمم)	(متمم)	

**تعداد واژه ها و تکواژ ها را در جمله ی زیر مشخص کنید.**

**گویندگان بعضی از داستان ها در به گزینی واژه ها بسیار ژرف نگری نموده اند.**

**گویندگان + - + بعضی + از + داستان ها + در + به گزینی + - + واژه ها + بسیار +  
ژرف نگری + نموده اند. ( ۱۲ واژه )**

**گو (ی) + - + نده + ان + - + بعضی + از + داستان + ها + در + به + گزین + ی + - + واژه  
+ ها + بسیار + ژرف + نگر + ی + نمود + ه + اند. ( ۲۲ تکواژ )**

**استاد تویی، شاهکار کار توست یار محمد، هنر این فرش دستباف است.**

**استاد + تو + ی + شاهکار + کار + - + تو + ست + یار محمد + هنر + این + فرش + - +  
دستباف + است. ( ۱۵ واژه )**

**استاد + تو + ی + شاه + کار + کار + - + تو + ست + Ø + یار + محمد + هنر + این + فرش  
+ - + دست + باف + است + Ø. ( ۲۰ تکواژ )**

## ۴. گروه:

گروه یک یا چند واژه است که در ساختمان جمله به کار می رود؛ مثل :  
زمان، بهترین زمان، بهترین زمان انجام کارها  
گروه سه نوع است :

۱. گروه اسمی                      ۲. گروه فعلی                      ۳. گروه قیدی

جمله از یک یا چند گروه ساخته می شود.

در یک جمله، هر عنصر زبانی که در جایگاه نهاد، مفعول، مسند، متمم، بدل و منادا بنشیند **گروه اسمی** به شمار می آید و پرکاربردترین گروه در جمله است.

تمام فعل ها “ گروه فعلی “ محسوب می شوند.

از میان گروه ها، گروه قیدی را می توان حذف کرد زیرا فعل به آن نیازی ندارد.

## ساختمان گروه اسمی :

(وابسته های پیشین) + هسته + وابسته های پسین

وجود وابسته ها اختیاری است و وجود هسته اجباری است. گروه اسمی می تواند از یک کلمه به عنوان هسته تشکیل شود و نباید تصور کرد که گروه حتماً باید بیش از یک کلمه باشد.

مثلاً در جمله ی “درخت خشکید” واژه ی “درخت” – که در جایگاه نهاد نشسته است – به تنهایی یک گروه اسمی است که تنها از هسته تشکیل شده است و وابسته ای به خود نپذیرفته است.

## روش تشخیص هسته در گروه اسمی:

هسته ی گروه اسمی معمولاً اولین اسم یا جانشین گروه اسمی است که پس از آن نقش نمای اضافه یا حرف اضافه بیاید.

مثلاً در گروه اسمی “بلندترین کوه ایران” اولین اسمی که پس از آن نقش نمای اضافه می آید “کوه: است و در گروه اسمی “بعضی از مردم” اولین اسمی که پس از آن حرف اضافه می آید “بعضی” است.

هرگاه در یک گروه اسمی هیچ کدام از اسم ها نقش نمای اضافه نداشته باشند، آخرین واژه در همان گروه اسمی “هسته” به شمار می رود. مثلاً در گروه اسمی “دو جفت جوراب” آخرین واژه “جوراب” است.

( نشانه های جمع و “ی” نکره جزء هسته محسوب نمی شوند و حکم وابسته را دارند)

هسته ی “گروه فعلی” **بن فعل** “ است. ( بن ماضی یا مضارع به کار رفته در فعل)  
مثلاً در گروه فعلی “ می خورند ” “ خور ” و در گروه “ داشتند می رفتند ” “ رفت ” هسته ی  
گروه فعلی هستند.

هسته ی گروه قیدی “ **قید** ” یا “ **اسم** ” است یعنی اگر گروه قیدی یکی از قید های مختص باشد  
هسته ی آن گروه “ قید ” است و اگر گروه قیدی غیر از قید های مختص باشد ، هسته ی آن  
اسم یا جانشین اسم است.

مثال : او **هرگز** کسی را نمی رنجاند.      او **شب** به راه افتاد .  
قید مختص (هسته)                                      گروه قیدی (هسته)

با **که** سخن می گویی؟  
گروه قیدی ، هسته  
(جانشین اسم)

## ۵. جمله

پس از جمله ی مستقل ، بزرگترین واحد زبان “ جمله ” است که از یک یا چند گروه ساخته شده  
است. ( رجوع شود به درس جمله در بخش نخست )

# ۶. جمله ی مستقل:

جمله ی مستقل بزرگترین واحد زبانی است که از واحدهای کوچکتر ساخته شده است و خود جزئی از یک واحد بزرگ تر نیست.

## انواع جمله ی مستقل:

**الف: جمله ی مستقل ساده:** جمله ی کاملی که دارای **یک فعل** است .

دوستم پیراهنی نو خریده است.

این جمله با یک فعل ،معنی کاملی دارد.

**ب: جمله ی مستقل مرکب:** جمله ی کاملی است که بیش از یک فعل دارد.

تو ثروتمند واقعی هستی چون قلب پاکی داری .

هر کدام از دو جمله ی فوق با وجود داشتن فعل ، مفهوم کاملی ندارند بلکه مفهوم آن ها باهم کامل می شود.

## اجزای جمله ی مرکب:

هر جمله ی مرکب از یک جمله ی هسته (پایه) و یک یا چند جمله ی وابسته (پیرو) تشکیل می شود.

برای شناخت جمله ی هسته و وابسته در جمله ی مرکب ابتدا باید حروف ربط (پیوند) را بشناسیم.

**وابسته ساز:** که ، تا، چون، اگر، زیرا، برای این که، به طوری که، زیرا که و...  
**حروف ربط ( پیوند )** >  
**هم پایه ساز:** و، ولی، اما، یا ، ( هم... هم خواه... خواه ، نه... نه ، چه... چه =حروف ربط مزدوج )

حروف ربط وابسته ساز در **جمله ی مرکب** به کار می روند و رابط بین جمله ی **هسته** و **وابسته** اند. از میان حروف ربط وابسته ساز حرف “ **که** ” بیشترین کاربرد را دارد.

**جمله ی هسته:** جمله ای که دارای یک یا چند وابسته باشد .

**جمله ی وابسته:** جمله ای که دارای پیوند وابسته ساز باشد.

در جمله ی مرکب، هیچ یک از دو جمله ی **هسته** ( پایه ) و **وابسته** ( پیرو )، جمله ی مستقل نیست.

مشکل بود **که** آن ها از رودخانه بگذرند.

جمله ی هسته   پیوند وابسته ساز   جمله ی وابسته

جمله ی مستقل مرکب

پیوندهای پر کاربرد “ که و تا ” گاهی از جمله حذف می شوند ولی بالقوه وجود دارند.

آمده ام ( **تا / که** ) تورا ببینم.

وظیفه ی آگاهان است که نگذارند ( **تا / که** ) هدف انسانی دانش فراموش شود.

**جایگاه هسته و وابسته در جمله ی مرکب:**

**۱. جمله ی وابسته قبل از هسته :**

**چون** از تاخیر قطار خبر داشتیم ، **عجله** نکردیم.  
پیوند وابسته ساز      جمله وابسته      جمله ی هسته

جمله ی مستقل مرکب

**۲. جمله ی وابسته بعد از هسته :**

ماشین روشن نشد **چون** هوا سرد بود .  
جمله ی هسته      پیوند وابسته ساز      جمله ی وابسته

جمله ی مستقل مرکب

**۳. جمله ی وابسته درون جمله ی هسته:**

**او از کاری که** کرده است **پشیمان** خواهد شد. **(او از کاری پشیمان خواهد شد)**  
پیوند وابسته ساز      جمله ی وابسته      جمله ی هسته

جمله ی مستقل مرکب

جمله هایی که دارای حرف پیوند وابسته ساز “ که ” هستند، همیشه بعد از هسته قرار می گیرند.



**می ترسم که به گناه آلوده شوم. = از آلوده شدن به گناه می ترسم. (متمم)**

**به بیمارستان رفتم که دوستم را عیادت کنم = برای عیادت دوستم به بیمارستان رفتم. (متمم قیدی)**

**شما که طبقه ی روشنفکر این آب و خاک هستید، چرا در برابر ظلم سکوت می کنید؟ = شما، طبقه ی روشنفکر این جامعه، چرا در برابر ظلم سکوت می کنید؟ (بدل)**

**انتظار نداشتم که شما زود بیایید. = انتظارِ زود آمدن شما را نداشتم. (مضاف الیه)**

**علی بود که در خیبر را کند. = علی کَننده ی در خیبر بود. (مسند)**

---

ر

اگر یکی از پیوندهای **همپایه ساز** بین دو جمله بیاید، جمله ی مرکب ساخته نمی شود. جمله هایی که با پیوند های همپایه ساز به هم می پیوندند، **جمله های همپایه** می نامیم. **جمله های همپایه** جمله های مستقلی هستند که با پیوند همپایه ساز به هم مربوط شده اند و هیچ یک جزئی از جمله ی دیگر نیست.

علی به کتابخانه رفت **و** زود برگشت.

جمله ی مستقل ساده      پیوند همپایه ساز      جمله ی مستقل ساده

امروز هوا سرد است **اما** برف نمی بارد **ولی** ما به سفر می رویم.

جمله مستقل ساده      جمله مستقل ساده      جمله مستقل ساده

علی به کتابخانه رفت **تا** مطالعه کند **و** تکلیفش را بنویسد **و** به دوستش نیز کمک کند.

جمله ی هسته      پیوند      جمله ی وابسته      پیوند      جمله ی وابسته      پیوند      جمله ی وابسته

وابسته ساز      همپایه ساز      هم پایه ساز

پیوند همپایه ساز "و" سه جمله ی آخر را همپایه ساخته است و هر سه وابسته برای جمله ی اول می شوند، زیرا پیوند وابسته ساز "تا" را می توان قبل از دو جمله ی آخر آورد:

**تا** مطالعه کند.

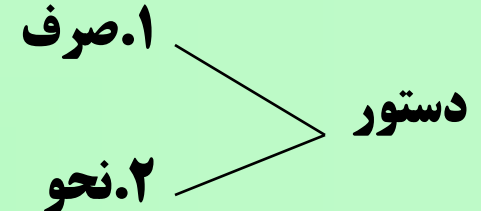
**تا** تکلیفش را بنویسد .

**تا** به دوستش کمک کند.

علی به کتابخانه رفت

## ۲. دستور زبان

در سطح دوم (دستور) ، زبان شناسان به بررسی **نشانه های زبان** و **قواعد ترکیب** آن ها برای ساختن **کلمات** و **عبارات** و **جمله های زبان** بسنده می کنند.



### ۱. وظیفه ی بخش صرف چیست؟

بررسی و طبقه بندی **نشانه های ساده** (تکواژ) و چگونگی ترکیب این نشانه ها تا حد **کلمات** “ مشتق ” ، “ مرکب ” و “ مشتق مرکب ”

زبان شناسان از نشانه های زبان به نام “ **تکواژ** ” یاد می کنند؛ مثلاً واژه ی “ باغبان ” از دو نشانه ی “ باغ ” و “ بان ” ساخته شده است و یا واژه ی “ کتابخانه ” از دو نشانه ی (تکواژ) “ کتاب ” و “ خانه ” ساخته شده است.

# ۳. معناسناسی :

وظیفه ی معناسناسی چیست؟

بررسی معنای انواع "تکواژها"، "کلمه ها"، "گروه ها" و "جمله ها" و "روابط معنایی" آن ها. مثلاً به بررسی معنای تکواژهای "باغ" و "بان" یا معنای کلمه ی "باغبان" یا معنای "گروه اسمی" "باغبان پیر روستا" و معنای جملات می پردازد.

انواع روابط معنایی

تضاد: شب و روز، گرم و سرد، دوست و دشمن

ترادف: "شانه و کتف، بابا و پدر، عصر و زمانه"

تضمن: حیوان واسب، والدین و پدر، درخت و کاج

**تضاد:** دو صورت با معناهای مخالف را متضاد می نامند.

**ترادف:** دو یا چند صورت با رابطه ی معنایی خیلی نزدیک که اغلب (ونه همیشه) در جمله ها قابل جانشینی با یکدیگرند.

**تضمن (شمول معنایی، هم پوشی):** وقتی معنای یک صورت معنای صورت دیگر را در برگیرد.

( روابط معنایی دیگری مانند "هم آوایی" (خار و خوار)، "همنامی" مانند (شیر: "آب"، "خوردنی"، "حیوان") و "چند معنایی" مانند تیز (برنده و زرنگ) وجود دارد. )

# گروه اسمی:

## اهداف کلی:

۱. آشنایی با اسم و ویژگی های آن .
۲. آشنایی با ساختمان گروه اسمی.

## اهداف جزئی:

۱. توانایی تشخیص اجزای گروه اسمی ( هسته و وابسته)
۲. توانایی تشخیص انواع وابسته ها ( وابسته های پیشین و پسین) و به کار بردن آن هادر جای مناسب
۳. توانایی بیان ویژگی های اسم.
۴. توانایی تشخیص نقش های تبعی.
۵. توانایی تشخیص وابسته های وابسته.
۶. توانایی کشیدن نمودار درختی و پیکانی.
۷. توانایی تشخیص انواع ترکیب اضافی (تعلق و غیر تعلق).
۸. توانایی تشخیص "نام آوا".
۹. توانایی تشخیص ضمیر ، انواع ضمیر و مرجع ضمیر .
۱۰. توانایی تشخیص شبه جمله.

## تعریف گروه اسمی:

گروه اسمی از یک اسم به عنوان "هسته" درست می شود که می تواند یک یا چند "وابسته" بگیرد. وجود هسته در گروه اسمی اجباری و وجود وابسته اختیاری است. به عبارت دیگر، اسم، وابسته هم نگیرد، باز هم گروه اسمی است چون بالقوه می توان برای اسم، وابسته یا وابسته های متعدد آورد.

گروه اسمی یک واحد نحوی است که در ساخت جمله در جایگاه های **نهاد، مفعول، متمم**، **مسند، مضاف الیه، بدل و منادا** قرار می گیرد و هسته ی آن "اسم" است.

گروه اسمی ← (وابسته های پیشین) + هسته + (وابسته های پسین)  
[ اسم ]

(پرانتر نشانه ی اختیاری بودن است)

**روش تشخیص هسته در گروه اسمی:**

۱. اولین واژه ای که در گروه، نقش نمای اضافه بگیرد، هسته است:

دبیر ادبیات ما فردا در یک جلسه ی عمومی شرکت خواهد کرد.

نهاد (گروه اسمی)      قید (گروه قیدی)      متمم (گروه اسمی)      فعل (گروه فعلی)

در گروه اسمی نهاد، اولین واژه ای که نقش نما گرفته است، "دبیر" است و در گروه اسمی متمم، "جلسه" اولین واژه ای است که نقش نمای اضافه گرفته است.

۲. می توان وابسته هارا حذف کرد چون اختیاری است اما هسته را نمی توان حذف کرد.

**حذف وابسته ها:** دبیر فردا در جلسه شرکت خواهد کرد.

**حذف هسته:** ادبیات ما در یک عمومی شرکت خواهد کرد.  
(می بینیم که حذف هسته به ساخت جمله آسیب می رساند).

۳. هرگاه گروه اسمی فاقد نقش نمای اضافه بود، آخرین واژه هسته است:  
**دو جفت جوراب**      **یک گله گوسفند**

در گروه اسمی **“بعضی از مردم”** و گروه های شبیه به آن، واژه ای که **قبل از حرف اضافه** بیاید هسته است. در این گروه **“بعضی”** هسته است.

از آنجا که هسته ی یک گروه اسمی **“اسم”** است، باید ابتدا با اسم و ویژگی های آن آشنا شویم.

## راه های تشخیص اسم:

۱. اسم در جمله می تواند در نقش های نهاد، مفعول، متمم، مسند، منادا و مضاف الیه به کار رود.

چراغ خاموش است و از خیابان هم صدایی به گوش نمی رسد.  
نهاد      مسند      متمم      نهاد      متمم

ای مادر!      گنجشکی بر درخت خانه آشیانه ساخته بود.  
منادا      نهاد      متمم      مضاف الیه مفعول

۲. اسم ها – غیر از اسم خاص – نشانه ی نکره “ی” می گیرند:  
گلی زیبا را از باغچه ای چیدم.

( البته گاهی صفت هم “ی” نکره می گیرد؛ مانند: گل زیبایی یا دختر درس خوانی ،  
اما در این مورد “ی” نکره مربوط به گروه اسمی “گل زیبا” و “دختر درس خوان” است نه  
کلمه ی “زیبا” و “درس خوان” )

**۳. اسم ها – غیر از اسامی خاص – وابسته های پیشین ( این، آن، کدام، هر، چند و...) را می پذیرند:**

**این کتاب، آن مدرسه، هر خیابان، چند استان و ...**

**۴. اسم ها – غیر از اسامی خاص – جمع بسته می شوند:**  
**شهرها، درختان، کوه ها و.....**

( البته بعضی از اسم های خاص جمع بسته می شوند؛ مثل **فردوسی ها**، **ابن سیناها** و... که علامت جمع در این نوع اسامی دلالت بر **افرادى نظیر خود** را دارد و نشانه ی جمع نیست این گونه اسم ها باز هم اسم خاص محسوب می شوند: **فردوسی ها = افرادی نظیر فردوسی**)

# ویژگی های اسم :

الف :شمار      ب:شناس (معرفه) نکره(ناشناس)، جنس      پ:عام و خاص      ت:ساختمان

## الف: شمار :

انواع اسم از نظر شمار

۱.مفرد	}
۲.جمع	
۳. اسم جمع	
۴.جمع مکسر	

**۱.مفرد:** اسمی که بر یک چیز یا یک نفر دلالت دارد.

کلاس ، ستاره، درخت ، آزادی ، دانشجو، واژه

**۲.جمع:** اسمی که بر بیش از یک نفر یا بیش از یک چیز دلالت می کند و یکی از نشانه های جمع را پذیرفته باشد .

کلاس ها ، ستارگان، درختان ، آزادی ها ، دانشجویان ، واژگان

## نشانه های جمع:

\* **ها:** همه ی اسم هارا می توان با “ها” جمع بست حتی واژه های **دخیل**.  
مسجدها ، کتاب ها، **فوتبالیست ها**

\* **ان:** این نشانه دارای گونه های زیر است:

**الف:** گان: برای اسم هایی که به “ه / (e) ختم شوند: ستارگان ، خوانندگان

**ب:** یان: برای اسم هایی که به “ا ، و، ی” ختم شوند: دانشجویان، آشنایان ، ماهیان ( ماهی یان)

**پ:** وان: برای اسم های مختوم به (و=u): ابروان ، زانوان، آهوان، هندوان

(واژه ی نیا به صورت “نیاکان” جمع بسته می شود .)

( تکواژ “گان” در کلمات “مژگان ، ناوگان، واژگان” **مجموعه ساز** است نه جمع . )

( “کان” در کلمه ی پلکان نیز **مجموعه ساز** است نه جمع )

\* **ات،،ین، ون،یات:** مخصوص کلمات عربی است:

تأثیرات ، روحانیون، حاضرین ، شرعیات،

( جات: بر انواع دلالت می کند: ترشیجات، سبزی جات)

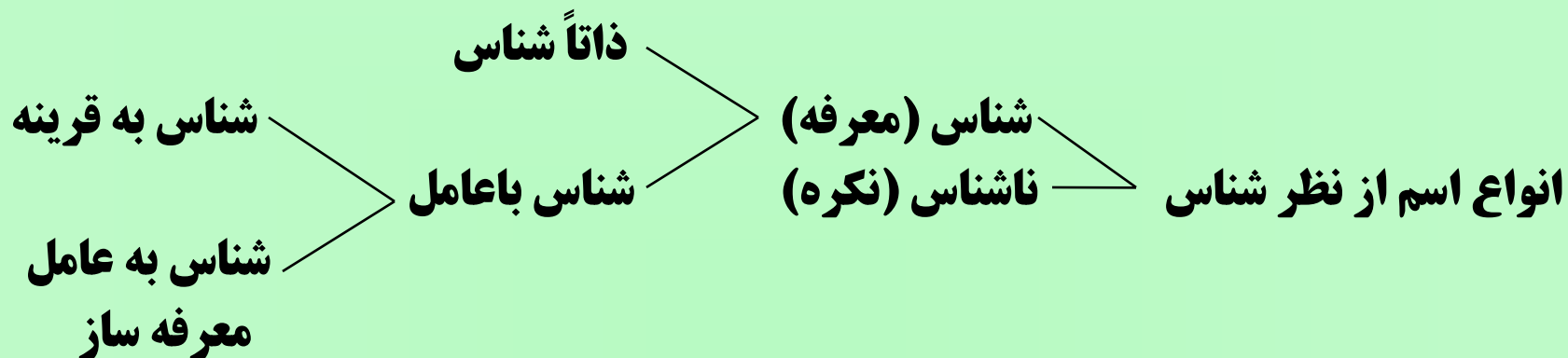
**۳. اسم جمع: اسمی که بریک مجموعه دلالت دارد بدون اینکه نشانه ی جمع داشته باشد، شکل مفرد هم ندارد.**

دسته، جمعیت، گروه، جوخه، ملت، امت

**۴. جمع مکسر: این جمع ویژه ی کلمات عربی است و بر تعدادی دلالت دارد بدون اینکه علامت جمع داشته باشد، شکل مفرد دارد.**

آثار، ملوک، نکات، مدارس، عقلا، منازل، ابنیه  
مفرد = (اثر، ملک، نکته، مدرسه، عاقل، منزل، بنا)

## ب: شناس (معرفه) ، ناشناس ( نکره) ، جنس



### شناس (معرفه):

اسمی که برای شنونده شناخته شده باشد یا فرض بر این باشد که شناخته شده است. اسم شناس معمولاً نشانه ای ندارد اما در جایگاه مفعول نشانه ی شناس " را " است.

## اسم هایی که ذاتاً شناسند:

۱. اسم خاص : پرویز ، البرز ، رخس ، ...
۲. اسم پدیده های منحصر به فرد: ماه ، خورشید ، بهشت ، ...
۳. برخی اسم های مبهم مثل ، فلانی .
۴. ضمیرهای : من ، تو ....
۵. برخی اسم های زمان: امسال ، پارسال ، دیروز ، پریشب.

شناس با عامل: ۱. شناس با قرینه      ۲. شناس به عوامل قرینه ساز  
۱. شناس با قرینه:

**قرینه ی لفظی :** هرگاه اسمی یک بار در گفته و نوشته آید برای دفعات بعدی شناس است:  
“ گنجشکی بر درختی آشیانه ساخته بود. روزی **گنجشک** از آشیانه اش خارج شد....”



## ناشناسی:

اسمی که برای شنونده یا برای گوینده ناشناخته باشد. نشانه های اسم ناشناس عبارتند از:

الف: "یک" نکره پیش از اسم: یک نفر آمد.

ب: "ی" و "ی را" پس از اسم: کتابی را خریدم.

## جنس:

اسمی که نه شناس است و نه ناشناس. هیچ نشانه ای ندارد و منظور از آن تمامی افراد طبقه ی خودش است نه یک یا چند عضو مشخص. اسم جنس از لحاظ معنایی به جنس یا نوع چیزی اشاره می کند و معمولاً مفرد به کار می رود؛ زیرا مفرد و جمع آن باهم تفاوتی ندارد.

**درخت** پدیده ی شگفت انگیزی است. **هوا** برای جانداران و گیاهان لازم است. برای کارهای سخت، **مرد** مناسب تر است.

# پ: عام و خاص

اسم عام: اسمی که :

الف: بر همه ی افراد طبقه ی خود دلالت می کند. **گل** به مراقبت نیاز دارد.

ب: “ی” نکره می گیرد: کتاب ← کتابی

مدرسه ← مدرسه ای

پ: جمع بسته می شود: مرد ← مردها

کشور ← کشورها

اسم خاص :

اسمی که نه جمع بسته می شود نه نشانه ی نکره می پذیرد ( اگر با نشانه ی جمع بیاید، معنی نظایر را می دهد و همچنان خاص است.)

در واقع ، اسمی است که بر فرد یا واحد مخصوص و معینی اطلاق می شود و **همه ی افراد هم جنس را هم شامل نمی گردد:**

آرش ( نام فرد خاصی است ) ، تهران ( نام شهری معین ) ، قرآن ( نام کتابی خاص )

**نکته :** تقسیم اسم به عام و خاص از حیث اختصاص یا شمول به همه ی افراد هم جنس است نه از حیث شمارش؛ بنابراین ، ممکن است اسم خاصی مانند “علی” هزاران مسماً داشته باشد و برعکس اسم عامی مانند “اقیانوس” مسمای اندکی داشته باشد.

## اسم های خاص را اصولاً در چهار دسته می توان جای داد:

۱. اسم مخصوص انسان ها: مریم ، مهدی ، پگاه ، یاسر و...
۲. اسم مخصوص حیوان ها: رخس، شبدیزو....
۳. اسم مخصوص مکان ها: مشهد ، ایران ، آسیا ، البرز، خزر، مریخ و ....
۴. اسم کتاب ها و اشیا یی که بیش از یکی نیستند: انجیل، حجرالاسود ، کوه نور.

## ت: ساختمان:

ساده	} انواع اسم ها از نظر ساختمان
مرکب	
مشتق	
مشتق مرکب	

### ۱. اسم ساده:

اسمی که فقط یک جزء مستقل (تکواژ) دارد و تقسیم پذیر نیست.  
آتش ، کبوتر ، سیاوش ، وجدان و....

( برخی اسم ها که آن ها را ساده می نامیم، ممکن است از نظر تاریخی ساده نباشند اما از آن جهت که در زبان فارسی امروز تفکیک پذیر نیستند و فارسی زبانان معاصر اجزای آنها را نمی توانند تشخیص دهند، ساده محسوب می شوند: آسمان، رستم و...)

## ۲. مرکب:

اسمی که از ترکیب دو یا چند جزء مستقل (تکواژ آزاد قاموسی) ساخته شده است:

آب انبار، سرباز، کتابخانه، آب دوغ خیار

(ویژگی این نوع اسم آن است که نمی توان بین اجزای آن عنصر دیگری آورد و آن را گسترش داد؛ مثلاً ترکیب های آب ها انبار، آب دوغی خیار، نادرست اند؛ زیرا ترکیبی که از دو یا چند واژه تشکیل می شود، جزء نخست، گسترش پذیر نیست.)

## ۳. اسم مشتق:

اسمی که یک جزء آن معنای مستقل (تکواژ آزاد قاموسی) دارد و دست کم یک جزء آن معنای مستقل ندارد (وند است):

آموزش، دانشمند، خوبی، رفتن، گفتار، هفتگی.

## ۴. اسم مشتق-مرکب:

اسمی که ویژگی های مشتق و مرکب را با هم داشته باشد، یعنی ترکیبی از دو یا چند جزء مستقل (تکواژ آزاد قاموسی) و یک یا چند وند است.

دانشنامه (دان + ش + نامه)      نی لبک (نی + لب + ک)

(وندهای تصریفی مانند علامت جمع، ی نکره، پسوند "تر" و "ترین" شناسه ها و ... در ساختمان اسم اثر ندارد).

## نام آوا:

صداهاى طبيعى و بى معنى پيرامون ما، (صداى موجودات زنده و غير زنده) را "نام آوا" مى نامند.

"كو كو"، "شپ شپ"، "تلق تلق"، "فش فش"، "وز وز".

نام آواها از مقوله ي اسم هستند (اسم مركب) و در جمله نقش گروه اسمى مى گيرند:

هر كسى ذاتا از قار قار كلاغ و هوهوى جغد بىزارى مى جويد واز جيك جيك گنجشك

متمم مسند

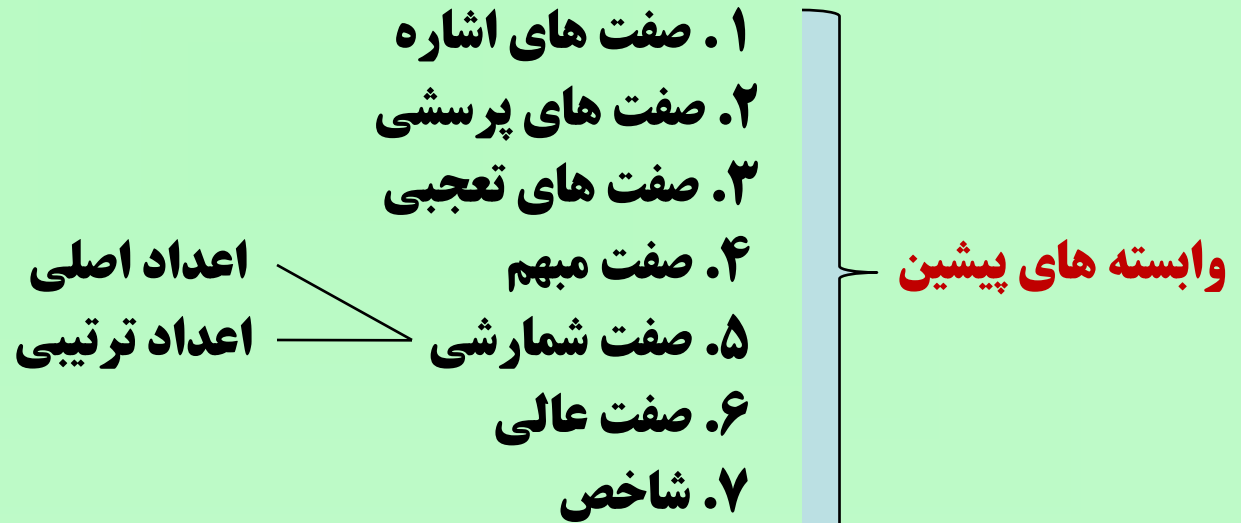
متمم اسم      معطوف به متمم

مسرور مى شود.

## وابسته های پیشین اسم :

گروه اسمی از یک اسم به عنوان "هسته" تشکیل می شود که می تواند یک یا چند "وابسته" بگیرد.  
اگر وابسته ها پیش از هسته بیایند "وابسته ی پیشین" و اگر پس از هسته بیایند "وابسته ی پسین" هستند.

(وابسته ی پیشین) + هسته + وابسته ی پسین



## ۱. صفت های اشاره:

این، آن، همین، همان، چنین، (این چنین)، چنان (آن چنان)، این گونه (این جور)، آن گونه (آن جور)، این همه (این قدر)، آن همه (آن قدر)

حتماً **این کتاب** را بخوان. هسته  
هسته

**چنین کار**هایی از شما بعید است. هسته  
هسته

**آن خاطرات** تلخ از یاد همه رفته است.  
هسته

**این گونه کتاب** هارا نباید خواند.  
هسته

## نکته:

تمام واژه هایی که به عنوان صفات اشاره از آن ها یاد شد، اگر به عنوان وابسته ی پیشین در یک گروه اسمی به کار روند " صفت اشاره " محسوب می شوند.  
واژه های " این، آن، همین، همان " می توانند در جایگاه هسته ی گروه اسمی بنشینند که در این صورت **ضمیر اشاره** به شمار می آیند. (هرگاه به تنهایی به کار روند یا جمع بسته شوند ضمیرند)  
**همین** نکته برای شما کافی است. صفت اشاره  
**همین**، برای شما کافی است.  
ضمیر اشاره

**این ها** را بخوان. ضمیر  
ضمیر

**آن** خانه ی ماست.  
ضمیر

“چنین، چنان، این چنین، آن چنان، این گونه و... هر گاه در جایگاه **قید** قرار بگیرند قید محسوب می شوند.

این چنین با من حرف نزن .  
قید

این همه بد خلقی نکن.  
قید

**نکته :**

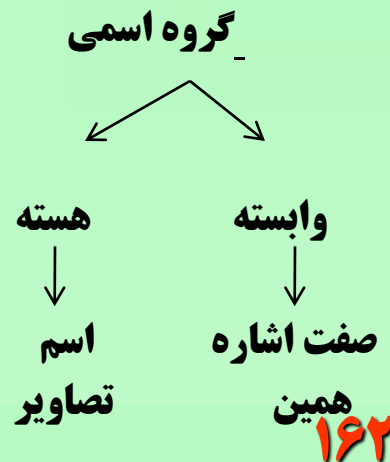
“ آن که ” ، “ آن چه ” اسم مبهمند و **یک واژه** به شمار می روند:

آن که من می خواهم تو هستی. اسم مبهم  
آن چه شما می خواهید نزد ماست. اسم مبهم

**نمودار پیکانی :**

همین تصاویر  
صفت اشاره هسته

**نمودار درختی:**



## ۲. صفت های پرسشی:

“چه، چه قدر، چه نوع (چگونه، چه طور)، چند، چندمین، کدام.”  
هرگاه پیش از اسم بیایند و پرسشی را برسانند، صفت پرسشی اند.

کدام پاسخ را انتخاب می کنی؟

صفت پرسشی هسته

چه خوابی برای من دیده ای؟

صفت پرسشی هسته  
نکته:

“چه، کدام، چند” می توانند به عنوان هسته ی گروه اسمی به کار روند که در این صورت **ضمیر پرسشی** محسوب می شوند.

او با من چه هاگفت؟      **کدام** مشان این حرف را زد؟      این کتاب **چند** است؟

“**چطور، چگونه**،” اغلب مستقلاً و به عنوان قید در جمله کاربرد دارند.

**چطور** به آنجا می روید؟      **چگونه** باید از آنها عذر خواهی کنم؟  
قید      قید

“چه و چقدر” اگر مفهوم پرسش را به همراه داشته باشند صفت پرسشی اند و اگر تعجب را برسانند صفت تعجبی. این نکته را براساس محل قرار گرفتن تکیه می توان فهمید.  
چه کتابی؟ (تکیه روی صفت)      چه کتابی! (تکیه روی اسم)

### ۳. صفت های تعجبی:

“چه ، عجب ، چقدر” اگر همراه اسمی بیایند و تعجب را برسانند صفت تعجبی اند .

**چه** حرف جالبی زدی!  
صفت تعجبی هسته

**چقدر** پول!  
صفت تعجبی هسته

**عجب** سوال سختی بود!  
صفت تعجبی هسته

### ۴. صفت های مبهم:

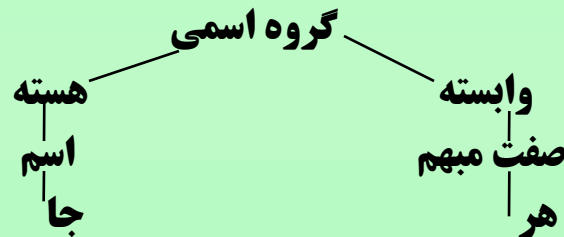
“هر ، هیچ ، همه ، همه نوع (همه جور) ، چند ، چندین ، مقداری ، قدری ، اندکی ، کمی ، تعدادی ، بسیاری ، بعضی ، برخی ، پاره ای ، فلان ، بهمان ، دیگر”

**قدری** هوش می خواهد **واندکی** همت.

**هر** جا بروی آسمان همین رنگ است.  
صفت مبهم هسته

**بعضی** مردم این طور فکر می کنند.

**بسیاری** انسان ها گیاهخوارند.



**نکته :**

طبق یک قاعده ی کلی در هر گروه اسمی ، واژه یا گروهی که پس از **کسره** یا **حرف اضافه** قرار گیرد **وابسته** به شمار می آید؛ پس در گروه هایی مانند “**همه ی** کتاب ها”، “**بسیاری** از مردم”، “**بعضی** از صاحب نظران”، “**سایر** داو طلبان” واژه های مشخص شده هسته محسوب می شوند نه وابسته .

هر گاه به کمک “چند” به طور نامشخص به تعداد چیزی اشاره کنیم ، صفت مبهم و هر گاه به کمک آن تعداد چیزی را مورد پرسش قرار دهیم صفت پرسشی است:

**چند** نفر به دیدنت می آیند . (صفت مبهم)      **چند** نفر به دیدنت می آیند؟ (صفت پرسشی)

به جز “ هر ” ، “چند” ، “چندین” سایر صفات مبهم می توانند به عنوان هسته ی گروه اسمی به کار روند که در این حالت “اسم مبهم” خوانده می شوند:

**صفت مبهم**

از تو **هیچ** چیز نمی خواهم .

**همه** جا را گشتم .

**این همه** کتاب را برای چه می خواهی ؟      **این همه** را برای چه می خواهی ؟

به این دلیل این واژه ها ضمیر نیستند چون ضمیر باید مرجع داشته باشد ولی برای این ها نمی توان مرجعی پیدا کرد .

کلمه ی “ هر ” همیشه به عنوان صفت پیشین همراه کلمات دیگر در جمله می آیند فقط در چند مورد با کلمات دیگر ترکیب می شود و **اسم مبهم** می سازد و در جایگاه اسم می نشیند و نقش اسم را می پذیرد:

(هر که، هر کس، هر کسی، هر چه، هر چند، هر آنچه، هر کدام، هر کجا، هر یک)

**هریک** چیزی می گفت.

اسم مبهم

**هر که** آمد خوش آمد.

اسم مبهم

واژه ی “ هیچ یک ” و “ هیچ کدام ” **همیشه** در جایگاه اسم می نشینند و اسم مبهم به شمار می روند.

واژه ی “ هیچ ” گاهی به معنی “ اصلاً ” به کار می رود که در این صورت “ قید ” است از او **هیچ** خوشم نمی آید.

## ۵. صفت های شمارشی :

**الف : صفت شمارشی اصلی (اعداد اصلی) :** یک ، دو ، سه... (هزاران هزار، بیست سی: اعداد تقریبی) (کلمه ی "یک" علاوه بر صفت شمارشی گاهی در مفهوم نشانه ی نکره هم کاربرد دارد.

اگر منظور عددیک باشد تکیه کلام روی "یک" است پس صفت شمارشی است، اگر تکیه روی "یک" نباشد نشانه ی نکره است.)

**یک** جواب می تواند این باشد .  
صفت شمارشی هسته

**ب: صفت شمارشی ترتیبی نوع ۱:** این نوع با افزودن پسوند " — مین " به اعداد اصلی به دست می آید: یکمین ، دومین ، سومین و...

کلمات "اولین، آخرین، نخستین، واپسین، باز پسین" بر خلاف قاعده ساخته می شوند و صفت شمارشی ترتیبی محسوب می شوند.

**نکته:** صفت های شمارشی وقتی تنها بیایند یا نقش نمای اضافه بگیرند گروه اسمی اند و مانند اسم در جمله نقش می پذیرند.

نمره ی من **بیست** است.

هسته (مسند)

**اولین** شما بهترین شماست.

هسته (نهاد)

۶. **صفت های عالی: (همه ی صفت هایی که پسوند "ترین" را به دنبال خود دارند.)**  
بهترین ، زیباترین، دل نشین ترین و....

**نکته:** گاهی صفات عالی در جایگاه هسته ی گروه اسمی می نشینند و جانشین اسم به شمار می آیند در این حالت معمولاً وابسته ی پسین می پذیرند:

**زیباترین** سخن ها ، ساده ترین آن هاست.  
هسته (نهاد)

**ارزان ترین** این ها ، کدام است؟  
هسته (نهاد)

گاهی هم بدون وابسته می آید:  
همیشه اولین ، **بهترین** نیست.  
هسته (مسند)

**بهترین** را شما انتخاب کردید.  
هسته (مفعول)

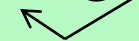
## ۷. شاخص:

عنوان یا لقبی است که بدون هیچ نشانه یا نقش نمایی بلافاصله قبل از هسته ی گروه اسمی می آید (گاهی ممکن است بعد از هسته هم بیاید)، مانند:

استاد، سرهنگ، امام، برادر، امام زاده، حاج آقا، شیخ، آیت الله، کدخدا، مهندس، دکتر، شاه، ملکه، شهربانو، امیر، سلطان، خان، تیمسار، سرلشکر، سپهبد، ملا، میرزا، مشهدی، کربلایی، حاجی، دایی، عمو، عمه، خاله، پسر دایی، پسر خاله، دختر عمو و...

بالاخره عینک را از میرزا سلیمان خریدم.

شاخص هسته



## نکته:

این واژه ها (یا ترکیب ها) اگر در جایگاه هسته ی گروه اسمی بنشینند و نقش نمای اضافه بگیرند، یا نقش های دیگر مربوط به اسم را بگیرند، دیگر شاخص محسوب نمی شوند:

آقای بهرامی از سفر برگشتند. خواسته ی شاه را بر آورده نکردند.

هسته (نهاد) مضاف الیه

گاهی واژه های " آقا، خانم، شاه، خان، و... " پس از اسم به عنوان شاخص می آید:

علی آقا رفتند.

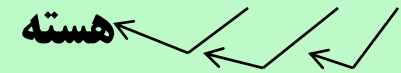
شاخص

## نمودار پیکانی وابسته های پیشین:

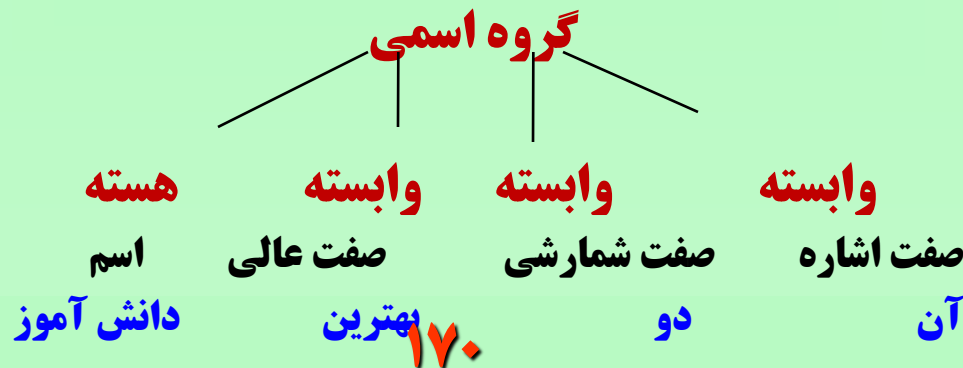
برای کشیدن نمودار پیکانی وابسته های پیشین ، باید نوک نمودار پیکانی به سمت هسته باشد.  
گاهی قبل از هسته چند وابسته می آید برای کشیدن نمودار، به شکل زیر عمل می کنیم:

## نمودار پیکانی :

آن دو بهترین دانش آموز ( ابتدائ نزدیک ترین وابسته به هسته سپس وابسته های بعد)



## نمودار درختی:



نکته:

( **تکواژ گسسته** : کلمات " چنن ، چنان ، عجب ، هر ، چه ، هيچ " هرگاه به عنوان صفت پيشين قبل از هسته قرار مي گيرند ، گاهي موجب افزودن " ي " به هسته مي شوند اين " ي " را تکواژ گسسته مي نامند . )

هيچ فردي = هيچ ( ي ) + فرد ( ۲ تکواژ )

عجب منظره اي = عجب ( ي ) + منظره ( ۲ تکواژ ) .

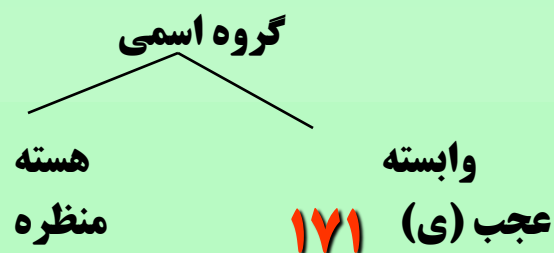
از مقايسه ي دو تکواژ " کدام و چه " در جمله هاي پرسشي زير اين پديده را مي توانديد:

کدام نامه رسيد ؟ چه نامه اي رسيد ؟

جزء دوم تکواژ گسسته ممکن است اختياري باشد:

هر کتاب به خواندن مي ارزد . هر کتابي به خواندن مي ارزد .

در نمودار درختي ويکاني ، تکواژ گسسته را همراه با گروه اسمي خود نشان مي دهيم:



## وابسته های پسین:

- وابسته های پسین
۱. نشانه های جمع
  ۲. “ی” نکره
  ۳. صفت شمارشی ترتیبی ۲
  ۴. صفت بیانی
  ۵. مضاف الیه
  ۶. متمم اسم
  ۷. پیرو توضیحی

۱. نشانه های جمع:

“ها، ان، ات، ین، ون”  
کتاب ها، ستارگان، سبزی جات، مسلمین و....

۲. “ی” نکره:

توجه:

“ی” نکره نباید با “ی” میانجی اشتباه گرفت. “ی” نکره مصوت است و صدای /i/ می دهد، اما “ی” میانجی صامت است و صدای /y/ می دهد:

کتابی خریدم. (ی نکره)      صدای پایش را می شنوم. (ی میانجی)

“ی” نکره

“ی” میانجی

“ی” پسوند اسم ساز (وند اشتقاقی): خوبی، مهربانی

“ی” پسوند صفت ساز (وند اشتقاقی): تهرانی، پشمی

“ی” در حکم فعل اسنادی: خوبی؟ (خوب هستی؟) معلمی؟ (معلم هستی؟)

“ی” تکواژ گسسته: چه آدم هایی پیدا می شوند! عجب رویی؟

انواع “ی”

\* گاهی کلمه ی “یکی” به جای اسم و همراه با “ی” نکره می آید که آن را باید اسم مبهم بدانیم:  
یکی می آمد. ( یکی به جای “شخص” یا “کسی” : قرار گرفته است.)

\* گاهی “ی” نکره با اعداد تقریبی می آیند:  
ده بیست نفری جمع شده بودند.

\* هر گاه صفت بیانی وابسته ی گروه اسمی باشد “ی” نکره ممکن است بعد یا قبل از هسته بیاید.  
کلاسی بزرگ      کلاس بزرگی

رنگ این کوه حنایی است وقتی آفتاب بر آن می تابد، منظره ی بدیعی به خود می گیرد.  
پسوند صفت ساز      ی نکره      ی میانجی      ی نکره

### ۳. صفت شمارشی ترتیبی ۲

این صفت ها با افزودن “ ۱ م “ به اعداد اصلی ساخته می شوند: ردیف **چهارم** ، کلاس **سوم**

### ۴. صفت بیانی :

در یک گروه اسمی آنچه پس از **نقش نمای اضافه** می آید، اگر صفت شمارشی ، مضاف الیه و صفت مبهم نباشد، **صفت بیانی** است.

صدای <b>رِسا</b>	آدم <b>کم رو</b>	جنگل <b>سبز</b>	خانه ی <b>نوساز</b>
صفت بیانی	صفت بیانی	صفت بیانی	صفت بیانی

کلاس <b>دیگر</b>	احساس <b>تندرستی</b>	جنگل <b>آفریقا</b>	خانه ی <b>علی</b>
صفت مبهم	مضاف الیه	مضاف الیه	مضاف الیه

( کلمه ی “ دیگر ” ، گاه در جایگاه وابسته ی پسین اسم در نقش صفت مبهم ظاهر می شود. گاهی صفت پرسشی “ چندم ” و گاهی صفت “ چند ” ( در دو حالت مبهم یا پرسشی ) به عنوان وابسته ی پسین به کار می روند: روز **دیگر** به نکاتی **چند** می رسمیم. طبقه ی **چندم** هستی؟  
صفت مبهم                      صفت مبهم                      صفت مبهم

## تفاوت های صفت و مضاف الیه:

۱. مضاف الیه اسم است، پس می توان برخی وابسته های پیشین (مثلاً: آن ، این ، هر) و وابسته های پسین اسم (مثلاً: ها،ان) را با مضاف الیه همراه کرد، اما این کار در مورد صفت ها ممکن نیست:

زنگِ مدرسه ← زنگ این / آن / هر مدرسه یا زنگ مدرسه ها  
مضاف الیه

زنگِ گوش خراش ≠ زنگ این / آن / هر گوش خراش یا زنگ گوش خراش ها  
صفت

بیانِ عظمت ← بیان آن عظمت یا بیان عظمت ها  
مضاف الیه

جمعیتِ عظیم ≠ جمعیت آن عظیم یا جمعیت عظیم  
صفت

پس اگر کلمه ای بعد از کسره ی اضافه جمع بسته شده بود ، قطعاً مضاف الیه است.

۲. “ی” نشانه ی نکره می تواند میان صفت پسین و موصوف جای بگیرد، اما امکان آمدن آن ، میان مضاف الیه و مضاف وجود ندارد:

غروب زیبا ← غروبی زیبا      غروب آفتاب ≠ غروبی آفتاب  
ماجرای افسانه ای ← ماجرای افسانه ای      ماجرای افسانه ≠ ماجرای افسانه  
جمعیت عظیم ← جمعیتی عظیم      بیان عظمت ≠ بیانی عظمت

**توجه:**

هر گاه “ضمیرها” یا “اسم های مبهم” (کسی ، چیزی، هر کس، هر کدام، هر که، هیچ یک، هریک و...) پس از کسره در جایگاه وابسته ی پسین گروه اسمی قرار گیرند، بدون شک مضاف الیه هستند، زیرا این واژه ها هیچ گاه نمی توانند به عنوان صفت به کار روند:  
کتاب **من**، نشانی **کجا**، حرف **هر کسی** ، برنامه ی **هریک**، کتاب **خودم** .

احتمال خطا در روش دوم (افزودن “ی” نکره) کمتر است، پس بهتر است ابتدا این روش را به کار بگیریم.

برخی از واژه ها میان دو مقوله ی اسم و صفت مشترکند، این واژه ها می توانند در ساختمان یک گروه در جایگاه مخصوص اسم بنشینند و در ساختمانی دیگر در جایگاه مخصوص صفت. بنابراین باید دقت کرد که به عنوان صفت به کار رفته اند یا مضاف الیه. مثلاً:

مرد دانا ← این مرد، دانا است. (صفت)      سخن دانا ← این سخن، دانا است (مضاف الیه)  
تابلوی راهنما ← این تابلو، راهنما است (صفت)      سقوط راهنما ← این سقوط، راهنما است (مضاف الیه)

در برخی موارد نمی توان تنها با توجه به گروه اسمی تشخیص داد که وابسته ی پس از هسته، به عنوان مضاف الیه به کار رفته است یا صفت پسین، در این موارد باید با توجه به بخش های دیگر کلام به منظور گوینده یا نویسنده پی برد:

دختر هنر پیشه است (هنر پیشه : صفت)      دختر هنر پیشه  
دختر شخصی که هنر پیشه است (هنر پیشه : مضاف الیه)

نقشه ی راهنما      نقشه ای که راه را نشان می دهد. (راهنما: صفت)  
نقشه ای که متعلق به راهنما است (راهنما: مضاف الیه)

## پر کاربرد ترین صفت های بیانی به شرح زیر است :

۱. صفت بیانی ساده: منظور از ساده بودن " ساختمان " ( ساده ، مشتق ، ... ) نیست ، منظور هر صفتی است که فاعلی ، مفعولی ، نسبی ، لیاقت نباشد:  
دوست **مهربان** ، کودک **پابرهنه** ، لباس **ساده** ،

بن مضارع + نده : نویسنده ، رونده ، شنونده ،  
بن مضارع + ا : زیبا ، بینا ، گیرا ، گوشا  
بن مضارع + ان : گریان ، خندان ، دوان

۲. صفت فاعلی :

۳. صفت مفعولی: بن ماضی + ه : دوخته ، شکسته ، گشوده ، شنیده  
۴. صفت لیاقت: مصدر + ی : خوردنی ، نوشیدنی ، دیدنی ، گفتنی  
۵. صفت نسبی : اسم + ی : آسمانی ، نیلوفری ، احمدی ، شیرازی

## ۵. مضاف الیه :

همانند صفات ، اسم (یا گروه اسمی) یا هرچه در حکم اسم باشد ، نیز می تواند پس از کسره ، به عنوان وابسته ی پسین در یک گروه اسمی به کار رود، به اسم (یا گروه اسمی) درچنین جایگاهی مضاف الیه می گویند:

زنگ **مدرسه** ، نمره های **دانش آموزان**، غروب **آفتاب**، محتوای **داستان**

وقتی ضمیرهای پیوسته مضاف الیه می شوند ، نقش نمای اضافه ندارند:  
کتابم ( کتاب من)      لباس هایشان (لباس آن ها)

گاهی مضاف الیه برای تأکید بیشتر بر مضاف مقدم می شود و یکی از ضمائر پیوسته به عنوان مضاف الیه دوم به جای آن می آید، یعنی هسته ی این گروه اسمی دو مضاف الیه دارد یکی به صورت ضمیر که در جای خودش می آید و دیگری به صورت اسم:

**علی** پدر **ش** مریض است .  
مضاف الیه گسسته      مضاف الیه

## اضافه ی تعلّی و غیر تعلّی:

اضافه ها از نظر رابطه ی مضاف با مضاف الیه دو نوع است: تعلّی و غیر تعلّی

در اضافه ی تعلّی بین مضاف و مضاف الیه رابطه ی مالکیت یا وابستگی وجود دارد اما در اضافه ی غیر تعلّی چنین رابطه ای نیست.

**اضافه ی تعلّی از قبیل:** پرواز پرنده - پسر همسایه - جام جم - قانون کار - دسته ی  
صندلی - تخت جمشید - گفتن راز - شیفته ی آزادی

## راه شناخت اضافه ی تعلّی:

**الف:** در اضافه ی تعلّی می توان مضاف الیه را جمع بست: ( به شرطی که مضاف الیه اسم خاص نباشد)

دسته ی صندلی ها - گفتن رازها - عنوان نامه ها

**ب:** اگر به هر دلیلی مثل خاص بودن، نتوان مضاف الیه را جمع بست با جابجایی مضاف و مضاف الیه، در اضافه ی تعلّی، و افزودن فعل " دارد " می توان یک جمله ی سه جزئی مفعول دار ساخت:

دیوان حافظ: حافظ دیوان دارد.      عنوان نامه: نامه عنوان دارد.

اضافه ای که قواعد بالا درباره ی آن ها صدق نکند، اضافه ی غیر تعلّی اند:

دست طمع - داس مرگ - روز سه شنبه      ۱۸۱

**نکته:** در شمارش ترکیب های وصفی توجه داشته باشید که علاوه بر صفت هایی که بعد از کسره ی اضافه می آیند، صفت های پیشین نیز که قبل از اسم قرار می گیرند “ ترکیب وصفی “ به شمار می آیند:

این کتاب = ترکیب وصفی	کتاب جالب = ترکیب وصفی
عجب کتابی = ترکیب وصفی	بهترین کتاب = ترکیب وصفی

**نکته:** در شمارش ترکیب های وصفی و اضافی کلماتی که با “و” عطف ، معطوف به مضاف الیه یا صفت می شوند به عنوان ترکیب وصفی یا اضافی محسوب می شوند:  
تخیل سازنده و قوی = تخیل سازنده ، تخیل قوی ( ۲ ترکیب وصفی )  
عناصر بی جان طبیعت = عناصر بی جان، عناصر طبیعت ( ۱ ترکیب وصفی و ۱ ترکیب اضافی )

**نکته:** تشخیص الگوی ساختاری گروه های اسمی از لحاظ نوع کلمه (اسم، صفت) اهمیت دارد:  
پیوستگی وسیع ترین معانی با تصاویر زیبای جهان خلقت:  
اسم + صفت + اسم + اسم + صفت + اسم + اسم

۶. متمم اسم:

(مبحث متمم اسم در بخش مربوط به جمله های سه جزیی آمده است.)

چند مثال:

مراجعه به این کتاب ها را به شما توصیه می کنم.

هسته متمم اسم

گروه اسمی (مفعول)

برای آشنایی بیشتر با قالب مقاله به چگونگی تهیه ی آن می پردازیم.

هسته متمم اسم

گروه اسمی (متمم)

## ۷. پیرو توضیحی (جمله ی وابسته) : اسم (+ی) + که + جمله

به جمله های مرکب زیر دقت کنید:

کتابی که در دست داری، نوشته ی کیست؟

جمله ی وابسته (پیرو توضیحی)

مطلبی که گفته شد در مورد شما هم صدق می کند.

جمله ی وابسته (پیرو توضیحی)

درختی که در باغ خشکیده بود امسال دوباره جوانه داد.

جمله ی وابسته (پیرو توضیحی)

در همه ی این جمله های مرکب، جملات پیرو (وابسته) توضیحی هستند برای اسم (گروه اسمی) قبل از خود. در واقع این جمله ها از مرتبه ی جمله بودن، نزول کرده و در جایگاه یکی از وابسته های پسین گروه اسمی قرار گرفته اند به گونه ای که گاه می توان آن هارا با یک صفت یا مضاف الیه جایگزین کرد:

کتاب در دست داشته...

مطلب گفته شده ...

درخت خشکیده...

جانشین صفت

صفت

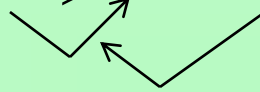
صفت

# نمودار پیکانی:

نمودار پیکانی وابسته های پیشین در بخش های قبلی شرح داده شد، برای رسم نمودار وابسته های پسین اینگونه عمل می کنیم که ابتدا به سراغ وابسته های پسین می رویم و از میان وابسته های پسین ابتدا نمودار پیکانی "علامت جمع"، "ی" نکره و "صفت" و "وابسته های وابسته" را رسم می کنیم پس از آن از آخرین وابسته شروع می کنیم و نمودار پیکانی را رسم می کنیم و سپس برای وابسته های پیشین اقدام می نماییم.

۱. اگر هسته دارای صفت پیشین و صفت پسین بود، ابتدا صفت پسین را به هسته وصل می کنیم سپس صفت پیشین را به گروه اسمی:

همین درخت سبز



دو خط موازی



۲. اگر هسته دارای دو یا چند صفت پیشین بود، ابتدا نزدیک ترین صفت را به هسته وصل می کنیم و بعد صفت های دیگر را به گروه اسمی:

آن مکارترین سوداگر

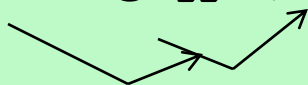


هر دو پرنده

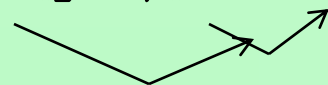


**۳. اگر هسته دارای صفت پسین و مضاف الیه بود، ابتدا صفت پسین را به هسته وصل می کنیم سپس مضاف الیه را به گروه اسمی:**

آفتاب روشن حقیقت



دستگاه عظیم آفرینش



**۴. اگر هسته دارای صفت پیشین و مضاف الیه بود، ابتدا مضاف الیه و سپس صفت پیشین را به گروه اسمی:**

همین اجبار معیشت

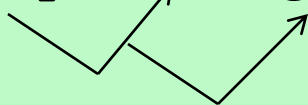


دو کتاب تاریخ



**۵. اگر هسته دارای چند مضاف الیه پی در پی بود، از آخرین مضاف الیه نمودار رسم می کنیم:**

روش انتخاب دوست



شناخت حدود مسئولیتش



## نکته:

باید دقت کرد که هر مضاف برای مضاف الیه بعد از خود هسته باشد. در مثال زیر:

ساعت طلای مریم یا کتاب تاریخ علی

درست است که "طلا" و "مریم" یا "تاریخ" و "علی" مضاف الیه هستند اما طلا نمی تواند برای "مریم" و "تاریخ" برای "علی" هسته باشد، پس نمودار آن هه به شکل زیر است:

کتاب تاریخ علی

ساعت طلای مریم

۶. اگر موصوف های متعدد تنها یک صفت (وابسته) داشته باد به دو شکل می توانیم عمل کنیم:

گرددن و دست و پای ظریف

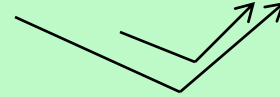
الف: رمه و گله ی بسیار

گرددن و دست و پای ظریف ( این نمودار صحیح تراست )

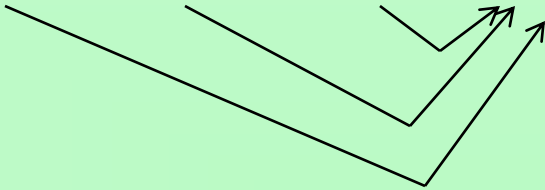
ب: رمه و گله ی بسیار

۷. اگر یک موصوف چند صفت متعدد داشته باشد:

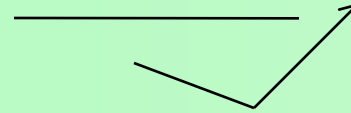
**الف:** دستار کهنه و پاره پاره



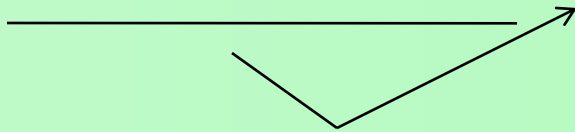
دختر باهوش و درسخوان و مودب



**ب:** دستار کهنه و پاره پاره



دختر باهوش و درسخوان و مودب



# وابسته های وابسته:

بسیاری از وابسته های گروه اسمی ، گاهی خود دارای وابسته هایی هستند. به این وابسته های مرتبه ی دوم “ وابسته ی وابسته ” می گویند .

۱. ممیز

۲-۱. قید صفت

۲-۲. صفت صفت

۲-۳. متمم صفت

۲. وابسته های صفت پسین

۳-۱. صفات پیشین مضاف الیه

۳-۲. صفات پسین مضاف الیه

۳-۳. مضاف الیه مضاف الیه

۳-۴. متمم مضاف الیه

۳-۵. بدل مضاف الیه

۳-۶. پیرو تو ضیحی مضاف الیه

۳-۷. شاخص مضاف الیه

۳-۸. ی نکره

۳. وابسته های مضاف الیه

وابسته های وابسته

۴. وابسته های متمم اسم و بدل

## ۱. ممیز : ( وابسته ی صفت شمارشی )

ممیز اسمی است که بدون همراهی کسره، پس از صفت شمارشی ( و برخی از صفات مبهم، مثل "چند" و "هر" ) می آید و به تعداد، وزن یا اندازه ی موصوف اشاره می کند.

ممیزها به دو گروه تقسیم می شوند:

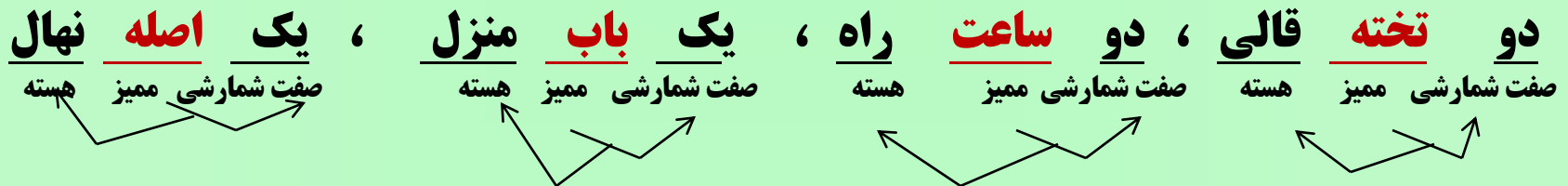
**الف:** اختیاری: که چیزی به معنا نمی افزاید (نبود آن معنا را تغییر نمی دهد) و به همین دلیل به سادگی از کلام حذف می شود:

دو نفر آدم، سه عدد پرتغال، چهار جلد کتاب، چند دستگاه اتومبیل، دو فروند هواپیما

**ب:** ممیزهای اجباری که در معنا تأثیر دارند:

دو کیلومتر راه، یک متر پارچه، سه کیلو پرتقال،

صفت شمارشی به همراه ممیز، بر روی هم وابسته ی موصوف به شمار می آید این موضوع را می توان به کمک نمودار پیکانی به روشنی نشان داد:



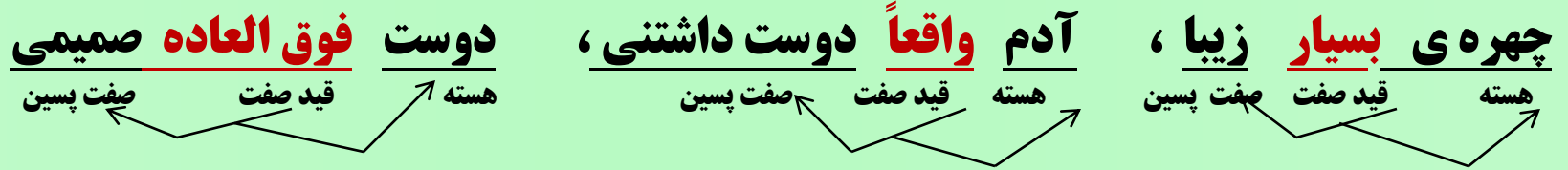
گاهی صفت شمارشی به همراه واژه ی "نیم" (و گاهی ربع) به کار می رود، معمولاً در این حالت، واژه ی "نیم" (و ربع) پس از ممیز می آید:

یک متر و نیم پارچه (یک و نیم متر پارچه)

## ۲. وابسته های صفت پسین:

### ۲-۱. قید صفت:

در گروه اسمی "چهره ی بسیار زیبا"، "چهره" در جایگاه هسته ی گروه اسمی است و "زیبا" صفت آن است. اما نمی توان "بسیار" را صفت "چهره" دانست (چهره، بسیار نیست!) بلکه "بسیار" قیدی است که درجه ی صفت "زیبا" را می رساند و به آن قید صفت می گویند؛ یعنی در این گروه اسمی، "بسیار زیبا" بر روی هم وابسته ی "چهره" است و "زیبا" صفت پسین و "بسیار" قید آن است؛ پس وابسته ی وابسته است:



یک مثال دیگر:

دو جفت جوراب نسبتاً ضخیم

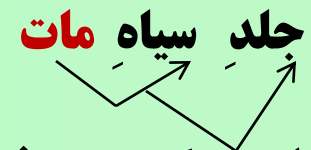
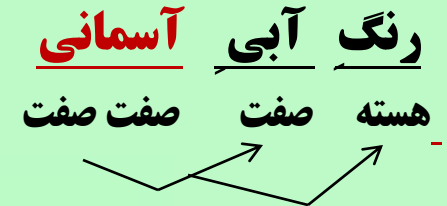
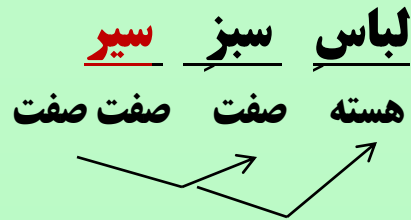


امروزه به جای استفاده از قید صفت، برای تأکید بر صفت، آن را تکرار می کنیم: چای داغ داغ (در این جا هر دو صفت همپایه هستند، نه وابسته ی دیگری)

صفت همپایه

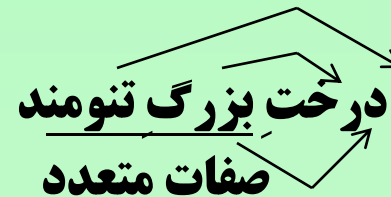
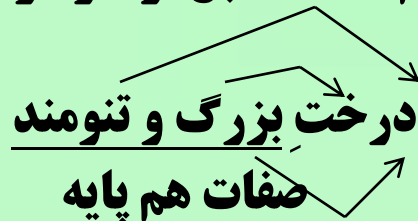
## ۲-۲. صفت صفت:

گاهی یک صفت، صفت قبل از خود را - که معمولاً مربوط به رنگ است - توضیح می دهد؛ یعنی نوع، یا درجه ی آن را مشخص می کند؛ در این حالت صفت دوم را وابسته ی صفت قبل از خود (وابسته ی وابسته) به شمار می آوریم:



گاهی یک موصوف ممکن است چند صفت به همراه داشته باشد که این صفت ها ارتباطی با هم ندارند و هر کدام حکم یک وابسته برای موصوف خود دارند. این گونه موارد را نباید با "صفت صفت" اشتباه گرفت، زیرا در "صفت صفت"، صفت دوم، صفت قبل از خود را توضیح

می دهد:

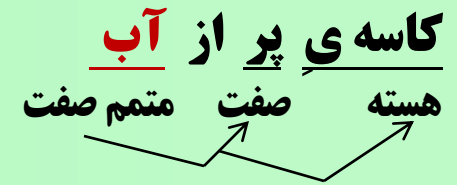
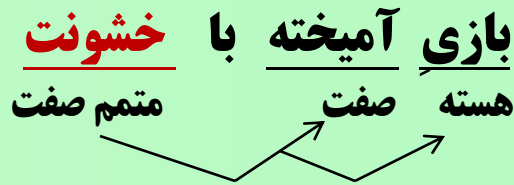


نمودار به دو شکل:

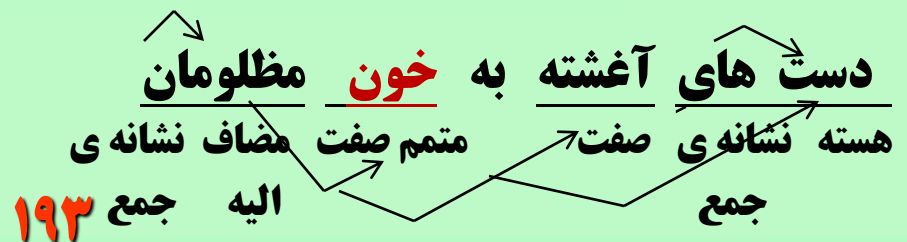
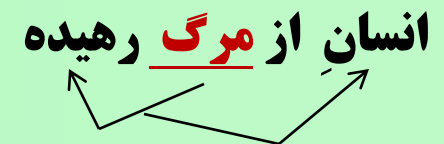
## ۲-۳. متمم صفت :

برخی صفت های بیانی برای توضیح بیشتر خود به متمم نیاز دارند و بدون آن ناقصند. این متمم ها با حرف اضافه ی مناسب آن صفت، قبل یا بعد از صفت بیانی می آیند، چون آن صفت بیانی در جایگاه وابسته می نشیند، پس متمم آن صفت حکم "وابسته ی وابسته" دارد.

مثلاً در گروه اسمی "کاسه ی پراز آب"، "کاسه" هسته ی گروه اسمی و "پراز" صفت آن است؛ اما "آب" متمم کاسه نیست چون "کاسه" از اسم های متمم خواه نیست، بلکه "پراز" با حرف اضافه ی خود نیاز به این متمم دارد.

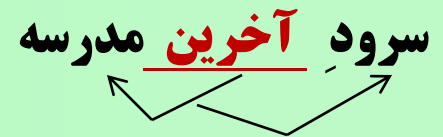


گاهی متمم صفت، قبل از صفت به کار می رود:

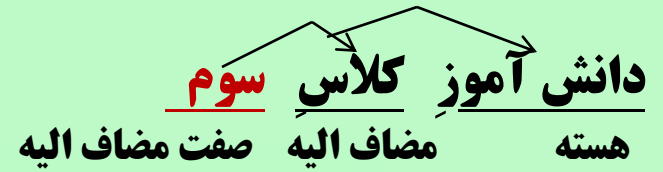
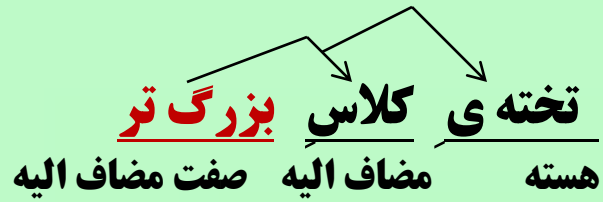


### ۳-۱. صفات پیشین مضاف الیه:

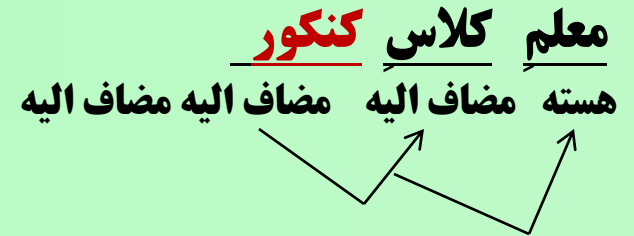
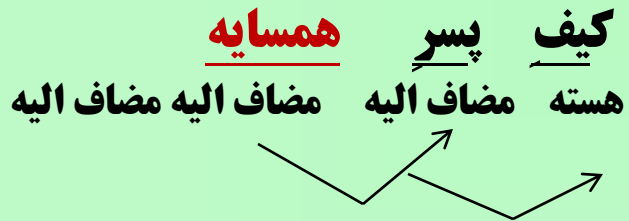
مضاف الیه "اسم" است ، به همین دلیل وابسته های پیشین و پسین اسم را می تواند بپذیرد:



### ۲-۳. صفات پسین مضاف الیه :



### ۳-۳. مضاف الیه مضاف الیه :



۳-۴. متمم مضاف الیه:

طرح همکاری ←  
هسته مضاف الیه  
جلسه ی مصاحبه ←

طرح همکاری با شما  
هسته مضاف الیه متمم مضاف الیه  
جلسه ی مصاحبه با رئیس

۳-۵. بدل مضاف الیه:

سرنوشت ایران  
هسته مضاف الیه

سرنوشت ایران ، وطن ما  
هسته مضاف الیه بدل مضاف الیه

خانه ی علی ←

خانه ی علی ، همسایه ی ما

### ۳-۶. پیرو توضیحی مضاف الیه :

پدر پسر ی که با او آشنا شدم.  
هسته مضاف نشانه ی پیرو توضیحی  
نگره الیه

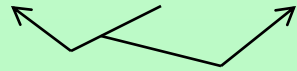
پدر پسر  
هسته مضاف الیه

خانه ی سهرابی که مدیر ساختمان است.  
هسته مضاف الیه پیرو توضیحی

← سهرابی  
مضاف الیه  
خانه ی  
هسته

### ۳-۷. شاخص مضاف الیه:

ماشین آقا رضا  
هسته شاخص مضاف الیه



ماشین رضا  
هسته مضاف الیه

خانه ی کدخدا رحیم

خانه ی رحیم ←

### ۳-۸. ی نکره:

مضاف الیه می تواند ی نکره بگیرد در این صورت "ی نکره وابسته ی وابسته است.

صدای گنجشکی  
هسته مضاف الیه ی نکره

مدیر مدرسه ای  
هسته مضاف الیه ی نکره

اگر صفت بعد از موصوف همراه با نشانه ی نکره باشد، در این صورت "ی نکره یک وابسته برای گروه اسمی محسوب می شود و در رسم نمودار ابتدا صفت را به موصوف و سپس "ی نکره را به ترکیب وصفی وصل کنید.

سرای باشکوهی

در بزرگی

**نکته :**

**الف:** “ی” نکره اگر همراه مضاف الیه باشد، وابسته ی وابسته محسوب می شود.

راننده ی اتوبوسی

**ب:** مضاف یا موصوف همراه نشانه ی جمع باشد.

کتاب های تاریخ

کتاب های نو

واژه های “نو” و “تاریخ” وابسته ی وابسته هستند.

در غیر از این دو مورد اگر یک گروه اسمی از دو اسم یا صفت ساخته شده باشد نباید به دنبال “وابسته ی وابسته” باشیم.

**ج:** اگر در یک گروه اسمی مضاف الیه بعد از صفت آمده باشد، هیچ گاه مضاف الیه به آن صفت وابسته نمی شود زیرا وابسته ی وابسته ای به نام “مضاف الیه صفت” وجود ندارد.

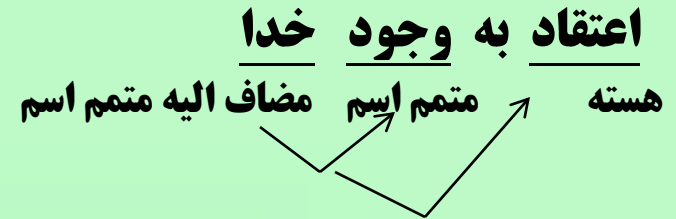
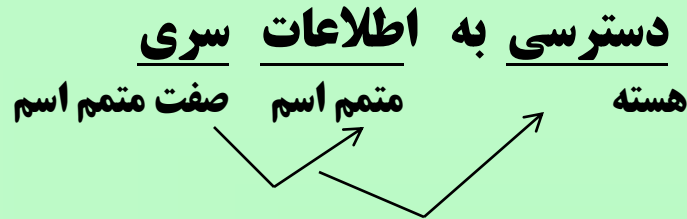
نمودار این گروه اسمی به شکل زیر است:

آفتاب   روشن   حقیقت  
هسته   صفت   مضاف الیه

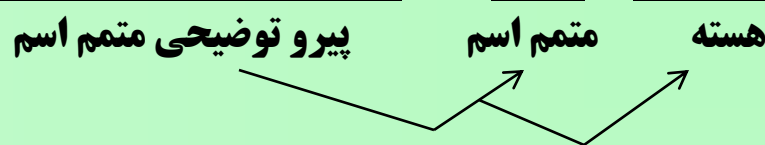
همسایه ی   خوب   ما  
هسته   صفت   مضاف الیه

## ۴. وابسته های متمم اسم و بدل:

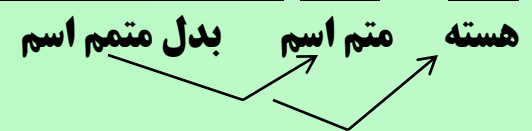
متمم اسم و بدل نیز از آن جا که که خود اسم هستند، می توانند بسیاری از وابسته های اسم را پذیرا باشند:



### آشتی با کتاب که بهترین دوست انسان است.



### سفر به مصر، سرزمین عجایب

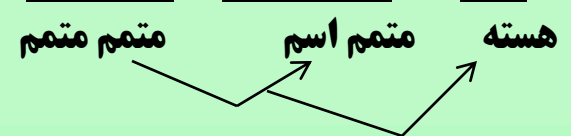


متمم اسم خود می تواند متمم بگیرد که به آن " متمم متمم " می گویند:

### تاکید بر مبارزه با گران فروشی



### نیاز به مشورت با دیگران



## نقش های تبعی:

این نقش هارا از آن رو تبعی می نامند که مستقلاً در جمله نمی آیند بلکه همراه گروه اسمی دیگری به کار می روند که یکی از نقش های اصلی را دارد. نقش های تبعی تابع گروه اسمی قبل از خود هستند.

نقش های تبعی عبارتند از: ۱. معطوف ۲. بدل ۳. تکرار

### ۱. معطوف:

هر گاه دو یا چند واژه ی هم نقش به وسیله ی “ و ” عطف به یکدیگر متصل شوند، واژه های بعد از “ و ”، معطوف نامیده می شوند و با اسم قبل از خود هم نقش و در حکم همان گروه است:

آن رو شنایی های خنک و مبهم تابستان  
صفت معطوف به صفت

معلمان و دانش آموزان به اردو رفتند.  
نهاد معطوف به نهاد

## ۲. بدل:

هرگاه یک اسم یا گروه اسمی بدون همراهی کسره ی اضافه پس از مکث در پی یک اسم یا گروه اسمی بیاید و توضیحی در باره ی آن بدهد و هر دو یک چیز یا یک شخص باشند به طوری که بتوان دومی را جانشین گروه اسمی قبل از خود کرد، اسم یا گروه اسمی دوم “بدل” است.

بدل ها معمولاً نام، لقب، شهرت، شغل، موقیت اجتماعی یا تعبیری دیگر از اسم پیش از خود هستند.

کشور خود، ایران را آباد خواهیم کرد.

مبدل منہ بدل

شیرین، خواهر بهرام را دیدم.

مبدل منہ بدل

سیاوش با جریره، دختر پیران ویسه، ازدواج کرد.

مبدل منہ بدل

باید توجه کرد بین بدل و مبدل منہ رابطه ی “همانی” باشد. (بدل از جمله قابل حذف است و حذف آن به ساختار جمله خللی وارد نمی کند.)



# گروه اسمی: ضمیر

هسته ی گروه اسمی، ممکن است **اسم** یا **ضمیر** باشد.  
**ضمیر:** به جای اسم یا گروه اسمی (گاهی به جای یک جمله یا یک عبارت) می نشیند و از تکرار آن جلوگیری می کند.  
**مرجع ضمیر:** اسم یا گروه اسمی که ضمیر به جای آن بنشیند.

**مثال:**

علی کتابی را از کتابخانه ی مدرسه گرفت و آن را مطالعه کرد.  
مرجع ضمیر → ضمیر

انسان کاوشگر امروز به دنبال کشف حقایق جهان است. اوسعی می کند اسرار هستی را کشف  
مرجع ضمیر → ضمیر  
نماید و به تعریف و توصیف آن ها پردازد.  
ضمیر

“سعید انسانی کوشا و پرتلاش است. او بیشتر وقت خود را به مطالعه و تحقیق اختصاص می دهد و.... این ها باعث شده که او در زندگی موفق باشد.”  
در این عبارت ضمیر “این ها” جانشین همه ی جمله های پیش از خود شده است.

### فایده ی ضمیر:

ضمیر یکی از عناصر ایجادانسجام در کلام است. گاهی استفاده نکردن از ضمیر، باعث غیر دستوری شدن جمله می شود.  
دو جمله ی زیر را باهم مقایسه کنید:

الف: احمد از برادرش دو سال کوچک تر است.  
ب: احمد از برادر احمد دو سال کوچک تر است.

جمله ی “ب” غیر دستوری است، مگر آن که دو اسم (احمد) بر یک نفر دلالت نداشته باشند.

## انواع ضمیر:

۱. ضمیر شخصی ۲. ضمیر مشترک ۳. ضمیر اشاره ۴. ضمیر پرسشی

### ۱. ضمیر شخصی: بر دو نوع است: ۱. جدا ۲. پیوسته

این ضمیر را به این دلیل شخصی می نامند که جانشین شخص های شش گانه می شود. اگر ضمیر شخصی به صورت مستقل (آزاد) به کار رود، به آن "ضمیر شخصی جدا" می گویند و اگر به صورت تکواژهای وابسته بیاید، "ضمیر شخصی پیوسته" نامیده می شود.

اشخاص		جدا		پیوسته	
		مفرد	جمع	مفرد	جمع
اول شخص	من	ما	ما	مَ	مان
دوم شخص	تو	شما	شما	تَ	تان
سوم شخص	او / آن / وی	ایشان / آن ها / آنان	ایشان / آن ها / آنان	شَ	شان

اگر پیش از ضمیر های پیوسته واژه های مختوم به مصوت - به جز مصوت (-) /e/ بیاید، “ ی میانجی نیز به آن ها متصل می شود:

ابرو + م = ابرویم	ابرو + مان = ابرویمان
ابرو + ت = ابرویت	ابرو + تان = ابرویتان
ابرو + ش = ابرویش	ابرو + شان = ابرویشان

اگر پیش از ضمیرها واژه ی مختوم به مصوت /e/ (-) بیاید، در صورت های مفرد یک همزه ی میانجی اضافه می شود ولی در صورت های جمع معمولاً میانجی اضافه نمی شود:

نامه + م = نامه ام	نامه + مان = نامه مان
نامه + ت = نامه ات	نامه + تان = نامه تان
نامه + ش = نامه اش	نامه + شان = نامه شان

## ۲. ضمیر مشترک: خود، خویش، خویشتن

ضمیر مشترک “خود” می تواند جانشین شش شخص شود؛ به همین دلیل، آن را ضمیر مشترک می نامند.

در متون ادبی علاوه بر “خود”، “خویش” و “خویشتن” نیز به کار رفته است.  
“ من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود ”

ضمیر مشترک “خود” معمولاً همراه با ضمیر های شخصی پیوسته به کار می رود:

خودم	خودمان
خودت	خودتان
خودش	خودشان

**۳. ضمیر اشاره:** واژه های "این" و "آن" و صورت های جمع این دو، این ها / اینان و آن ها / در صورتی که جانشین اسم شوند، ضمیر اشاره به حساب می آیند:

**کتاب را بگیر و آن را بخوان.**

مرجع ← ضمیر اشاره

اگر ضمیر اشاره به عنوان وابسته ی پیشین اسم بیایند: صفت اشاره محسوب می شوند:

<b>این کتاب</b>	را بگیر و	<b>آن</b>	مطلب را	بخوان.
صفت هسته		صفت هسته		
اشاره		اشاره		

اگر "این" و "آن" مرجع نداشته باشند، اسم مبهمند: اعتماد کردن به سخن **این و آن**، شایسته نیست.

ضمیرهای اشاره ی "آنان" و "آن" با ضمیر شخصی مشترک است اما در کاربرد "شخصی" هیچ گونه مفهوم یا عمل اشاره وجود ندارد.

دوستانم را در کتابخانه دیدم و با **آنان** احوالپرسی کردم. (ضمیر شخصی)

چند کتاب خریدم و **آنان** را به دوستانم هدیه دادم. (ضمیر اشاره)

**۴. ضمیر پرسشی:** واژه های "که" (برای انسان) ، "چه" و "چند" (برای غیر انسان) و "کدام" ( برای انسان و غیر انسان) وقتی جانشین اسم شوند و پرسشی را برسانند، ضمیر پرسشی محسوب می شوند:

**که** می گوید؟  
**کدام** را برداشتی؟  
**چه** می خواهی؟  
**کتاب را چند** خریدی؟

"کی" و "کجا" نیز وقتی جانشین اسم شوند ، ضمیر پرسشی انداما اگر جانشین قید شوند، قید پرسشی محسوب می شوند:

در زمستان شب از روز طولانی تر است.  
**کی** طولانی تر است؟ (ضمیر پرسشی)  
اسم(نهاد)

فردا به مسافرت می رویم.  
**کی** به مسافرت می روید؟ (قید پرسشی)  
قید

کوچه را آسفالت کردند.  
**کجا** را آسفالت کرده اند؟ (ضمیر پرسشی)  
اسم(مفعول)

به کتابخانه رفتم.  
به **کجا** رفتی؟ (قید پرسشی)  
متمم (قیدی)

ضمیر های پرسشی اگر وابسته ی پیشین اسم باشند، صفت اشاره نامیده می شوند:  
**چه** کتابی را می خوانی؟  
**چند** نفر آمدند؟  
۲۱۰

هر گروه اسمی که هسته ی آن ضمیر باشد ، می تواند برخی وابسته هارا به همراه داشته باشد:

۱. ضمیر های اشاره ی “آن” و “این” وابسته ی پسین جمع را می پذیرند:  
آن ها، این ها، آنان، اینان

۲. ضمیر مشترک خود “مضاف الیه می گیرد:  
خود من آمدم. خودِ حسن گفت.

۳. بعضی از ضمایر شخصی جدا گاهی صفت می گیرند:  
من سرگشته      توی دنیا دیده      توی دانشجو

کاربرد مودبانه ی ضمیر:

برای احترام به جای “تو” / “ت” از ضمیرهای “شما” و “تان” و برای سوم شخص مفرد به جای “او” / “ش” از ضمیرهای “ایشان” و “شان” استفاده می کنیم.

## شبه جمله :

اگر بخواهیم حالات روحی و درونی خود را چون شادی، تعجب، درد و مانند این‌ها بر زبان آوریم، معمولاً از کلماتی همچون “به، وه، آه، آخ و... استفاده می‌کنیم.

این کلمات را **شبه جمله** یا **صوت** می‌گویند. از آن جهت که معنایی شبیه به جمله دارند، مثلاً وقتی می‌گوییم: “آه” مثل این است که بگوییم “درد می‌کشم” یا وقتی می‌گوییم: “به به” مثل این است که بگوییم “چه خوب است” یا وقتی می‌گوییم: “آفرین” مثل این است که بگوییم: “تورا تحسین می‌کنم.

به این کلمات “صوت” هم می‌گویند: زیرا در بیشتر آن‌ها مثل این است که از شدت درد یا تعجب یا افسوس، صوت (صدایی) از حلق و دهان خود درمی‌آوریم.

## اقسام شبه جمله :

۱. شبه جمله ی امیدو آرزو: کاش ، ای کاش ، کاشکی، الهی، آمین، ان شاء الله .
۲. شبه جمله ی تأییدو تحسین: خوب(خب)، آفرین،مرحبا، خوشا، به به، بارک الله، احسنت.
۳. شبه جمله ی درد و تأسف: واویلا ، آه، وای، دردا، افسوس، دریغ، دریغا .
۴. شبه جمله ی تعجب: به، وه،عجب،چه عجب، عجا، شگفتا.
۵. شبه جمله ی تنبیه و تحذیر ( بیدارومتوجه ساختن وپرهیز دادن): امان ،مبادا، زنهار،هان، الحذر.
۶. شبه جمله ی امر: بسم الله، یا لا(یا الله) ، خاموش ، خفه .
۷. شبه جمله ی احترام و قبول : چشم ، به چشم، ای بچشم، قربان، بله ، قربان.
۸. شبه جمله ی جواب و تصدیق: بله ، بلی ، آری، ای والله

\*منادا نیز چه با نقش نما (ای ، یا ، آی، ا) همراه باشد چه بی آن بیاید”شبه جمله “ نامیده می شود.

یا امام رضا!      ای دوست !      سعدیا!      دخترم! درس بخوان.

# ساختمان اسم:

واژه ه را با توجه به **تعداد تکواژهای تشکیل دهنده ی** آن ها می توان به دو دسته تقسیم کرد:  
الف: واژه ی ساده                      ب: واژه ی غیر ساده

الف: ساده: آن است که فقط یک تکواژ (آزاد قاموسی) داشته باشد: گوسفند، بیابان، خوش  
هوا، گنجشک

ب: غیر ساده: آن است که بیش از یک تکواژ دارد: و بر سه نوع است:

**مرکب:** از دو یا چند تکواژ آزاد ساخته شده است: **چهار راه**، **سفید رود**، **گلاب پاش**

**مشتق:** از یک تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته ی اشتقاقی تشکیل شده است:  
**رفتن**، **دانشمند**، **گفتار**، **آمیزه**، **دردمند**، **خوبی**، **کمانک**، **بهاره** و....

**مشتق مرکب:** ویژگی مشتق و مرکب را با هم دارد، یعنی از دو یا چند تکواژ آزاد و  
یک یا چند وند اشتقاقی ساخته شده است: **هیج کاره**، **دانشسرا**، **سه گوشه** و...

**نکته :**

**۱. در واژه های غیر ساده هیچ تکواژی نمی تواند میان اجزای تشکیل دهنده ی واژه قرار گیرد:**

**مثلاً:** خوش نویسی ← خوش **ها** نویسی خوش **این** نویسی خوش **ممتاز** نویسی (نادرست)  
**این** خوش نویسی ← **آن** خوش نویسی **کدام** خوش نویسی (درست)

اگر بتوان میان اجزای تشکیل دهنده ی واژه ی مرکب تکواژ دیگری قرار داد، این امر نشان می دهد که تکواژها از هم جدا هستند .

گل بنفشه ← گل **های** بنفشه گل سرخ ← گلی سرخ ، گل **های** سرخ  
این ملاک را می توان در تشخیص واژه های ساده از غیر ساده به کار برد.

**۲. وند های تصریفی بر ساختمان اسم اثر ندارند یعنی اگر واژه ی ساده ای وند تصریفی بگیرد باز هم ساده است و اگر واژه ی مرکب وند تصریفی بگیرد تبدیل به واژه ی مشتق – مرکب نمی شود.**

**چشم ها (ساده) کتابخانه ها (مرکب)**

۳. واژه‌هایی هستند که در اصل بیش از یک تکواژ بوده اند اما امروزه اجزای آنها چنان با هم ادغام شده اند که قابل تشخیص و تفکیک نیست؛ مثلاً، واژه‌ی «**دشوار**» از دو جزء «**دش** (ضد) + **خوار** (آسان)» تشکیل شده است و نیز واژه‌های «**دشمن**» = (دش + من) و «**دشنام**» = (دش + نام)

بنابراین این واژه‌ها **ساده اند** چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی و شکل تاریخی زبان را در نظر نمی‌گیرند.

تمام واژه‌های زیر نیز ساده اند:

<b>سهراب</b> = سهر (سرخ) + آب	<b>تابستان</b> = تاب (گرما) + ستان (پسوند زمان)
<b>رستم</b> = (رس) (نمو) + تهم (نیرومند)	<b>زمستان</b> = زم (سرما) + ستان (پسوند زمان)
<b>تهمینه</b> = تهم (نیرومند) + ینه (پسوند نسبی)	<b>دبستان</b> = ادب (نوشتن) + ستان (پسوند مکان)
<b>شیرین</b> = شیر + ین (پسوند نسبت)	<b>ساربان</b> = سار (سر) + بان (پسوند دارندگی)
<b>دستگاه</b> = دست (قدرت) + گاه (پسوند مکان)	<b>خلبان</b> = خله (پاروی قایق) + بان (پسوند دارندگی)
<b>استوار</b> = است (استخوان) + وار (پسوند شباهت)	<b>شبان</b> = شیپ (گوسفند) + بان (پسوند دارندگی)
<b>بنگاه</b> = بن (جنسی و بار) + گاه (پسوند مکان)	<b>زنخدان</b> = زنخ (چانه) + دان (پسوند مکان)
<b>پگاه</b> = پ (ب پیشوند) + گاه (به هنگام)	<b>ناودان</b> = ناو (گذرگاه سفالی آب) + دان (پسوند مکان)
<b>غنچه</b> = غنچ (جمع شده) + چه (پسوند تصغیر)	<b>خاندان</b> = خان (سرا) + دان (پسوند مکان)
<b>کلوچه</b> = کلو (نوعی نان) + چه (پسوند تصغیر)	<b>سیاوش</b> = سیاه + و خش (اسب) = دارنده‌ی اسب سیاه

**کوچه** = کوی (محلّه) + چه (پسوند تصغیر)  
**دیوار** = دیو + وار (پسوند شباہت)  
**وادار** = وا (پیشوند) + دار (بن مضارع)

**مژّه** = موی + ژه (چه) (پسوند تصغیر)  
**دیوانه** = دیو + انه (پسوند نسبی)

**۴.** گاهی وند میانی (-، و) در ترکیب های وصفی (کار دستی)، اضافی (صاحب خانه) و عطفی (چلو و کباب) حذف می شود، (کار دستی، صاحب خانه، چلو کباب). اگر وند میانی باقی بماند، باید وند باقی مانده را هم یک تکواژ به حساب آورد:

ماشین حساب (۲ تکواژ)  
زن عمو (۲ تکواژ)  
بلوز دامن (۲ تکواژ)  
کیف دستی (۳ تکواژ)

ماشین حساب (۳ تکواژ)  
زن عمو (۳ تکواژ)  
بلوز و دامن (۳ تکواژ)  
کیف دستی (۴ تکواژ)

تمام نمونه های سمت راست **یک** واژه ی مشتق مرکب محسوب می شوند زیرا وند میانی آن ها از نوع اشتقاقی است.

## ساختار واژه های مرکب:

### (اسم های مرکب)

۱. اسم + اسم = اسم : کمر بند، دست بند، جانماز، گاه گل، آلو بخارا، خون بها
۲. اسم + بن مضارع = اسم: گوش مال، دست بوس، هواپیما، آشپز، نامه رسان، دم کن
۳. صفت + اسم = اسم: سفید رود، سیاه چادر، هزارپا، سه تار، سه گوش، نخست وزیر
۴. ضمیر + بن مضارع = اسم: خود نویس، خودرو، خود تراش، خود آموز
۵. صفت / قید + بن مضارع = اسم: زیر نویس، بالا پوش، رو انداز، زیر گذر، روکش
۶. صفت / قید + اسم = اسم: بالادست، بالاخانه، زیر جامه، زیر زمین، زیر بنا، پیشخوان

### (صفت های مرکب)

۱. اسم + صفت = صفت: قد بلند، بالا بلند، گردن کلفت، ریش سفید، پابرهنه
۲. صفت + اسم = صفت: رادمرد، بلندقد، زیر دست، بدبخت، خوش بخت، سفید پوست
۳. اسم + بن مضارع = صفت: دروغ گو، خداشناس، روان شناس، وطن خواه، هیجان انگیز
۴. ضمیر + بن مضارع = صفت: خو پسند، خود خواه، خود بین، خویشتن دار، خویشتن شناس
۵. صفت + بن مضارع = صفت: نزدیک بین، دور بین، زود گذر، نو آموز، پر خور، زودرس

گاهی میان اجزای واژه های مرکب رابطه ی نحوی وجود دارد و گاهی چنین نیست :

ضعیف: واو حذف نشده است: کارد و پنیر (مشتق مرکب)

قوی: واو حذف شده است: چلوکباب، کت شلوار (مرکب)

عطفی

غیر نحوی

غیر عطفی: گاؤ میش، شتر گاؤ پلنگ (مرکب)

**نهادی:** واژه ی مرکب یا مشتق مرکبی که دارای جزئی است که این جزء در یک جمله ی زیر ساختی نقش نهاد را ایفا کرده است. دلخواه = چیزی که دل آن را می خواهد  
نهاد

**مفعولی:** کتاب فروش ، مداد تراش =مداد(مفعول) را می تراشد

**متمم با حرف اضافه ی "با":** گچ کار = با گچ (متمم) کار می کند. دست پخت .

**متمم با حرف اضافه ی "از":** مادر زاد= کسی که از مادر(متمم) زاده شده است.

**متمم با حرف اضافه ی "به" ، "برای":** دل نشین = چیزی که به دل(متمم) می نشیند.

**متمم با حرف اضافه ی "در":** خانه زاد= کسی که در خانه (متمم) زاده شده است.  
چادر نشین ، شهر نشین

**ترکیب اضافی:** ساده : مادر شوهر      مقلوب: کارخانه ، جوجه کباب ، گلاب

**ترکیب وصفی:** مقلوب: پیر مرد      صفت جانشین: قدبلند، گوژپشت

**قیدی:** یک جزء از واژه جایگاه قید را اشغال می کند: گران فروش، تندرو ، تندخوان  
= گران (قید) می فروشد. تند می رود.

## ساختمان واژه ی ۲ (مشتق)

واژه ی مشتق از یک تکواژ آزاد قاموسی و یک یا چند تکواژ وابسته ی اشتقاقی تشکیل می شود ، به تکواژ آزاد ، **”تکواژ پایه”** و به تکواژ وابسته ، **”وند”** می گویند .  
”وندها” از نظر قرار گرفتن آن ها در ساختمان واژه ، به سه نوع **”پیشوند”** ، **”میان وند”** و **”پسوند”** تقسیم می شوند .

**مهمترین پیشوندها:** **”با ، بی ، نا ، ن ، هم”**

**۱. با**      با + اسم = صفت: با ادب ، با استعداد ، با هنر  
**۲. بی**      بی + اسم = صفت: بی ادب ، بی سواد ، بی درد

**۳. نا**      }  
نا + صفت = صفت: نامعلوم ، نادرست ، نامنظم  
نا + اسم = صفت: ناباب ، ناشکر ، ناسپاس  
نا + فعل = صفت: ناشناس ، نادار ، نارس ، ناتوان

۴. نَ + بن فعل = صفت: نشکن (لیوان نشکن)، نسوز (پنبه ی نسوز)

۵. هم + اسم = صفت: هم درس، هم وطن، هم خانه، هم عقیده

**نکته:**

۱. هم + بن فعل / اسم = اسم هم زاد، هم نشین، همدیگر

۲. "هم" گاهی در ساختمان "حروف اضافه" یا "قید" به کار می روند: هم چو، همچنان

۳. "هم" = حرف ربط: هم آنان مطالعه کردند هم ما.

در معنای "نیز" = قید      آن ها هم رسیدند.

۴. "هم"      در معنای یکدیگر = اسم مبهم      آن ها به هم رسیدند.

گاهی "با" و "بی" حرف اضافه هستند و نباید آن ها را با پیشوند اشتباه گرفت:

پیشوند: او **با** ادب است. حرف اضافه: **با** علم و ادب می توان به قله های رفیع انسانیت رسید.

### تفاوت "بی" و "با" در حالت پیشوند و حرف اضافه:

پیشوند با تکواژ پایه ترکیب می شود و یک واژه ی مشتق می سازد، اما حوزه ی عمل حرف اضافه جمله است و واژه ی پس از آن در نقش متمم می آید، بنابراین حروف اضافه از واژه ی همراهش قابل تفکیک است و می توان میان آن ها واژه های قرار داد اما در میان اجزای کلمات غیر ساده (مرکب، مشتق و مشتق مرکب) نمی توان تکواژ دیگری آورد:

با **همین** علم و ادب می توان.... (حرف اضافه است زیرا میان متمم و حرف اضافه تکواژ آمده است) او با ادب است: نمی توان گفت او با **همین** ادب است. (پیشوند است زیرا نمی توان میان "با" و "اسم" همراهش تکواژی آورد.)

اگر "با" معنی همراهی یا وسیله ی کاری را نشان دهد و "بی" به معنی "بدون" یا معنای منفی داشته باشد حرف اضافه است:

او **با** دوستش آمد. (همراه = حرف اضافه) او **بی** کتاب آمد (بدون = حرف اضافه)

پیشوند: دانشمندان، قهرمانان بی نام تاریخ هستند.  
بی نام  
حرف اضافه: رستم، با نام زنده است، بی نام، دیگر رستم نیست.

پیشوند: خدا انسان بی کار را دوست ندارد.  
بی کار  
حرف اضافه: بی کار و تلاش آینده‌ی خوبی در انتظار مانیست.

پیشوند: او انسانی باهنرو فرهیخته است.  
باهنر  
حرف اضافه: هنرمندان باهنر خویش جهانی والاتر از جهان واقعی می سازند.

## مهم ترین پسوندها:

تهرانی، زمینی، خوردنی  
گی "گونه ای از"ی "در واژه هایی که به "ه" ختم می شوند:  
خانگی، هفتگی، همیشگی

زیبایی، سفیدی، درستی، خوبی  
( "گی" در این مورد نیز گونه ای از "ی" است: )  
آلودگی، مردانگی، پیوستگی

بقالی، نجاری، خیاطی، قصابی (این واژه ها هم بر نام  
عمل و حرفه و شغل دلالت دارند و هم به مکان عمل،  
حرف و شغل اطلاق می شوند.)

اسم + ی = صفت

صفت + ی = اسم

اسم + ی = اسم

۱. ی

**نکته :**

پسوند “ی” در موارد زیر نیز کاربرد دارد:

اسم + ی = اسم مصدر	پدری ، مادری ، فرزندی
قید + ی = صفت	ناگهانی
صفت + ی = قید / صفت	پنهانی ، نهانی

**نکته :**

“ی” نکره و “ی” شناسه ی فعل هر دو تکواژ تصریفی هستند و بر ساختمان واژه اثر نمی گذارند.

مردی را دیدم.	کتابت را خواندی؟	از او هرگز <u>مردی</u> ندیدم.
ی نکره	شناسه	وند اشتقاقی

گاهی “ی” یک واژه ی مستقل معادل فعل است: معلمی؟ (معلم هستی؟) فعل

**۲. گر** اسم + گر = اسم (صفت شغلی)  
**۳. گری** صفت + گری = اسم  
 آهنگر، مسگر، آرایشگر  
 وحشی گری، موذی گری، لاابالی گری، یاغی گری

**نکته:** تفاوت این نوع واژها با واژه‌های مثل "کوزه گری" این است که "کوزه گر" به تنهایی استعمال می‌شود اما "یاغی گر" و "موذی گر" مستعمل نیستند. به همین دلیل، در "کوزه گری" دو پسوند "گر" و "ی" وجود دارد و در "یاغی گری" فقط پسوند "گری" وجود دارد. بنابراین واژه‌ی "کوزه گری" سه تکواژ و "یاغی گری" دو تکواژ است.

**۴. یت** اسم / صفت + یت = اسم  
 وضعیّت، شخصیّت، جمعیت مسؤلّیت  
 (تکواژ پایه‌ی این واژه‌ها عربی است)

**۵. ار** بن ماضی + ار + اسم  
 کردار، رفتار، گُستار، گفتار، نوشتار

**نکته:**

پسوند "ار" به شکل‌های زیر نیز واژه می‌سازد:

بن مضارع + ار = اسم      پرستار      صفت + ار = صفت      پدیدار

استثناً این واژه‌ها صفت هستند: گرفتار، برخوردار، خواستار، مردار، خریدار، نمودار

بن ماضی + ه = صفت مفعولی  
 بن مضارع + ه = اسم  
 اسم + ه = اسم  
 صفت + ه = اسم

۶. ه

افسرده، گرفته  
 خنده، ناله، لرزه، اندیشه، ستیزه  
 زبانه، دهانه، گردنه، چشمه، لبه  
 زرده، دهه، سپیده، شوره

۷. ش - بن مضارع + ش = اسم  
 ( در واژه های مشتق " پیدایش، نرمش، رهایش، نیایش " پسوند " ش " به جای بن مضارع به " صفت " یا " اسم " افزوده شده است. )

۸. ان - بن مضارع + ان = صفت / قید  
 ( از ترکیب " اسم + ان " نیز واژه ی مشتق " بهاران، کرگان، کوهان، اشکان، جانان " ساخته می شود. )

اسم + انه = اسم  
 اسم + انه + صفت / قید  
 صفت + انه = صفت / قید

۹. انه

صبحانه، شاگردانه، شکرانه  
 مردانه، زنانه، روزانه، شبانه  
 عاقلانه، محرمانه، متأسفانه، مخفیانه  
 ( متأسفانه قید است وبقیه مشترک بین قید و صفت )

**۱۰. گانه** صفت شمارشی + گانه  
( پسوند واژه های "پنج گانه" و "بچه گانه" با هم اشتباه نشوند:  
بچگانه = بچه + انه  
پنج گانه = پنج + گانه )  
دو گانه ، پنج گانه ، هفده گانه

**۱۱. -نده** بن مضارع + -نده = صفت  
( پسوند " -نده " به ندرت به اسم یا صفت افزوده می شود: شرمنده ، بسنده )  
رونده ، خورنده ، چرنده ، خرنده

**۱۲. "ا"** بن مضارع + ا = صفت  
جويا ، گوشا ، پذيرا ، زيبا ، پويا

**۱۳. گار** بن فعل + گار = صفت  
(این پسوند در آخر اسم نیز می آید: کامگار، روزگار، یادگار، خداوندگار، خواستگار، ماندگار، آموزگار، پروردگار)

**۱۴. چی** اسم + چی = اسم  
قهوه چی، درشکه چی، معدن چی

**۱۵. بان** اسم + بان = اسم  
باغبان، دربان، پاسبان، آسیابان

**۱۶. دان** اسم + دان = اسم  
نمکدان، گلدان، قلمدان، شمعدان

( “دان” زمانی وند است که معنی “مکان” بدهد: نمکدان، گلدان اما اگر “بن مضارع”  
“دانستن” باشد، یک تکواژ آزاد محسوب می شود: سخن دان، کاردان، نادان)

**۱۷. -ستان** اسم + -ستان = اسم  
سروستان، قلمستان، گلستان، افغانستان

( اگر این پسوند معنی مکان بدهد “وند” است: گلستان ولی اگر از بن مضارع “ستاندن”  
باشد، تکواژ آزاد است: دادستان، جانستان، دلستان)

**نکته:**

در کلمات “تابستان، زمستان، دبستان” پسوند “ستان” دلالت بر زمان و مکان دارد ولی به  
دلیل عدم کاربرد “تکواژ پایه”، مشتق محسوب نمی شوند. و نیز در کلمه ی “شبستان”  
چون این پسوند در مفهوم خود به کار نمی رود، بنابراین مشتق نیست.

۱۸. گاه

اسم + گاه = اسم

( " گاه " در معنای " آهنگ و آواز " به صورت پسوند به صفت افزوده می شود و در نام های آهنگ های موسیقی به کار می رود: سه گاه ، چهار گاه ، پنج گاه )

۱۹. زار

اسم + زار = اسم

لاله زار ، گندم زار ، چمنزار ، شوره زار

۲۰. یه

اسم + یه = اسم / صفت

ترکیه ، روسیه ، مدحیه ، نقلیه

۲۱. ک

اسم + ک = اسم

صفت + ک = اسم

طفلک ، اتاقک ، شهرک ،

زردک ، سفیدک ، سرخک

۲۲. چه

اسم + چه = اسم

قالیچه ، صندوقچه ، کتابچه

۲۳. مند (اومند)

اسم + مند = صفت

ثروتمند ، بهره مند ، برومند (بر + اومند)

۲۴. ور

اسم + ور = صفت

هنرور ، پهناور ، بارور

۲۵. ناک

اسم + ناک = صفت

نمناک ، غمناک ، ترسناک ، طربناک

۲۶. وار

اسم + وار = صفت / قید

امیدوار ، سوگوار ، رودکی وار

۲۷. واره

اسم + واره = اسم

گوشواره (گوشوار) ، جشنواره ،

۲۸. گین

اسم + گین = صفت

غمگین ، اندوهگین ، شرمگین

۲۹. ین وینه

اسم / صفت + ین = صفت

آهین ، زرین ، زرینه ، چوبینه

(بهین = به (صفت) + ین)

(مهین = مه (صفت) + ین)

## ساختمان واژه ی ۳ (مشتق – مرکب)

بخش مهمی از واژه های موردنیاز در زبان فارسی از راه مرکب سازی و مشتق سازی تأمین می شود.

در مورد واژه های غیر ساده توجه به نکات زیر ضروری است :

۱. بعضی واژه های غیر ساده که به عنوان "صفت" می آیند، گاهی نیز به عنوان "قید" در جمله

به کار می روند؛ بنابراین در شمار صفت های مشترک با قیدند:

ناخواسته  اقدامِ ناخواسته ی او مارا غافلگیر کرد. (صفت)  
او ناخواسته به این کار تن داد. (قید)

بی ادبانه  رفتارِ بی ادبانه ی او را تحمل نمی کنم. (صفت)  
او بی ادبانه با من سخن گفت. (قید)

شجاعانه  تلاشِ شجاعانه ی تو را می ستایم. (صفت)  
او شجاعانه با دشمن می جنگد. (قید)

۲. مرز میان اسم و صفت در واژه های غیر ساده گاهی مبهم است. در واقع برخی از واژه های حاصل را می توان "اسم" یا "صفت" دانست:

زرگر  $\rightarrow$  زرگر طلاها را وزن کرد. (اسم)  
مرد زرگر به سفر رفت. (صفت)

آموزگار  $\rightarrow$  آقای حسینی آموزگار کلاس اول است. (اسم)  
مرد آموزگار به آرامی سخن می گفت. (صفت)

دانشجو  $\rightarrow$  پسر همسایه ی ما دانشجو است. (اسم)  
دختر دانشجو برنده ی مسابقه شد. (صفت)  
این موضوع حتی درباره ی واژه های ساده نیز صدق می کند:  
مرد  $\rightarrow$  مرد نباید از حوادث روزگار بترسد. (اسم)  
از مردان مرد (شجاع) کدام مبارزترند؟ (صفت)

مسلمان  $\rightarrow$  مرد مسلمان به قولش عمل می کند. (صفت)  
مسلمان هرگز دروغ نمی گوید. (اسم)

## واژه های مشتق مرکب:

این نوع واژه ها معمولاً به دو شکل کلی می آیند:

۱. اگر به واژه ی مرکب ، ”وند اشتقاقی” افزوده شود، به واژه ی مشتق – مرکب تبدیل خواهد شد:

جوان مرد ← **نا**جوان مرد      اسم نویسی ← اسم نویسی ( ی نسبت)

۲. اگر به واژه ی مشتق ، یک تکواژ آزاد اضافه شود، آن نیز به واژه ی مشتق – مرکب تبدیل خواهد شد:

دانش (مشتق) + جو ← دانشجو      دانش (مشتق) + نامه ← دانش نامه

## ساختمان واژه های مشتق - مرکب:

ناجوان مرد، ناخود آگاه  
کارشناسی، زیاده خواهی، کتاب فروشی  
اسم نویسی، سرباز گیری، آینه بندان  
دانشجو، دانش آموز، دانش پژوه

۱. وند + صفت مرکب = صفت

۲. صفت مرکب / مشتق - مرکب + وند = اسم

۳. اسم + بن + وند = اسم

۴. بن + وند + بن = صفت

داد و ستد، دیدو بازدید، رفت و آمد  
خرید و فروش، زدو بند، گفت و گو  
گیرودار، خواب و خور، پرس و جو

بن ماضی + وند + بن ماضی

بن ماضی + وند + بن مضارع

بن مضارع + وند + بن مضارع

۵. بن + وند + بن = اسم

۶. صفت + اسم + وند = اسم / صفت / قید

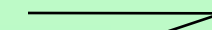

هزار تومانی، دویستی، یک طرفه، شش ماهه، یک شبه، هر روزه، هر ساله، هیچ کاره، سه پایه

۷. اسم مشتق + اسم = اسم

۸. اسم + وند + بن = صفت



۹. اسم + وند + اسم = اسم / قید / صفت




دانشسرا، دانش نامه  
خدانشناس، زبان نفهم، حقوق بگیر

سراسر  سراسر خیابان پراز جمعیت بود. (اسم)  
سراسر  کوه، سراسر پوشیده از برف بود. (قید)

دوشادوش  زنان، دوشادوش مردان کار می کنند. (قید)  
دوشادوش  ما بود. (اسم)

تخت خواب — آن، تخت خواب من است. (اسم)

مالامال  سینه ام مالامال محبت است. (اسم)  
مالامال  به کلاس مالامال از شادی وارد شدم. (صفت)

شانه به سر  شانه به سر نام دیگر هدهد است. (اسم)  
شانه به سر  کودک، شانه به سر وارد اتاق شد. (قید)  
شانه به سر  آن کودک شانه به سر بازیگوش است. (صفت)

## برخی واژه‌های مشتق بیش از یک وند دارند:

### وندهای سازنده

ش، گاه  
بی، یت، ی  
هم، ی  
نا، ای  
ش، گر، ی  
گر، ی  
نا، ای  
نا، ا  
هم، ی

### واژه

دانشگاه  
بی مسئولیتی  
همکاری  
ناشنوایی  
ستایشگری  
توانگری  
نابینایی  
ناخوانا  
همراهی

### وندهای سازنده

نا، هم، ی  
نا، ی  
بی، ی  
ن، ا  
نا، ن، ی  
ن، ن، ی  
ن،، ه  
بی، ی  
هم، ی  
ار، گاه  
نا، ی

### واژه

ناهماهنگی  
ناراحتی  
بی نظمی  
ناشکیبا  
نایافتنی  
نخواندنی  
نسنجیده  
بی ادبی  
هماوازی  
کشتارگاه  
ناشگری

# گروه های قیدی:

## هدف کلی:

آشنا کردن کردن دانش آموز با گروه قیدی و جایگاه آن در جمله.

## اهداف جزئی:

۱. دانش آموز راه تشخیص گروه قیدی را در جمله بشناسد.
۲. آشنایی با گروه قیدی و اقسام آن.
۳. آشنایی با قیدهای نشانه دار و بی نشانه .
۴. توانایی تشخیص تفاوت متمم های قیدی و قیدهای پیشوندی.
۵. توانایی تشخیص گروه اسمی و صفات مشترک با قید.
۶. توانایی تشخیص تفاوت گروه قیدی با مسند.

## تعریف ساختمان گروه قیدی:

گروه قیدی فارسی از **یک کلمه یا بیشتر** ساخته شده است و در ساختمان واحد بالاتر به کار می روند.

مثال: **کودکی در اثر خوردن قرص های مادرش**، مسموم شد.

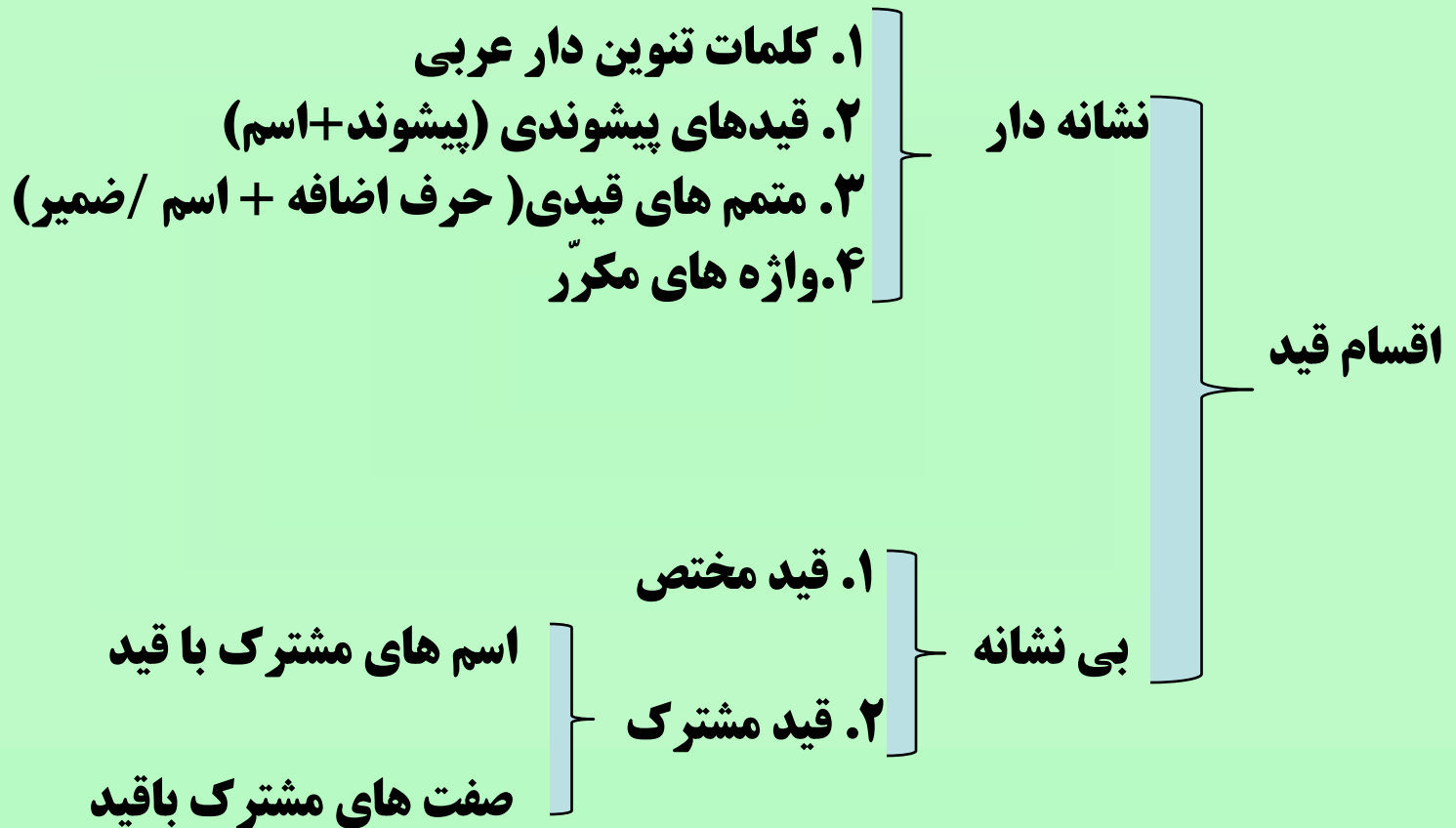
واژه هایی که به تنهایی در جایگاه قید یا متمم قیدی به کار می روند، "واژه ی قیدی" نامیده می شوند.

قید گاهی به فعل وابسته است و گاهی به اجزای دیگر جمله و گاهی به کل جمله.

گروه قیدی بخشی از سخن است **که فعل به آن نیازمند نیست و به همین دلیل از جمله قابل حذف است**. گروه قیدی جنبه ی توضیحی دارد. مثلاً اگر جمله ی "علی آمد" را با چند گروه قیدی به کاربریم، همه ی آن ها را می توان از جمله حذف کرد:

علی ساعت دوازده ونیم ، برای خوردن ناهار، با دوچرخه ، به خانه ، آمد . = علی آمد .  
پس ساده ترین راه شناخت گروه قیدی ، امکان حذف آن از جمله است.

## طبقه بندی گروه های قیدی:



## الف : قیدهای نشانه دار:

این طبقه از گروه های قیدی علامت صوری دارند و به چهار شاخه تقسیم می شوند:

### ۱. کلمات تنوین دار:

همه ی کلمات تنوین دار عربی در این طبقه قرار می گیرند:  
مطمئناً، ضمناً، نسبتاً، لطفاً، احیاناً، تقریباً، اصلاً، مثلاً، اقللاً، اشتهاها، اخیراً و....

### ۲. قیدهای پیشوندی : (پیشوند + اسم)

در ساختمان این قیدها "به" (و گاهی دیگر حروف اضافه) به عنوان پیشوند به کار می رود.  
به این نمونه ها توجه کنید:

افسانه بین همه <b>به سادگی</b> معروف است.	من توانستم <b>به سادگی</b> اعتماد افسانه را جلب کنم.
من <b>به تنهایی</b> عادت ندارم.	من <b>به تنهایی</b> از عهده ی این کار بر نمی آیم.
غذاهای هندی <b>به تندی</b> مشهورند.	او <b>به تندی</b> لباس هایش را عوض کرد.

به واژه های مشخص شده و تفاوت آن ها دقت کنید. واژه های مشخص شده در سمت راست از دو جزء تشکیل شده اند: ۱. حرف اضافه ۲. متمم. اما در جمله های سمت چپ، "به سادگی"، "به تنهایی" و "به تندی" یک واژه به شمار می آیند که در نقش قید به کار رفته اند.

## تفاوت های حرف اضافه با پیشوند:

حروف اضافه از نظر ظاهر مانند پیشوندند، اما در اصل کاملاً متفاوتند. برای تشخیص این دو گروه از یکدیگر در زیر تفاوت های آن ذکر می شود:

**الف:** حوزه ی عمل پیشوند واژه است؛ یعنی، پیشوند در واژه سازی فعالیت می کند. در حالی که حوزه ی عمل حرف اضافه جمله است؛ در ساختمان جمله به کار می رود و متمم می سازد. به همین دلیل، پیشوند + اسم، معادل یک کلمه است. مثال:

به چابکی = چابک      به کندی = کند      به تدریج = تدریجاً      به آهستگی = آهسته

**ب:** پیشوند، یک تکواژ وابسته (ونداشتقایی) است و معمولاً مقوله ی کلمه را عوض می کند: به (پیشوند) + تدریج (اسم) ← به تدریج (قید).

در حالی که حرف اضافه یک تکواژ آزاد دستوری است و مقوله ی اسم را تغییر نمی دهد.

به (حرف اضافه) + مدرسه (اسم) ← به مدرسه

(گفتیم که می توان معادل قیدهای پیشوندی، یک کلمه قیدساده یا تنوین دار قرارداد به طوری که پیشوند حذف شود ولی معنا تغییر نکند (به سرعت = سریع)، گاهی می توان آن دسته از قیدهای پیشوندی را که ریشه عربی دارند با قیدهای تنوین دار عوض کرد: (به سرعت = سریعاً))

### ۳. متمم های قیدی: حرف اضافه + اسم / ضمیر

چنانچه گروه "حرف اضافه + اسم" در جمله به گونه ای بیاید که امکان حذف آن وجود داشته باشد و فعل به آن نیازمند نباشد، "متمم قیدی" است و تفاوت آن با "متمم اجباری این است که حذف "متمم اجباری" موجب غیر دستوری شدن جمله می شود و به ساخت جمله آسیب می رساند.

مثال:

او به گل می ماند. حذف متمم ← او می ماند. (متمم اجباری)

او به مدرسه می رود. حذف متمم ← او می رود. (متمم قیدی)

(تفاوت متمم قیدی و اجباری را در جمله می توان فهمید و خارج از جمله نمی توان گفت که متمم از چه نوعی است)

از صمیم قلب، با او، به کجا، تا امروز، تا اندازه ای، در کدام شهر، بی کتاب.

## ۴. واژه‌های مکرر:

در اثر تکرار یک صفت ، اسم یا قید واژه ای به وجود می آید که قید است؛ مانند:

**تکرا صفت :** “آهسته آهسته” ، “کم کم” ، “رفته رفته” ، “سه به سه” ...

**تکرار اسم :** “ذره ذره” ، “دانه دانه” ، “گروه گروه” ، “مشت مشت” ...

**تکرار قید :** “دوان دوان” ، “پرسان پرسان” ، “لنگان لنگان” ...

### نکته :

بعضی از این واژه ها به ندرت ممکن است صفت پسین (= وابسته ی اسم) نیز قرار گیرند:  
سخن گفتنِ آهسته آهسته ، راه رفتنِ لنگان لنگان ....

## **ب: قید های بی نشانه:**

### **۱. قیدهای مختص:**

واژه هایی هستند که در جمله تنها کاربرد قیدی دارند؛ مانند:

فقط، هرگز، همیشه، چرا، بلی، آری، خیر، همواره، هم(نیز)، بالأخره، هیچ گاه، لابد،  
عن قریب، بلاشک، بالقوه، لاقلاً، متأسفانه، سپس، حتی الامکان، الحق و الانصاف....

### **۲. قیدهای مشترک:**

#### **الف: قیدهای مشترک با گروه اسمی:**

این واژه ها در اغلب کارکردها نقش اسم را می پذیرند و بر زمان و مکان دلالت می کنند.

#### **برخی از این واژه ها با وابسته می آیند:**

قرن، سال، ماه، هفته، ساعت، موقع، هنگام، مکان، پس، پهلو...

مثال: دو قرن پیش، هر ماه، هنگام باز شدن مدارس

#### **برخی بی وابسته می آیند:**

امروز، صبح، عصر، نوروز، شنبه، الان، همیشه، فردا

**نهاد :** شب های کویر دیدنی است.

**مفعول :** شب را با همه ی زیبایی هایش می بینم.

**مسند :** این شب بود که همه جا را به رنگ خود در آورده بود.

**مضاف الیه :** زیبایی های شب قابل وصف نیست.

**منادا :** ای شب زشتی هارا بپوشان.

**متمم :** مسافران از شب می ترسیدند.

**قید :** خفاش ها شب ها از لانه ی خود بیرون می آیند.

مثال : شب:

تنها در آخرین مثال است که می توان "شب" را حذف کرد چون قید است .

## ب. قیده‌های مشترک با صفت:

صفت‌هایی چون آهسته، خوب، بد، محکم، بسیار، زیبا، دلاورانه، مردانه، دیوانه‌وار، نخوانده، نسنجیده و... گاهی در جمله در جایگاه قید قرار می‌گیرند:

**صفت:** گل زیبای را در باغچه کاشتم.

**نهاد:** "زیبا" یک صفت فاعلی است.

**مضاف الیه:** واژه‌ی "زیبا" را در جمله‌ای به کار بردم.

**قید:** او تکالیفش را زیبا نوشته بود.

مثال: زیبا

به دو جمله‌ی زیر دقت کنید:

علی ساکت است.

علی ساکت نشسته است.

واژه‌ی "ساکت" در جمله‌ی سمت راست قید است و قابل حذف می‌باشد، اما در جمله‌ی سمت چپ مسند است و قابل حذف نیست.

## تقسیم قید از دیدگاه های دیگر:

قید را از جهت مفهوم و معنا نیز می توان به انواعی تقسیم کرد: قید مکان، قید زمان ، قید کیفیت ، قیت حالت و...

**قید جمله : خوشبختانه** نمره ی شما خوب شده است.

**قید فعل : مریم** تکالیفش را **زیبا** می نویسد.

**قید قید : حسین** خیلی خوب درس می خواند.

**قید مسند : هوا** بسیار سرد است .

**قید صفت : هوای** بسیار سرد برای انسان مضر است .

اقسام قید از نظر  
چگونگی کاربرد در جمله

## نقش نما (زبان فارسی ۱ درس بیست و هفتم)

منظور از نقش نما، عناصری است که نشان دهنده ی نقش دستوری کلمات در جمله است.

به نقش دستوری کلمات مشخص شده در عبارات زیر توجه کنید:  
“ هنگام غروب، انعکاس سرخی شفق را بر سطح دریای آبی می توان دید.  
مضاف الیه                      مفعول                      صفت

“ ای مادر عزیز! بر دستان پر مهرت بوسه می زنم.”  
منادا                      متمم                      صفت

در عبارت اول نقش نمای اضافه (-) بین دو واژه ی “هنگام غروب” و “دریای آبی”، “را” نشانه ی مفعول و در عبارت دوم “ای” نشانه ی ندا و حرف اضافه ی “بر” و نقش نمای اضافه ی - تعیین کننده ی نقش دستوری کلمات مشخص شده است.

## انواع نقش نما:

۱. نقش نمای مفعولی ۲. نقش نمای اضافه ۳. حروف اضافه ۴. حروف ربط ۵. نشانه ی ندا

۱. نقش نمای مفعولی: حرف "را"

مادر کودک را خواباند. باغبان، شاخه ی خشکیده را چید.

۲. نقش نمای اضافه (-): واژه ی پس از نقش نمای اضافه ، یکی از دو نقش صفت یا مضاف الیه را دارد:

به گل زیبای باغچه آب دادم.

۳. حروف اضافه: حرف اضافه مانند: از، به، با، در، برو... به گروه اسمی پس از خود نقش متمم می دهند:

ایران به دانشمندانش می نازد. از خانه تا مدرسه پیاده دویدم.

۴. نقش نمای ندا: تکواژهای “ای، یا، ا” مشخص کننده ی نقش منادا هستند:  
ای شاه مردان!      یا علی!      پروردگارا!

۵: حروف ربط (پیوند): این حروف به دو دسته تقسیم می شوند:

الف: پیوندهای وابسته ساز: مانند “که، تا، اگر، اگرچه، چون، برای این که، به محض این که و... این حروف رابط جمله های “هسته” و “وابسته” اند.

“اگر تلاش کنی به هدف می رسی.”      “تو ثروتمند واقعی هستی چون قلب پاکی داری.”

از میان حروف پیوند وابسته ساز حرف “که” بیشترین کاربرد را دارد و گاهی نیز از کلام حذف می شود:

آمده ام تو را ببینم = آمده ام / تا تو را ببینم .  
پروین گفت فردا به سفر می رویم. = پروین گفت که ...

**ب: پیوندهای همپایه ساز:** “و، ولی، اما، یا” حروفی هستند که میان دو جمله، دو گروه، یا دو واژه می آیند:

“در آن روزگار هیچ کس از قوانین طبیعت و ساختمان بدن آدمی یا چگونگی فعالیت ذهن و اندیشه ی او آگاه نبوده و کسی خواندن و نوشتن نمی دانسته است اما امروز چنین نیست.”

بعضی از حروف ربط همپایه ساز به صورت تکراری در ابتدای جمله های همپایه می آیند و آن ها را به هم ارتباط می دهند: **چه ... چه، نه... نه، خواه... خواه، یا... یا، هم .... هم**

**نه** درس می خواند، **نه** کار می کند، **نه** ورزش.

**تو خواه** پند گیر و **خواه** ملال.

اگر پیوندهای همپایه ساز بین دو یا چند اسم بیایند، نقش همه ی آن اسم ها یکی است: **علی و حسن و احمد** به مدرسه رفتند. در این جمله اسم های مشخص شده نهادند.

# پایان

۲۵۵